



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۲
بازدید شد
۱۳۸۳
خطی - فهرست شده
۴۰۳۲

کشف الغرائب

بس کلک حوادث دید عالم تمام گیر — بس عاجز از گشتن و خلق از بیداد شیش

شرارت مخروبه و املاک خراب شده از این حالت بجهت آنکه آقا عارض حال ایران

شیوه لقاطیه اهالی ایران و عده بیه و وقوع یک سال عظیم را که احدی از اهالی خلق

شوالس از آرایش آن مستثنی نباشد رسم عدل و انصاف همه جا منحصر و فراهم

آمده و آرایش خلق هنوز در آبادی مملکت و نیکنامی دولت خالیست و هم بر آنست در

دریافت این رسم متروک شده و بجای آن دستها از ظلم و بجهت روشن است و نزاعهای

این آتش بر بستر بالا گرفته و در همه جای دنیا پیدا است و البته تا آنکه هر از کی

گرم شود یعنی در طبیعت مجرد و مزاجهای ایرانی مرض تولید گشته و علاج آن از قوه

طبیبهای ایرانی خارج باشد تا مرض از همین ترتیب جزئیات در اعضای مملکت

شده است نشاط خاطر — خستگی خاطر و سطوت شاه ایران

امیدها را از همه جا [illegible] کرده است و در تن شهر روسیه باشد تا در بعضی اعمال

هم بر سر تبرعش [illegible] و قوه منفعه و حسن سلوکی ایشان و بنا و مرد در خستگی قات او

تا ز کی واقع شده آب را در دهنها خشکانیده و سلوک ظلم کشنده که پادشاه این

این شاه باید مرحوم چگونه خواهد بود — جنبه نقص مهیب و دیگر خشک فصل شاه نگاه

قلب ایشان را طوری صیقل اراده و بی چون که اند در دقیقه تمیز که الله خاطر او از

سیاحت صحرا و کوه و کشتن حیوانات و تسبیح کرد فارغ شود و منتظر نشود این عمل

قطعه رجب قطع نسل دکانهای عشر و [illegible] را بخت از خود لاجرم ظاهر کند

اگر بالعرض خبر در خانه ی [illegible] کنند یا حاضر بودن اسباب شکار

جهات و دیگری حاصل شدن یک امتیاز عمده ای بدست صاحب امتی صیادان آن

احشام و بحر او را است بر روی زمین — علت کارهای مغایر

مصلحت جناب نادر [illegible] شیعه جمهور است برده پوشی این اشخاص از نظر

ایشان برخاسته و [illegible] باشد کاری و ارکان کوشند در باب بهای

خسته [illegible] طبع [illegible] از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت مرتبه

متنفر کرده اند مخصوصاً [illegible] در نهایت شوق و چابک است و معاودت

با طمانینت و دلگرمی — گویا این صیادان را به دزدان [illegible] ایران

طالب باز [illegible] اند [illegible] عهد و علاقه ای [illegible] و هر وقت [illegible] ایران حجت

ایشان را در مرکز سلطنت طولانی [illegible] آگاه [illegible] استادانه پادشاه را لاجرم

نخواهی بود [illegible] حرکت نمیشدند تا امور سلطنت و حکمرانی [illegible] حدود

خرگوشی بیابد و شیرزاده‌ای از خشم نکشد چیزی که بنظم قدیم جلوه داده و استادان علیق و بهانه
چند راسش چراب است و پادشاه را با اطراف و اکناف ممالک حرکت میدهد
و اگر لازمهٔ اسباب حرکت نبودی این کلیه یک لفظ نیز تمام معنی را ادا نمودی
معطل امور علمی از آن بالا رفت بالکل هم انگشت بر سر نهاده نظم که
این و امثال آن و سکوت او چون از حد جواز گذشته است مردم را وحشت افزا
و خبر اگر داده وجود مبارک متحور و گرفتار جاه شده و طایفه از ارباب حقوق
نعمت بقولات ادعیه باطل دستخوش مراد و دست داده از مؤثرات وحشت افزای این
کار است و آن کلیه خود را بصورت حاجات ثابت میدهد شعر ایشکه
مع العظمه با شره آرد آورد از آسیا بیرون باید بطلب خبر این مردم
الحق پادشاه صورت سلطنت را یک صفحهٔ ناصافی کتابی ام و مجلس برای
هیچ صورت نیست و از جهانیان با لطافت طبع نبوده و بی شرشتی است و چنو
خس و خار چیزی از آن است میرود جلوس ایشان بکلاه
و نوشتن زری صنائعی از در رفتار میکند و ای مردم از من چه میخواهید هیچ داری
در من ممشی نیست جز آنکه با رحمت و کبر بمعنی و استغنای جبلی و استعفای از درد دعوی
پولی از و داد و مرحوم بیش مردم نمودات قرض الحسن است جمع همی میکنم و در خرج مردم

مردم و در این اثنا چشم براه و گوش را آواز است که از چهر ناخوشی کار از حد جستن
دولت داعوض است نه بلاد و ارث خاطر و حسرت طلب خود را آلوده
نماید و از موجب دو مرسوم آنکه مرحوم دو حمایت او مشهور معلوم نیست مبلغ بزرگ
در خلاف حسنه‌ای او یکه است از تحقیق چرب زبان و رند دانش عالم نموده
مصلحت من معروف است از فتنه حاجی نعمه الدوله و امثال او قلعه کهنه آستانه از
فواید فقه طهارت میکند و فسخ فرمان میکند و فتوی فرو میکند تا که علمای کاوهایی
ولسنه بخش کفایت کفی الکفات راجع نمایند
دسته هم در پشیمانی درس آموز حوادث جمیع دقیق تر که طلبه مکلف خوانند
ادبا پاک و مقامی کوهستان و با نظم همه قشون ایران فرمین منصب و علاوه
مواجب و نشان و خلعت نوبتی زائوی بکیر تا در سه قصبه خواه نفع دولت یا ضرر
دولت ایشان به حل خود رسیده باشند پادشاه با همه صبر و بردباری
متغیر میشود متحیر میماند و اگر وقتی کری مصر رخت نمود تکلیف چیست و کدام عطیه
دولتی بیداد را استیان را با این تغیر و تحیر مجبور میشود متابعت رای ایشان نماید
و اتباع او میل خاطر پادشاه نیکنه دوام مصدر است
به ترتیب مردم و ترک رویه و ترویج رسوم ادبیت و نهایت داریه

اسباب بطالت و ضایع شدن وقت است و نتیجه عقلی ندارد و اعراض دولت اشراف که
سلام عام را بقول عوام شکوه سلطنت عجم است بعقیده قلیل و ان [illegible] نهایی
طولانی را که مورث بطالت و بطالت اگر نبود موقوف داشته این محقق
بابت بقیه درویشی و خاکساری و قلندری و ترک و تجرید همین سلام و قیام و قعود
رد بیک بامدادی از امرا و سلام پادشاه بیشتر در حضور خود علاء الاسلام [illegible]
منعقد میشود اگر ظهور این حالات برای هیچ خبر حمل باید کرد که بر تمامی لعن سلیقه و
میل پادشاه چنانچه در ترک عنوانات نیز همین مخالفت ازو ظهور یافت
در تقدیم اوامر ملوکانه آنچه مانع دخل دولت است تنکیم صرف و مکونات محض است
چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و هر چه مانع دخل دولت اگر همه در ترقی بنای
باشد به استماعات خاطر هر چیز و سکوت کرده تا تحقق انفراد استبداد که ملکیه
تا حکم همایون را عاطل و باطل کند همین نحو سلوک او که مردم ایران را از
آداب قدیمه منصرف که اوامر سلطانی را اقبال نمیکنند
فقه مؤید الدوله اقتضا میکند که [illegible] عاقبت کارها ریاست کلیه را او وجود
نواب ولیعهد [illegible] و انتصالات ذات [illegible] دولت حضرت
ولیعهد [illegible] تنهایی حکم کند این طور [illegible] از خصایص صفات

صفات مردم کوتاه بین حق ناشناس است ریاست کلیه را در وجود مؤید الدوله
جان فشانی کرده اگر آذربایجان رفت روشنی و از آذربایجان لشکر خود آن
را بروی و عثمانی بیش از این ظاهر گشته مؤید الدوله را از آذربایجان بار از
با این کفتها و از برکت فیض این مرد بمالک محروسه رو آورده خود [illegible]
و نخوت رد میکند اراده فرزند او بعقیده برگرداند طلب آقا هنوز در قریب بحضرت
عبد العظیم تمام نشده و آن احترام و از کیدهای حسن عاقل و دسته درجه ثبوت [illegible]
ملک آن در حق دولت شاهی است [illegible] و لهذا بزرگ دنیا با قوه قاهره
و جوابی کند استطاعت شان بطلان است و اگر دقیقی در این قوه ضعیف
شود بقوه تمامی خصم را جواب بگوید و بهمین سبب دقیقه از دقایق احترام او
ثابت [illegible] احترامی در ریاست کلیه ایران ثابت
ثابت شود [illegible] مخصوص جمع کرد طبقات مردم
ایران در این ایام فرقه که از ریاست کلیه بی بهره در دنبالی می آید در
در ظاهر خیال [illegible] هر طبقه تابع یک اعتقادی شده اند
شخص ریاست کلیه خود را ازو [illegible] و ابراز ملک [illegible] میدانند
بر کمال مقیم و منبع [illegible] زنده است نکبت و نخوت را بیاد [illegible] اگر پادشاه او را

برای ابراز فوت احضار کنند انگاه جواب میگوید بهیچوجه عشاء نزارد
و این شاهکاریست که از اشتغالات حجاد او نوشته شده

خطاب واده در زش کردن و استوار در اداری حال جناب آقا جلوه را
برطرف داشت از خلوت مجلس ایشان بگشتند و در جمع از زکیه نفس و تصفیه قلب و
تهذیب خلق بیان بوهنگه شان آقا بالا رفت و … و کلیات
در تعبیر آثاری و افعالی و صفاتی و ذوات جناب آقا ظهور کامل هم باشد هم امکان
در مسیر اهل زمان هر چه معراج آقا معتقدند است که راج ایشان بود
جز معنیه درجه خلعت کرامت پوشیده و به واسطه قرب و اتحاد و اتصال حاصل حق
نا بد باشند در اشتی و خوارشی و خطورات عوالم منفک نیست … این طبقه شان
ترد است و دیگر زمان … زهره … روز شعاع مهر
… فرد کرم … مشهود باد و … کراد همت
حقا … کفایت دین و … حق و لقین نایاب
امام و علمای اعلام و قیام ایشان بر حق تقیت انبیاست و قوام آنها …
ملت … در ادای تکالیف الهی و … سراج و … منهاج … و
و باقتضای مصلحت وقت برای امروزه خود تکلیف تازه … که …

میرسند اگر در رفع ظلم و بدعت جهد که ضرر آن بخلق و دولت ایران میرسد
خلق را با چاره کنند و ایالی و اموال و اولاد خود تقاربها را با وصایت … کتاب
گشته حرف خیری بگوید قادر خوکیلال از اعانت ذیل عاجز نیست معاد …
در صدور علمیه ایشان بنظامی آقا بگمک در نظر اهل تحقیق لسنه … است
بر اگوئیم هنوز موجبات … و … نرسیده این حضرت در میان
این طایفه مشعر و فرورزده است و در معنی المؤمن اخوه رجوع شده
… در است و فی تا این درجه اگر در مقام نفاق و نخوته
اگر که … در اطراف انداره نفاق و طمع موجبات
… و ای … اسباب اصلاح ذات البین شود مرادت … نظام
معیشت و مصلحت شخص و ادعای عصبیت و نفاقیت و امید اردو حکم تکفیر این …
مصلح را از هر چه کفر صادر گشته و آن پاره قیاس مردود و … این
… بعضی در طبیعت … ملت و … رد … شده
آن … و جمیع معاملات … احکام … در استبداد
… حکم در دست گیری … آن در دست … او باشد
این بحث … در نسخه اطبا … و … ذکر

طبیبی بی‌پیشه و بی‌بصیرت ادوار یکی از همگنان او معروف به صحت است با تعمال چرا که
ضد نسخه میدهد به هلاک بیمار ما قریب است تا تمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او
با این نفاق که در روش‌های ملت هم رسیده و نفاقیت مرین که هر دو آن
باور کردن قلب آنکه از قبر با منصرف شود و اگر بالفرض منصرف شود از کجا
است فرقه بلا ریا رکاه خود است از بگفته‌ها
همین نفاق و نفاقیت سبب تفریق علما شده و ایشان را در رتبه درجه اول استقرار
داده رتبه اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار با حفظ صنایع
و عقار از همه کارها بر داشته زبانشان در کام است و جز انفاق رعایا در نام
شرع شریف است و بس حمله نکنند بکس اگر نظری بر طاعت و جمعیت
ایشان محیط شود چاره فوری بجوید چون ثمرات وجود خود را در عالم
خفا می‌بینند لاجرم منتظر ظهور حضرت صاحب علیه السلام غیبت مینشستند
فواید رتبه رتبه اولی بالفعل مکاری است و از آن سبب جمعیت از اولیای
جاری در معاملات شرعیه عموم بکار میرود وکم من ید قلبها عن ضرر دره
وکان متاع قطعها لو انکن رتبه ثانیه را که دعوی احتیاط خود
مانع نبود از سکوت کون غافلان عوام و حشت داغ فتنه حادث شود

حادث شود از دفع آن عاجز باشند و آن حالا که شاید ظلم و بدعت ایشان
شکایت و نفرت همه خلق شده از ترغیب عوام مضایقه نداشته رتبه
ثالثه و قسمی صعود را بقوت جسمانی طی کرده نه بروحانیت علم و غیبه
تشیخ کتب بین ایدی منکرة ولکن ما قدروا هر یک جز
و محراب تصاحب کرده و بی اجازه و اذن علمای اعلام مرادفه بر غصه
اقدام و ارزش محرر و کاتب در کار ایشان میدود بر دکلمن ودلیل
الکتاب می‌نویسند و حاضر بوده هر چه با راده مرید بگذرد بمقام تعلیق
بر می‌نشند از هر جا صدا بلند شود شش آه از سحاب بر خیزد
با خیل اصحاب مریدین و فقره وادنیاه وا دینا بلند کنند حکایکه
از درجه ثالثه صادر شود از احکام درجه اولی و ثانیه نافذتر است زیرا که
برای اجرای حکم خود با همه جا سر اینه او باش طلب و درجه ثالثه شهرت دارد این طلب
و علم و ترتیب و کلم تغیه زن و دسته کرد آمده و امیدواری مردم
او باش و بیکاره چو از این درجه علمی دارند از درجه اولی و ثانیه نزار
مذهب شیخیه و ارشمیه تا ت تشیع است این اوقات یک علت فرمی
شده و بجبه دولت و ملت دلالت حلول کرده قوای ملت را اشد مزاج دولت

علیل که بشود ایمان ملت و یکپارچگی دولت را مشغولیت خاطر از علاج این
علت بیشتر قاصر کرده عنقریب ولیعهد دولت ایران را توفیقات ازروز
و بیرونی مخروبان [illegible] دولت معتبری شده یک شخص معتدل خواهد کرد و
دولت را عصبیت این مذهب بیجا و [illegible] از حوصله دولت و ملت خارج
باشد و از برای دولت یک ولیعهدی تعیین گشته و مردود ملت شرعاً [illegible]
حاضره ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام
متنفر که و محققاً ذاتها دین شده ظلم و تعدی و زجر و شکنجه و اعدام نفوس
و درازی تقصیر تکفیر جمعی را تاراج کردن و مردم را طالب از اجتماع [illegible]
از [illegible] ترکوای خاص و عام کردن و همه حقوق دولتی و ملتی را با غراض
نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و مهمل گذاشتن و از حصول ملت اسلام [illegible]
و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند وحشی و خونخوار

فقرا و ضعفای ایران [illegible] از حکومت بیشتر از آنها واردات [illegible]
فریاد میکنند و بزبان عجز از زیادت کلیه [illegible] متفرقات حکام [illegible]
[illegible] تفاوت عمل موهوم [illegible] حکم [illegible] این عدل [illegible] شاهنشاه
[illegible] همه جا فرامین [illegible] خط [illegible] تحکم حکام [illegible] کلیه

جواب میگوید — فقرا و ضعفا جواب میگویند زیادت
کلیه علامت رضایت و همه ظلم و بدعت و خرابی ملت و اجازه دولت
و ما دیده ایم در دفترهای حکام و مباشرین همین متفرقات را در کمال جرئت
باسم ما خود و تفاوت عمل خود را کلی قلمداد میکنند و از عوض اینکه تنبیه
کنند [illegible] از فرمان پادشاه تخلف که و عدل را نیست و مظلوم [illegible]
موده اید با آنها نوازش میکنید و حکومت معتبرتر با آنها میسپارید

همان تفاوت عمل اسباب [illegible] بی‌رحمی است برای رئیس کل [illegible]
مقابل آن میگیرد و بصیغه موجب و استقصا با مردم تقسیم میکنند [illegible]
بجز و ما خود رسیده که میشود بیشتر از آنها ترجمان است و فلان حاکم بی‌رحم بهانه
جو به تهمت [illegible] ترجمان [illegible] خود ما خود
قلم رفته و حالا باسم تفاوت جمع [illegible]
[illegible] سال فقرا و ضعفا از ادای اصل مالیات عاجزند باید [illegible]
مجرمی را [illegible] ببندند [illegible] این بار را میکشند و دعا بدوام دولت
میکنند — از این تفاوت عمل و [illegible] غایب و [illegible] تجارت تازه
ایجاد شده [illegible] بازار [illegible] رواج [illegible] این [illegible] در بازار [illegible]

ومعامله آن بهیچکس ممنوع نیست و در این بازار ترتیب دکاکین و پرورد کان
دولت ممنوعه خاصه اتهام پادشاه معظم معاش اهالی ما یحتاج است حقوق
خدمت وجه و دو نوکری و لیاقت و استحقاق را اگر در این بازار لغو و بیهوده
که و متمولین مجهول الحال حق داده بهر درجه از منصب و بهر مبلغ از
مقررات مایل باشند نایل شوند   عشق بچه بید بستون فضایل
ذاتی حس چند درجات عام دستگاه از قیمه منصب و قدر مقرری بهمان روش
در بازار هر دیگ رسم است اسم چیزی که باید بچکاند در لوحی تحریر شود حاکم
متذو قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است اگر اعتبار ثمن اقتضا که تضعیف
مالیات یک ولایت بابت مخلفه در حق یکنفر مرتب دارند یا مناصب متعدده
متضاده بشخص واحد تفویض بهر راه تامی و مضایقت نه مردود است و عنوان باور
که اگر آقا کرامت شده حالت رئیس نظام تره و مقررات و فات عیار را
بر ده یا در شیرینی عهد در سر یا از پاشنه شغلی و عملی و لا متصدیان بازار
هراج برای برزالی حاضر مسمیات این بازار عوام بلا بر خواص رجحان
داده حق کلام بلا تقطیع مرده سکام پاشا هم بلا از سبزی نیل کلاه مشرف
خود به و شرعی دیگر موثر بیشتری کاره لاب که عهده و مستوفیان در جناب کذشته

گذشته و به درجه رسیده و از جنس و درجه کسی نشمارده آن احاطه ندارد بلا درک
صورت ریاست کلیه متولد تفاوت عملی را داخل خزانه فرض کنند و بامید
وزارت مالیه را بحسن کفایت خود بالا برده برعیت و ارباب صنعت و
حرفت علماً و عملاً تقویتی که باشد تر ابتر خشنه در امور زراعت و فلاحت
و افتتاح و اختراع صنایع راه براتمه ارباب فلاحت و حرفت
القا کند تا دولت ایشان مالیاتها را که متضمن آواره شدن و دایع پروردگار
است محکمت حقیقی نخواهد گذاشت شمر خیری بر آن مترتب شود انّ الینا
ایابهم و علینا حسابهم حیثیت دان صحرا نوزد شاهک را باقتضای علاقه
و عهد باطنی و یا دزدان مالیات دار نه کوه و ها مولف را لا بغرق ایمان
مقرر داشته و آبادیها در قرق جناب آقاست

قورچیان آبادی جمیعا در ایالت قلمه و کاهی سلام پادشاهی نیز
حاضر میشوند در ضبط و ربط در تفاعات ممالک محروسه همتی مصروف
دارند و چیزی از قلم تعقید لا یفاد در صغیره و لا کبیره الا وقد احصیها حاضر
اراده حتمیه رعیت و مالیات دیوانی است در آخر سال بهر وسیله
است همین قورچیان یا حضور جناب آقاست   برای هر

این قورقچیان بر حسب مشیت جناب آقا معیشتی معین شده و در عوالم
نطفه و علقه و مضغه بر درجه از درجات استقلال رسته‌اند ظلمات ثلاث
بعضها فوق بعض معقول‌ترین آنها میرزا ولی نوری است و نطفه او بغلط
بسته شده و از غلط کاری رسته نشده متصوفیهای سن و قدما
رتبه اولیت و اولویت داشته بالفعل در اولین درجه بی‌رجوعی
واقع شده و بی اطلاعی ایشان از معاملات ولایات بحدی است و اگر
بر دهات ولایات پای ایشان جمع خالصه که بسته شود از کشف آن عاجزند
و از وقوع تهمت این نکته اگر از حالت فرق ثمه سر ناکپای مبارک عرض
شود رئیس حاجی میلاد شفیع شیرازی در کیر است و از چشم میرزا ابوالقاسم کاشانی
دیده شود [illegible] قرتاکری [illegible] و [illegible] قورت [illegible]
والا در این قورق سخت [illegible] دادیم [illegible] چه میر است [illegible]
و موجب چاکران دربار [illegible] بکنند
این قورقچیان در این جزء [illegible] از وزارت مالیه مردم [illegible] حمله
را زیاد و ناپدید است [illegible] هر چه املاک آباد و ملک مردم با اصحاب تیول
و هر جای آن با مالیات دیوانی [illegible] عدت میکرد بر شده و تعارف بلاجمع

بلاجمع و موقوف بحواله نموده و مالیات آنها بر املاک اشخاص تحمیل کرده و از
تقدیم پیشکش و تعارف عاجزند و کار بجایی کشیده حاکم در عهده وصول
آن بر نیاید و جزو بقایای بلاوصول و تخفیفات بخرج بیاید
مرسومات دیوانیان در حق وجوه و اعیان و فقرای هر بلد مقرر است در
آن کتابچه‌ای که زده شده به‌ها عوض میشود هر یک آخر سال بچندین قسم
و چندین اسم تغییر میکنند و [illegible] همان مبلغ توسط همزاد ذات قورقچیان
ه در هر بلد مستکون شده ابد از نقد وجوه بوزارت مالیه عاید شود [illegible]
موجب خودرو معززی بکبری کلاه بماند
اهل ایلات از ظهور این سلوک از وطن ایشان محض زجر و سیاست ایشان
شده ناچار باطراف و اکناف عالم متفرق میشوند و بقیة السیف چون نعش
ایشان بعلف صحرا و نباتات از خشلاق عالم اکتفا میکنند و بهیمات
و حوش و بهایم متکفل شوند و از [illegible] فرق با آن [illegible] که برزند شاید در جمع
عالم حیوانی کریمه اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف ایشان را دستگیر گردد
حکومت ایلات نه بقانون اسلام شبیه است و نه بقاعده ملل و دول اگر
باید بگوئیم حکومتی است مرکب از عادات [illegible] و ترک و تاتار و مغول و عرب

و افغان در روم و ترکمان مخلوط در هم و یک عالمی است علیحده با هرج
و مرج زیاد که در سه چهار قرن یکی از ملوک طوایف مذکوره با ایران علیحده
که دارند طایفهٔ عاکه ترکند به دهی موسومه در اردن است مانده و در عهد
همهٔ آن علماء کاملا اجرا میشود و اگر اجرا نکنند کار این علما بگویند
حالت حالیهٔ اجرای این علما را اقتضا میکند جواب گویم چه در
حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضا میکند و بهترین قانونهاست و در
همه عصر مستوران ممکن داشت شتر مرغهای ایلات و از نظر
برغ و سایر بلاد خارجه برگشته اند و دولت ایلان مسلطنه در راه ترتیب ایشان
منتظر شده و از علم دیپلماسی و سایر علومی که بتعلیم آن مامور باشند بعلومات
ایشان بر دو چیز حصر شده اکتفا فقط و حفظه دولت
در بره و دره های ایشان بروی پابند نمیشود و از اروپا آمده اند از موجبات دخور
و طمع و بخل و حسد برتبه تشنه و تقدیس دارند و همه محروم حق باشد و ایشان
جودت طبع و فهم است که از شبهه می افتد و آیه دولی بلاد خارجه عجب خرها
از دست بیرون الله که توقف آنجا با لذت مرتبه کس و قلبهای میکند
دیگر الکوزهای نوالله هم با لطفهای شاعرانه که از تحت خواهد تعجب

اظهار تعجب میکنند و از ولایت منتظم باین زودی چرا ممالک با نظم
رجعت کرده اند و گاه با حال اکثره متحیر تر و تا چه از مهتد اسباب ترقی
عقل میسر باشد این تأسف و تعجب تا قرار که بخود ایشان در امور
ملک کاری سپرده نشده همینکه مصدر کار و مشغول شدند با طمینان کامل در فتح
اعمال ایشان تا چه حد بیرحمی نسبت قطعه اروپا پوشیده است و باین
رودهای که در صدد کشف بر حقیقت ایشان نیستند بالادست همه بر زمینها
بر میخیزند در باب کهوال حقوق مردم و ترویج فنون به دنیای دیگر غیر از دو رود
و اختراعات امور صنایع و طمع بالتصدیقات بالتصور و خوش اکثر
و مزاج گوئی بروت پگه لان و تصویب عمل و تصدیق اقوال ایشان
چنان مبالغه دارند و پادشاه از ماموریت ایشان بشمار میشود و متحیر میمانند
و با اینها بچه قانون سلوک کنند بارها بی مذهب کیست و دیدار بافرقی حکمی
بار باشد بارها یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه دو در اینجا
اسباب ترقی که دارند ظهور عادت این جوانان متعبد و بی حقیقت است
اقوال ایشان جمیعا در نظر آنجا شده بمعنی آمده و در است و قبول عرض نفس ساخت
آن صفحات را تقسیم عزم داشته و از کتابت خاطرهای تو چیزی لازم است

مملکت فایده عمومی داشته بر انتخاب فرمایند ولایات سرحد ایران
از زبان کلیه سؤال میکنیم که انتخاب این حکام که مسکن ما را متفرق که و از اراضی
مسلوب المنفعه و وادی غیر ذی زرع شده باراده کیست سکوت اضطراری
رئیس کل ابلاد جواب باشد خواهد گو که این حکام از منتخبات خاطرها هستند
لاغیر دستور العمل و احکام و سایر آلات جارحه در دست آنهاست بسته بمهر
و امضای ایشانست و حاصل تاخت و تاز و غارتها هم نصیبشان و فقر ما تحمیل میشود
و تشویشی هم نداریم معامله حاکم حقیقی با ما بر چه نسق خواهد بود این جگرها
خون شد از تحیر است بلکه از مشغولی و بیخبری است از جمله آلات جارحه
بسته عاملین جور و تاخت کنندگان ایران ملاحظه و از تشهیر آنها گریزیم
و مشهور است و بزهر پرورش یافته و خورش آنها جانهاست یک اتهام موهولین
ولایات بفتنه و فساد و اخلال عمل ایشانست و دیگر نسبت مدام بتبعیت باب
اعتماد السلطنه مرحوم که جاسوس اجنبی بود و جاروب آتش در تکمیل این صنعت ید طولی
زحمتها کشیده خونها بها خورده خونها ریخته در اتلاف ریکه ابتدای کار بتهمه دیار داشت
در قطع اعضا و شکستن استار و حبس در حبس قبور و شروتاق و ضرب اعناق
چنانست مبالغه که و گفتی زمین از موج خون بحری عمیق است و خاک معدن عقیق

عقیق تا ابتغای کاملاً برسد و ادراج شد دنیای حبس و بعض
عاملین جور را لی یومنا هذا ابقای حکومت خود را در اجرای این عمل دیده و با علوم
مخلوق خدا مشغولیت پیشوایان قبیل و بگذارید حالت را هنوز مشغولیت خاطر
مجال نداده در ترک این عادت که جان و ناموس عموم ایرانیان را بهدر داده
نه بر پا کنند هم جامع جهات حزم و احتیاط شن و هم مانع غرض و غلو
حکام و عمال که بدستور العمل وزارت مالیه مأمورند گویا بر ولایات حاکم علی الاطلاق قید
و در اقتصاد جیبهای مردم و وراث با تحاق اطفال یتیم را بپرزه و اشیاخ عظیم را
بزرگی الوزود مالیات حاکیه دو مرحله محکم مأموریت را با منازع حکومت دقایق
رسمیه و رسوم متعارفه و فرد و قسمت قدیم و جدید و جمع و خرج و حساب و خاتمه عزل
موازنه میکنند لا بر مواظب بطبیعت غرضه دعایی تحت تعیارات مخصوصه مورد گشتن
ثروت حق خوب از عهده مالیات برآمده و مستحق هرگونه التفات معنی
خوب از عهده برآید که محفوظ داشتن نیت پادشاه است و ظاهر است که ون
نامه اجحاف و استعمال نمودن این که آلت جارحه و حربه برنده آلوده و استعمال
در نهب و غارت رعیت اگر بطمع این حاکم و قطعاً و مقابل مالیات خیالی قسمت
با جان و جو نصیبشان و حق نه حاکم تا در اشد تخفیف در عذاب رعیت بهم خواهند نشسته

و الّا انجر ملک بیم مغرا ف رشته جان رعیت بیچاره پاره پاره میشود و راه چاره
از همه جا بسته دولت و بنای آشوب و فتنه داشته و فقط دیوان را مختل که
بالمعقول ... این عمل در جمیع معاملات شرعی و عرفی و دیوان طوری سرایت
وجاری است و هر طبقه در الزام شرعی منتهی الیه خیالات خمیر اسناد های ...
و ... قسمت کره ارض حتی جزایر تازه در محیط شرقی کشف میشود آن اگر
وحشی ... سرایت ... اسب ... مجتمعه در ذمه چنین ... است
معاریر و ... و متضمن قتل نفس و نهب اموال باشد محفوظ داری کنند و جری
قرار ... صواب و ناصواب و پاک و از ... امکان ممتاز نبود
با ... البلاد ... که ... در ... النوع ... است
است دیگر ... و ... است و از ... وجود ... ثروت ... است
معروف الاسم مجهول الجسم هر جا حکومتی که در ... آن ولایت مجهول الاسم
شد ولایت ... و ... آن ... در اصفهان ... و
قزوین و گیلان ... شده ... سلوک ... و
دور ... در روزنامه ... و شرح ... میرزا ... آدم
مظهر صفات ... در روزنامه ... مطبوع شده آنچه از اعمال

و اعمال این مرتبه و مرتبه بنویسم بهتر از یک آنچه روس و عثمانی ... میفروشند برای
میکنند و ... کاشان حمزه میرزا ... ملقب ...
بود از ... مرد که آوازه کفایت ... ایران ... خاک ... است
چه قدر حکومت میکند کی حمزه میرزا درین حکومت تازه که ... است ...
... کرده و تقویت این ... از ترکمانان ... و خود را ... از آن ...
... گنه آنچه خبر رسید فتوحات او تنها ... رضا خان ...
ختم شده الله یار خان دره گزی ... در ارک مشهد ... روس ...
شرفت کرد ... اسباب ... را ضبط کرده
و خود او را مغلولا ... کشتی نمودند ... حمزه میرزا ...
برسید جرم این بخت که در آن ... دولت معروف ...
چه بود ... حاجی میرزا محمد رضا ... آصف الدوله ... حسین ...
دفتر کوه الله یار خان را از آن ... دره گز ... قدر
خود ... آصف الدوله و ... کرد ... نبود ...
گنه از ... الله یار خان ... در مشهد دره گز ضبط شده ...
... ولایت

سرحدیه خراسان را همه از حکایات حوایج سرحدیه است و استیلا حمزه میرزا با
ایشان بجز جائی که از استعمال آلات حرب و قشون دادن اسیر دیگر است آتش
کل را اشتعال می اندازد در عهد ریاست او کسی فتوحات دیگر ندیده
باش تا صبح دولتش بدمد   هنوز خبر صریح نرسیده و قضیه مبنی بر اصل است بالعکس
بعبارت معهوده شیادان دست آموز فرامین مضبوط شان و علاوه بواجب را
صاحب کلاه و خلاه فرستاد   همه دنیا داشته اند قوت اردوس در آن
صفحات ریشه ترکمان را چنگانیده و در مشرق آنها با تمکن گذاشته و حرکات
ایشان بعد حرکتی نزدیک است به رحمت حمزه میرزا و خوانین سرحدیه ولایت
خراسان از دفع حادثه ترکمان ایمن است و منافع ما آینه ردس مملکت
ما ناعاقبت کرکم تو بودی   هم رأی کلیه با این خطرات عمده
در شرق و شمال خراسان اشاره میکنه هم دراحه است و ترصد است
از حسن الفهار خان ذ حکومت جدید دره گز و مال المقاطعه خراسان میرزا
منبع یعنی میرزا محمدرضا منتقل شده تا بوچه خواهد رسید
کمینه از تشیع حال ما قیمت اسیر را با تمام ترجیح که ورکشان دهادر از آنهم
بتفصیل در کتاب تاریخ خود از حالت ترکمانان دشت و ترکتازی

و ترکتازی که از آنها بصفحات خراسان میشود فصل مشبع ساختن که ما اظهار ساخت
میکنه در اینکه دولت ایران از عزایم شاهانه اسباب قلع و قمع ترکمان است
عاجز نیست و با آنها معامله مثل سکنه کند دولت روس در استیصال این
طایفه تدبیری بکار برده ثمرا بعضی آن تصرف سمرقند و بخاراست و ثمر با کمال
آن خواد لاست ما چه خواهد بود   دولت ایران عوض اینکه شدر
دولت روس پیش بردن آبادی و دستگاهات سرحدیه ترکمان را ضعیف کند
هر یک از ولایات سرحدیه خراسان را یک سلطان نشین معتبری که تا کمر
سلاطین مزبوره سبزی کلاه و برق آلاتش نقره و قباهای ترکمانان را
شهد گرسنه سلاطین مزبوره چون دوام سلطنت خود را در ابقای ترکمانان و دزدی
دائمی سرحدیه میدانند هرگز بقمع و قلع بلکه از جنبش قبیل ترکمانان راضی نخواهند بود
آنها را در ترکتازی و غارت بعضی بعهد بی نشسته بر ولایات مشتاقانه ثانی
بولایات داخله خراسان دعوت خواهند کرد و در آن ترکتاز کار
حق جو در نوکامل داخه بایسته دیاز در جبه و قبح متابعت ترکمانان از
دولت ایران هم با امتیازات جدیده تأثیر مؤثر ادات خانان کاهی
با تعداد دولت ایلات حرز فحش مرتبه بامعنی ترکمانان در جای دعوی

قصوری و نیز نجابات محمود شاه حکومت خراسان را مضطرب و ملجا گشته
و مجموع استعداد دولتی را معیت ایشان با دهات ترکمانان بر اینکه که از فوجی
رعیت را بلیت و حشر در اینها ایشان راجع شده ترکمانان هم فتنه می‌شوند و در
اجابت دعوت قصوری که به نفیر و هرگاه شکستی هم رسیده باشد باز و تجاوزات بازی
میرود و سرهنگ و سردستهٔ معتبر دولتی است و بعد از آن از هر راه خود به یک یک
بست نمود و سلاطین مزبوره از راه راست با کمال سرعت به پای تخت خود خواهند
شتافت تا در مجلس خاص از ضعف دولت شاهی گفته و مبالغه در تحریر
و استهزاء نمایند   دولتهای دولت ایران اگر وقتیه تا رفتار ترکمانان
سرحد به خراسان نیز در حقیقه دره گز و ملحوظ بعد از عزل الله‌یار خان از
حکومت دره گز با بیری رفته و غالب دهات جا بکنه نشده و قیاس خواهند کرد
سازش امیر حسین خان ایلخانی و حیدر قلی خان سهام الدوله با ترکمانان سازش با
دایم و قایم و اکابر ایشان واجب بود در بودن الله‌یار خان ترکمانان
مزبوره را منع شدید از اطراف دره گز می‌نماید   کیومرث میرزا
و وکیل الملک مرحوم از تربیت او تنها داشت تقریبا حاکم شد هر دو را نظام
شده و این ولایت هم سرحدیت دارد و هم مرکز تجارت تبعه دولت انگلیس

روس است و اگر مدتی ایشان را تبعه روس ترکمان به سبب لعب کرده در
نیز ماه حکومت در دست دو بیای ایشان رسیده که مخلوط سرحد به ترکیش که این کم
طرف در طرف کم بست هلاک و تلف می‌شود و زیادی این ولایت قوچان
که هوچیان را بر دم تخت کرده حفظ و عیال خود را که اشته و تظلم دم
ریاست گله دشان را بدولت عنایه فرمائید ضعف الطالب و المطلوب
کس ملکیت کیومرث میرزا معزول است حقایق حق و جای نفوس متظلمین مزبوره
نعش قوتی میرزا مسیح محول نشده و مرده ایشان را با عجاز علوی زنده کند و از
آن عذابها که تا بها بجا زنهار نه چشیده قدری به تهاجشانه تا قدر کیومرث میرزا
را بدانند   دز گزها و انجوز ایشان از چشمه تا ریاست کلیه ایالت
چهار کرسی و با بالی چهار ولایت در اعدام و نفر آنها موفق شوند از جنس
کل حالی می‌شود و وزرات بی جهت میرزاهای ولایتی را در کلیه عمل ولایت
راه نمیدادند زنهار زنهار با عدام میرزا مسیح فارسی نعقی میرزا ابوالحسن خان اصفهانی
برفع ملا حسین قوچانی حالا خراسانی بطرد میرزا محمد رضا
سرحد داری قوچان و حکومت الصفهات بعهده عزل ذات البین
همه آن ولایت را ملک موروث و خانه قدیم خود میدانند در حکام کنند

وجود دادمان ظلم وجور متعدّد از حکّام و امام همه است این کجا چشم کلهر خشم
کی تازه از غازه مشّاطه فارغ شده در افکن و فتنه از نرگس عشوه گری
و عاشق کیری جهدی دارد و فن لعبت او ماه منقّش و حالا بار خوش خطّ و خال
معروف است املاک مردم را تمرّد شه کش خوخیان ربسه آورده که
یکنفر از شه کار را زهره آن نیست حق خود را تصاحب کند و عادی و متمّم
و دو ای حکمرانان دستی بهم داده رزیب و لالا را مالک باستحقاق کند اگر همت
سایر حکّام بضبط مزارع و قری مقصور است طبع و لالای ایشان بتصرف قصبه
و بلوک قانع نیست   مجال جمبان و پاستن ترن تاو تاب و ضرر
شیرین ملک خلق او شده کاش این خیمه طبیعه نرگس پا سوخته شدی و لیکن
پاعمال شده خلق از غمّاز او ایمن شده عمر است عراق عجم از رقت آزاد
مستوره المذاق است و عراق عرب از احتکار او در رحیل و انطلاق
موجبات طول امل سلوک نوزیب و لالا بچند شعبه منشعب کرده و برای
هر شعبه وکیلا منتخب شده   نوبات دخل او در کنف دکان
وزیر مالیه مختفی است و در میان سلوک ثبات دارد پایداری اش در اشراق
جلیلو نزرابا ارادل سکونزرا ایک گشته و کمند بسته هرچه لامان ره جلدی برده منشه

برده اند و بابوی تاره بالاین بهمند کشیده   حفظ های خارجه او
بوکالت وزیر امور خارجه معقول است حظوظ سه جزیره الصّفت شیوه
عمادی پیش گرفته و پیش آش و علیق سرحدات طریقه درویشی اختیار کرده
و پس رفته از ممال پیشکوه است رو شده ایلات قلع لطفی عشره بی
لام در میان شط العرب سکنی گرفته   شعبه شبهه کاری رو بتر دستی
و چشم بندیهای قوة کاذبه موکل است خاک قرم او را کحل بصر خود کرده
مارتبه دمیر نوبانی یافته و از اینجا معلوم میشود در توضیح اصل و تحقیق فرع
و القاء شبهه و بالا بردن درجه تعدّد وکلا که شارع عاملین است بر
معمول واحد برای حکّام چه قدر با فایده است   از وقعی خیابان
شمالی ارک تختها و زوایای قورخانه مبارکه رو شسته از آفتاب حاصل عمل
ستوده ای اکتار دلطوری کشف که معلوم میشود   از این صندوق خرج
لعنت بود   دیگر حاجت نیست در شلیک روزهای پنجشنبه توپ و تفنگ
نصب ای الحنیف تمهارت بسته اجزای باروط بی قوت است
قوّت احیای قورخانه همه وقف بر قوت اجزای باروط چربیده داشته
دهنهای ایشان باز است هر شاهزاده از این دهن ستیلا جرب گشته جز نزد

جنس و هنر باز که به بهای بهار میرسد اوله از قبیل بازدید و غیره چیزی سبب دراز دستی
علاوه الدوله و نظم و نسق بخرج داده صاحب جز در دستگاه دیوان مترتب نشد بلکه
بیفزود   دردی کز از رسوم بیرون رسته زین   حرارت بمواد تندی
باروط وزیر فیروز جنگ مهیا شد به نظم تازه قورخانه را لبالب از سیم و زر ساخت
و بهلوانان تر تو از آتش تکالیف شاقه وزیر جنگ دم بر نمیزد و ده مشق
مبارزان در وسط زورخانه آسیاب بوجا کارکشی با دمیده و دلخوش اوداز این اسم و
منصب تنها نصف مت بران کشیده کی از بدو بر جسته اعضا و شهلا چشم و غرق
خوردن و عرق کردن است   اگر سال و ماه در ایجاد صنایع
هنر تازه ازو بروز کند آن هنر را جنس بقیه و قوه درآکه وزیر جنگ راجع میکند
به درشته اردو تود ده شد ولی اصرار وزیر جنگ کاهی اردو را مجبور میکند به خودکشی
فردهای حساب را لفظ قی بنویسد کار این تنها از جرئت هزارده کمانی خوانده نگشته
به دین تازه جستار نماید و اگر درین مسئله نهایت حقیقت میدید دین خود میراث
و از دین آبا داناکه   هیهات لن یصلح العطار ما افسده الدهر
نقافیت و عوض به حضم عدل و نصف است تا دم مرگ در جلیت متمرین ایران
مخمر است   وزیر عدلیه در آن درین منصب به دوام تر از زرد شناسی

روشنائی برق است شرق و غرب آفاق را در قحط و عدل مملو نموده
میدانم با مظلومین و مستطیلین ارادتی معاملت او چیست که مرادم تا آنها با من
دعاست ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک درویشان والا
طلب قدیم را درین عهد اسباب جدید از در کرباس خانه خود برخیزانده و کاجعبها در
خانهای خود از برو بیش تازه بیشتر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب
وزیر اند و اسباب وزارت اقتدار دارد که وله ارشد اولش و دشمن از همه اعظمهم
کالنکره الواقعه فی صدر الکلام در صف تمام رونق و وفاق است وزیر مکان
فایق تا بقیه تعلیمات لفظ مردیک وقتی شهر را با فواج عراق و فرهان میراد
مشتاق کونه پیش مصلین میرفت بشرف فهم از آنها تنها مشق میده به وجب وراثت
میکرد و در تقدیم پای چپ تاکید دارد اصحاب و اولاد بعونه و قوته همه در اختر
او ستاده اصابعهم فی اذانهم به قول حق را نشنیده دلکارنر یمنعون للکنه
الکادون للشحیح دعاعت همه جز آن سبب به نصاعت با مردی این جوان است
وعمل کمالات تر از دو عقد دو متوازن است نه بترضی طرفین
در تمکین بلکه اتصالش کار معتبر است ذی حق است والا بی حق خواهد بود و از
مجلس را نزده کرچلا در دیوان عدل جور را تنخ را نزده کار راکه در صورت است

شرع است نه بربریت دین با خود همه است که بربیت رای فتادی زده مرا فغان پس

مانده را پیش کشیده بشر و میزند یکیش میخواهد   نستجیر بالله از حرص و آز

این مطلب که معلوم نیست از غیبیات کیست با کبر سن و فقدان دستان و اشتهای

عمره وقت کم از آزاری و نیکوکاری او دست برداشته ابتدا کرده که بحالت حالیه و فرزند

خالیه او هیچ مناسب نیست دیوانخانه بعینه دکان خبازی شده هرچه بخت میشود

این بدبخت باجازه عالم معهود با در اسم معروف بیوسف قرض میه هر روز از خدا دور عوض

عوض بگیرد جهان عراق و استرآباد و سایر بلاد که فی الحقیقه از ظلمهای زیر و مخفی رابیست

کلیه میبودن عدلیه بنا بمبیدند و جا او ظلمها تخفیفه یک ال متجاوز است

دو نان در خرد بهای شهر ببر میپرز شاهنشاه جمجاه با احتیاط اینکه دیگر عارض از دین

قطعات ال یونس و نامراد با وطن خود عودت کننده عاقبت خوب نخواهد داشت

و بیم معذره عظیم خودم بود شفاها سفارش فرمود در دفع ظلم و تغییر حاکم و رد شدن

رحم بنا و احقاق حق رعیت دستخطی مؤکد صادر شد   در سنگ خاره قطره

باران اثر نکرد   وزین مرد جز اغماض از حق و دعوا ظلم از دری

حق امر متمشی نشد مگر نه رعیت امانت خداست و بپادشاه سپرده و این ستمها

برعیت میشود مگر نه خیانت است که بنده زاده جلیس شد نه با تعدی کار متعلقین ... غدر لبه

عدلیه عارضند بیا کشیده ابوشیده خان که در واقعه مرو فیمابین دسترای ایرانی

حکم بعد و بحکومت نور محمد خان بچه ترکمان و احکام آلامانی او که نمونه ایست از

دیلان مخ راضی شرتر

یا مُقوّم الدَّیوان و مُقدّم الاقران یا بن الدهر و جان العصر یا ناموس

الدیار و جاسوس الزمان حتی علی دیوان العدل و هی له میزان العقل

ان قصدک ابق جبه ک فاذا هی حیة تسعی ای تلقه ظلم و نکاله نوطهورا وخت

منی بشر له هرون من موسی معجز موسی نماید و بیضا برآر بیضه دولت بکار سحره تعطیل

نوزیرکت آیات تعمر را کجید ده جراد و قمل بیار جواب مجل بکو انهم

عن السمع لمعزولون حوزده برده مداری با پرده جیب فزن هر بد در

بیا تو گفته اند   در پس پرده هرچه بود آمد   فاینها همه خواب آورد فتنه ها

ما زدیده خواب را باید فتنه عجب است   ظلم و ستم رجال دولت ایران

تنها برعیت ایران نیست طبقه سپاهی ایران را از جمیع مخلوق عالم مظلوم تر

می بینم قشون سیار دولتها در دعوا و مقابله با دشمن بم جان دارند قشون ایران

در روز یکه بنوکری مجبور میشود چار رکسنگ و عرنانی است در مقابل این

خصم جا کفه چون راه خلاص خود را بسته میداند جان فشانی و جان نثاری لازم

از القاب چاکران خاص پادشاهی است پنهان خودکه تا روزیکه روح پرفتوح از
بدن جدا شود وجه البقا قبض میشود و بدرجه شهادت میرسد هر روزی هزار بار میمیرد
و زنده میشود کشتگان خنجر تسلیم را   هر زمان از غیب جان دیگر است
از تاریخی که امور قشون ایران برخلاف وزارت مالیه مشروط شد آن اسم
متمم هم بزرگ او در دنیا بود از میان رفت و رشته نظام از خوف اینکه
بتحریکات متمادیه و شورانیدن پس برضا [illegible] چار تهی شوند خود را از
تشکیلات قشونی کنار کشیده اگرچه سربازها را بجنسه در کوچها قسمت داده از گرسنگی
مرده است تکلیف این قشون میکند نعش او را از خاک برداشته چشمها را بهم
میکنند و مسکینه زنهار   در علامات حیات ترجیح و سرباز ایران
همان صدای ضعیفی است که گاهی از طبل و شیپور شنیده میشود ما گویا این مظلومین
صرف مشروبات و زوبات و ملبوس آنها ماکول شخص پارسات اگر از
عموم شهر شهادت سرباز در خانها بگدایی میروند رحمی نبود با این تاخیرات عمدی
و سه ماه و چهار ماه در جیره جزئی و قوت لایموت آنها بطور مرسوم خود
حاکم است چه در دنیا بار خواهد آمد   با این مایه حربیه و کفایت وزارت
مالیه اگر در دولت ایران قضیه رو بره والیهای همسایه را در منظورات آینده

در منظورات آینده خود قرار عجله و شتاب کنند و در صدد تصرف یکی از
ولایات سرحدیه ایران بفتنه کار را بکشد یا در داخله مملکت اغتشاشی رو
دهد مثلاً از طایفه بابیه جمعی از جان گذشته باین علامات که شنیده ایم شد
بلای ناگهانی از نقطه ای بلاد سر بیرون کنند رجال دولت ایران با این
ضعف قوه حربیه چه خواهند کرد جز اینکه نفس نفس بار شاه رحمت بفرستند
و بلای بهتیه بکفوح هم از قسم فرمایش کنند و یکباره صورت نبندد بعد از آنکه از جناب آقا
باسکانی حاصل کرده به آقا جناب متوسل گردد هم از فقط ای موده
متعذر الرد و دست و پایی بکند   معاذرت دیگری را بار گردد
کل است یقه معیت این شخص بکند چیز باید حمل کرد اول مشارکت لفظ
طبع موجه جناب آقا در رسالت کلیه رضی نشد در حق دیگری استعمال شود
دیگر اقتضای حلت جناب آقا در ده سال قدیم اجتناب دارند و جابه
نگاه داشتن این منوال را دیگر استدلال بقول عوام هرگز با لمال مقهور نخواهد
کی یکی از تظلمات و لهای خارج اطلاع داده میباشند وزارت مالیه و عمید
جناب درد عمال حسینیه است آن رتبه بالا نرسیده وزارت دیگر تابع
او شود اغتشاش [illegible] باید و لطف دیوان و محاکمات دفتری در

درین حرکت تاب داشته و لاخسته که لابد شد دین وزارت ضعیف را یکی دو
قوی کند و کار بر همه معلوم شکل شد اعتبار آقا بالا گرفت غرض اینکه کارها نیست
که خارج از اول سبب سردار کل رفت مهمات نظام و سایر مرجوعات دولت
بالفاظ مهمله و نا تمام مبتدای است بی معاونت معاون الملک بهیچ جزئی پیشرفت
نیست مهدی که این است عزیز ذلیل شد مهمان را بار قهره گرفت با شاهزاده واربابی
رفت   پادشاه دیروز هر آنچه آقا بهیچ امنیت جمع نمود و ریاست کلیه
همین اوقات در ایلات متزلزل شده اثر خورد که عجب دیگر وجودی است
در حمایت هم ظاهر میکند امر وقع عزل عزیز خان غرض اتفاقا فتح امروز [illegible]
از خدمات آقا به منزله پر دامن تن برگشت مفوض شد بمن همت آقا این شخص
کافی شوا شد در امر [illegible] قرار داده شده تنها [illegible] مرحوم امیر [illegible] معین خان
خزانه دار منتظم بود قراری [illegible] شده حکمت آن بوجود [illegible] پادشاه زنده
و از کی بجای تنظیمات قوت مستحق [illegible] و خطها [illegible]
وزیر [illegible] علاوه غربی و دار [illegible] تا آنجا که [illegible]
خاک برابر باشد عقل حقانت را بگذاریم معتقد مرد که فرنگ بودیم و [illegible] است.
چند نفر جاهل بعقیده تنظیمات قوت تسلط زیاد است و بی حاضر آدم [illegible]

رخنه کارها را بر بندد دفتر صفویه را متعرض گفته که بچه تنظیمات دانسته اند در
هر جای دیگر دفترها را پاره کرده تمام هندوستان را گرفت و آنچه فرنگی میدانست
من این چیزها را [illegible] شغل پادشاه [illegible] کرده ذکر [illegible] پیام [illegible]
درین میانه از من توقع دارند طالع عجب چیزی است معلوم [illegible] خوردن [illegible]
باید گرفتار این لجن کاری بودم   ضعیف حال این [illegible]
و چون [illegible] هیچ [illegible] بعزت آنها که بکار [illegible] و [illegible]
در حدود [illegible] موجودی [illegible] خوش [illegible] گفتند با مردم [illegible] و [illegible]
این [illegible] مغایر در وضع [illegible] راه [illegible] وقت امور را [illegible]
[illegible] هم [illegible] جزئی [illegible] اصحاب آقا است
[illegible] المقصد [illegible] تا موقع [illegible]   [illegible] اسباب
عمده که در اعدام دولت ایلات [illegible] دارد [illegible] متعلقه زبان آوران اهل
نظام است [illegible] بچه [illegible] فوجها را [illegible] که [illegible] هر یک فوج
رحمت [illegible] و [illegible] در [illegible] حاصل یک ده [illegible] معتبر [illegible]
[illegible] شاه [illegible] و [illegible] تعوق [illegible] پرداری [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] آدم است اگر یک روز [illegible] را [illegible]

پا از آزادی خود دست برداره سرباز است و اگر از گرسنگی بمیرد صدایش برون
نیاید این همان سرباز است که در هرات لنگر گرفت و تا حیات داشت تنگش از دستش بر
نشد عوض که نشده است   درین فصولها و رحمت سرانها و تصویب
عملی غیرتها از برادری سربازان ایران ثابت میگردد و به غیرتها و به کفایت رأی
اولیای دولت ایران که ذیحمتی است فوق همه دنیا ما اهالی ایران اگر این
وقت را فرصت داشته باشند این زبان آوران و قاطبهٔ اشخاص که در پایه
سریر اعلا بر دروغ و مزاج گوئی یا بمزاح و استهزاء اسباب تملق خاطر پادشاه
میشوند آنها را داخل حیوانات موذیه خواهم شمرد و در دفع آنها جهد بلیغ خواهم کرد
پیش از اینها اگر در شهری گرسنگی حرکت میکرد و از دفراوانی میشد ناله و فریادی
بلند نمیشد لقمهٔ حاضری و نیک و سریع الهضم و مختصر بود آنها را دستگیر میکردند
یعنی بپایه میکشیدند و تازیانه میزدند درین حال سنگین آقا اقتصاد کرده بود از ان
را لقمهٔ مطبوخ یعنی سیر برای آن کلوله لقمه ایست دیر هضم دستگیرین از جوع
جوع خلاص دهد و شجاع العالم منقلب شود
از حق نتوان گذشت در جناب آقا در کرمانشاه ریاست یک کارخانه
تأسیس شده که مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملتی بوده و آن تعبیهٔ سرباز از است

سرباز دنیا است و از گرسنگی غوغا و شورش که بر این برکت ملتفت و
دو رشد طریق تحقیق با حکمه و شلوار و اسباب حرب بر آنها ساخته داده
درویش را داده ایشان را با کلوله لیست و هیچ تعبیه نشده که عصا را دولت
مرحوم صرف آن کلولهاست اگر تعبیه شد هنوز کورتیش خوراک فرشته
بحضور مبارک میرفت زن عصا دولت را برای قورهٔ کاذبه خواستگاری
کند   ازین وصلت که بکدخدائی جناب آقا صورت گرفته است
اعتبار و غیرت دولت را برای خود یک جائی بهتر اختیار کرده و شبیه ها
در ایران همانکه سخت زنها و دیگر اردهم مخصوص رئیسه نجواهشها که مجموع
عقل و فهم عموم دولت است مقود ان درست باید شکر کرد و با این ارادهم از
درجه مخصوص بالا ترفت اجرای این رسم الحق کارهای مترقی ایران را
جبران آرایش داده هیچ خیمه شبازی بگرد آن نمیرسد
اما شخص قورهٔ کاذبه بصوابدید جناب آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاه
است بعد از انکه غیرت دولت را برد و آبروی خانوادهٔ سلطنت را
بخاک ریخت باصل خود رجوع کرد با همه کس گرم گرفته درین کربلا جیر
مردم را خوب ترکیب کرده منتشره جواله و سرولیه ها در اطاعت کرده

که مبادا یک مشتری از حمام جهیده بسته و کیسه بیرون برود
این حیوان کامجو و کامیاب هم از زمین برآید و اسباب در حضرت اقدس
همایون بکثرت جسارت و جلافت که مرتکب آورده است تقصیر او را
او برده و کسی بالا محال منع نیست زیرا که پادشاه محجوب و لا و بیحجاب
بیگاه ادعای حاجب در انظار داخله و خارجه چنین جلوه داده روی
صواب نبایست شده تابع رای ناصواب او است و جمعی از متمولین رعایا تقاضای
این شبهه به پیراهن کشیده و همه بالاخت که انبیا گذشته چون
حق تعالی جل شانه میخواهد بقومی بلا نازل کند اول رای صواب از
آن قوم باز گیرد و از این بلاها که به برکت نفس جناب آقا همه بلاد و لایات احاطه
کرده و جهت منقطع شده میتوان قیاس کرد که مدتها است رای صواب
برداشته شده و برستیاری این قوه کاذبه قدم ناصواب مراد الهیه
جمیع امور شده از ابلاغات پادشاهانه چه اغراض است که و بیغامات
شبهه که چه مواخذه ها که از کسی نشده در بلاد ما نظم
دهاقین را گرفته اگر از این جنس حیوانات موذیه یک روز پرواز کشته
که نیکو باز و عقل ایشان قوی است حفظ رعیت و آبادی بلاد با ایشان

با ایشان واگذاشته دفع آن حیوان موذی بلا از امور فوریه میباشد و
دوره حرف گلوله خواهند که در ایران برای حیوانات موذیه همان
رعیت که مستکون میشود اعوان و انصار سم میرسد برای حفظ آنها
وجوه و اعیان ایلات خاصه آنها در عواقب امور بینا ترند و نتیجه
این اسباب را بر بیره عقل مشهوره میکنند بطانت حشان درنوردیده
است کلیه کارها را نقش بر آب میدانند و مترصد اند که علی الغفله رشته
امور از یکدیگر گسسته شود بهمین سبب با همه کس راه مماشات و دارد
ما حاضر است و اگر کوفی پادشاه ایران در چاره کارهای از هم پاشیده
و حالت حاضره از دو سئوال ممکنه جوابی بگوید مشروط باشد غیاب جناب
آقا و یک نفر زردشتی از کرمان امروز
بلا تکلیف بیست نفر بلکه بیشتر از ادعای قوه کاذبه بلاد کرمان و یزد
زوج وکیل الملک بعد وکیل الملک کالمیت بین یدی الغسال عرضهیم چاره
منیره و حسب میکرد شاید معالک ایالت حسب بجایزه ابلاغات
داده اهالی حکومت در مقابل این ضرر هیچ فایده نمی بخشید و کذا الفعل و
تفضل و خطوط شعاعی ابلاغات او بهمه ولایات ممتد است

از ارباب عقل و تجربه توقع داریم که بحقیقت و بعرض‌حالت‌ها هم اعتنا کرده و با
گوشزد بودن اینکه خلل و هرج امور ملک حالیه با نیابات تکلیف اهالی
مملکت چه خواهد بود جز اینکه برای کسب اصول آبادی و نظم مملکت یک مجلس بزرگ
تشکیل دهند که اعضای رئیسه آن مجلس عقلا باشد و غیرت چنانچه اهالی
ایران درین حالت که کشتی حیات دولت بگرداب فنا نزدیک شده
این مجلس صحیح الاعضا را تشکیل خواهند داد ما هم وعده صریح میدهیم که نتیجه این
مجلس نظم و ترقی دولت است   و اگر مجلس را فاقد این دو عضو
شریف بپسندند حرف مجلس را مختصر کرده به لب ترین پایه فروع نمودت
یعنی گفتگوی آب و نان که این اوقات نقل مجلس است و سر عرض مردارش و این
مسئله را اقلاً یک جانب برداشته مردم از تشنگی و گرسنگی نیز نزد صاحب
عقل و غیرت خداوند عالم برای رهایی مخلوق خود مقرر کرده پیدا شود
و بمقتضای قواعد حقوق ملل ممالک ایران را از تشنگی و گرسنگی کامل
ایمن کنند   تقاریر از منصب وزارت جنگ ایران
اطلاعات کتب کهنه که اگر همه آنها را درین اوراق درج کنیم قریب لقب
تاب نیاورند آنچه درین خصوص امروز شنیدن حکمت است جمله‌ها

با جمله‌ها که از حوادث با ایشان محو ثبات قدم وزیر کمی خود را وزیر جنگ
میدانند و یکی وزیر لشکر یکی از اهل طرب است و یکی از اهل طلب یکی چپق
میکشد و یکی ضرب میگیرد یکی در میدان مشق کلاه از سر میکند و یکی در
دیوان دلالت بطالت‌کاری مشغول است   در حضرت
ملوکانه در پس پرده پنهان نشسته معاملات خصمانه که این دو وزیر
با یکدیگر دارند بجنگ روزگاری معروف است نه بجنگ خواهی و صرفه جوئی
خود و شاهنشاه با دگری در جنگ است   لیکن چون وا انگاری متفق یک کار نیز
همچو کار کان برآیند و هیچ نتیجه نداد   اشتم بگذرد و تحقیقات نیز
از دستی نظام این اختلاف و جدال مردود و ربا وزرا که در طریق
خوف و رجا و ضلالت دائماً سلوک دارند فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر   از وزارت این منصب این شخص ریاست حق والی ایران
خود را شکسته می‌چیند پس منصب پادشاهی و استحقاق بکسی عطا شود و
ریاست کلیه به یک نفر معروف بود از این طعن نمایند زیرا
این دو وزیر یکدقیقه از تحریک و تحریر و جنگ دست دیدگان فارغ
نشده همه شان لذا باشد دیدم   در قوه کاذب نیز محفوظ

شعاعی وابلاغات دروغ سرا و چهرک و سنگ ادوات ادمی میپسندد همه شان
تمامی قوت مصروف است نه بتمامی عمل قوت

از ادوات شعبه علم جنگ که اخذ الجیش و حفظ الجیش و سوق الجیش است ابنیه
همان در فصل شکنجه و تعذیب روحانی و جسمانی اقتصار که از فضایل است [illegible]
البانی عذاب جسمانی قوت تحریک و در جنگ موکل است

و این عذاب مرکب است از [illegible] شوراندن فوج [illegible] چاه در
ترتیب [illegible] اگر تحریک و در جنگ شده الارشه و منعکس است
افواج مقصر در پراکنده شده از طلبهای قدیم در ضمن تعلیمات جدید زنده شود
بس از زمان بشر می افتد و اگر تحریک از نتیجه مقصود قاصر ماند دسته ملک در جنب
خائب و خاسر شد نه حقیقت امر در حضرت همایونی کشف شد و در جنگ
مشتعل است برای تعذیب همان [illegible] که بتعلیمات ادب [illegible] در ترتیب
بودند اعضای انتها طعمه تازیانه است و تا تمامی ملک انها
و متعلقات ان معرض هیچ نباید و مبلغ جریمه اخذ شود کسی را جز وکلاء دولت حق
شفاعت نیست در هر دو صورت قول وزیر جنگ مقبول بوده است
و هر روزی باز داشت و گر دیروز اگر جفت و اگر طاق آید عذاب

عذاب روحانی بتجربه وزیر لشکر تفویض شده و این عذاب مرکب است از
هزار چیز این جوان شصت و هفت ساله هنوز خبر او با اطفال نابالغ است
[illegible] ریش خود را از ته میبرد که آنچه از حقوق قشون برد
[illegible] که ریش اوست [illegible] لشکر [illegible] بازوان مجبور
که در آن مضحکه باشند و خود با ضحاک بلا عجب منظر قهر است
روحانی قبض شود تا یک [illegible] مهر کند از موا [illegible]
سه ماهه که سکه زرد و یک سه ماهه و از جیره ها یک یازده روزه موضوع
شود و یک هفت روزه و یک هشت روزه و این ماهها بماههای قشونی
معروف شده و در این کشور خود را مصروف میراند و همه این قشون جدید است
و اسامی آنها در دفتر بارسلانیت محرر دسته [illegible]
در دسته برای ماموریت فوری بر پا باید باشد هر حاضر شد این جوان
بهانه ها [illegible] علاج [illegible] دفترخانه است از جیره و علیق مختصر [illegible]
بو بصیغه [illegible] تا برسد مضایقه کرد تا موقع ماموریت از دست
رفت و نتیجه [illegible] حالت بو فوت شد [illegible]
از اسب و یراق و غیره فروخت و خورد آخر الامر در کوت فقر و درویشی

در قشون ایران اگر ظاهراً در آسمانی نیست اما وطن خود عود کرد
از برکت وجه کتاب که وزیر لشکر در مبدأ دعای نوشته در آحاد و افراد
قشون یک صفای باطن بهم رسیده و جمیع آنها الآن باید از اهل دعا شمرده شوند بعد از
دعا و المحاله بعزه پادشاه ایران را از روی درستی کرده و به دستگاه ملکوتی
و ملائک پناه صنف دهم وزارت تحریرات
اگرچه مقرر شده ده صنف دیگر با این صفحه با این ده وزیر تقسیم شود باسم حق التحریر
و حق التحریر در این وزارت هم مثل وزارت مالیه در نزد این وزیر حق برای
بردن حقوق نوکر و رعیت شده و همه مأموریت دارند که جاریه بهر اسم
و رسم از ارباب مخارج قشون بخرج ولایات آنچه تمامه ضبط کنند قوت
شامه این در زدن برجه الیه است و اگر بو ببرند در قصبچه‌ها و سرحدهای ولایات
ولایات چهره و درجه بکیفیت نوکر رسیده و خودکشی میکنند تا خود را از دست خ
ثم لا سبیل الی الخلاص و لات حین مناص
روحانیت قشون ایران دخوش دارد از آنکه پادشاه والا در مقامی
می‌بینند که با استماع این کلمات و ترجیح حال قشون ایران است
گوش فرد بر هر دین التفات رفیق اکبر را استماع کند ما اکلت لقمةً

نعمةً الّا و خلفها الف لطمةٍ و ما شربت شربةً الّا و بعدها الف ضربةٍ این
قشون با اینکه عبور خود را بر سر یک تراز زری بهم ان کی می‌چیند باز خود را از
خیرخواهی و غیرت معاف میدانند و بزبان حال میگویند تا وزارت جنگ
ایران باین کوف و خوف مبتلاست پادشاه محل خود را بمنصب
قشون و مهمات حربیه ضایع نکند علت دیگر اینکه ایران الحق از
شدت ظلم و تحملات ناگوار بیک حالت و هیأتی هم رسیده‌اند که
آنها را باسم چیز بغیر از تشبیه کو کرد نصیباری بی‌بضاعت هم ملک را برای
راحت زن و بچه خود از زندگی خسته میدانند و در پادشاه یک عشقی هم رسیده که
تا مجبور نشود مگر در مقام علاج این کار برآید
فقر و بی‌زادی ایرانی اگرچه پیر شده همان نقد موهوم است که یکماهه
آن کفاف نان یک روزه آنها را نخواهد کرد در موجبات منع و تاخیر
مبلغ سنه بری لکار رفتن از خلوتیان دفعی تعیین شده با آن رقم
لکمر آدم دیره شده در هر دام رتبه امانت جز بلیغ دولت کلفت
نیاز میفرستادیم عش نیاز میکرد همینکه معنی منصب را داشت بوی قصه
دولاجت داشت از دست رفت خانه را از رهن رهانیده داد

و خاطر از وهم تهی و تن خالی دیر جامه فاخره در پوشید و بر مرکب فاره بر نشست
و بکوچه علاحب زد یکقدم چون رخ رنا لا تا شیب یکقدم چون بیل رفته بر
درب در تفرقه ملک و زوال بنیان با کلاه و تحویل از آن سهم خورده
و خواب شد و با چراغان شهر تر یک سایه و آفتاب انقد وجوه بلا
از دو جهت گو و هر چه باقی توخته بود با تخی کوشش و شیرین عقل و از شیر زده و تندی
خو تره بجوزد شیرازان ها و خشک از آن قبض کرفت
امین حضرة همایون درین وقاحت و بی شرمی و لکا بهای جیره و نفقهای کشتها بر
و دخل بکیه هم دولت دیدن درمطالبه حقوق حساب خود عاجز است و ناگزیر
از اینکه دوری مشی دو منتخب کنند لقب بهر تا معدوم لا عقب کنند یا وزارت
مالیه چه حقوق حساب دیوان است بیت ری و زد آن دفترخانه تغز و قیچی
شایق الذکر برای جمع آوری بکیه و چیزهای بی بهای صعب الوصول را اینجا
دیوان میسپارد و فرقه وصول آنرا دست داین دیوانه میز
رجوع طوس نظام بیک ترتیب شده است محدوده المخصایل مرضیه الفعال
پولیتیک اهنک او اقتضا که حاصل تقارب فرد نه و روس را ضعیف
نبود اقتضا کرد و این شغل را در بار شغلها ترجیح و تقدیم و به ضیق عنه القضا

عنه القضا و فوق علاء الشهاد و تهر ربکاه خواهی جامه می پوشی که مراد آن قدر
موزون میشناسم لباس جوف و جوع پوشیده و با چلپان خضوع یکدیگر را کشته
زلال را از آب حیات ممنوع دارد به از لاکه شهنشه و همه شاهنها را از رس
خلع کو علم طوس را بن داده است جه همت مع کم در خوشت کرباس وبی
بهرت وخامی چرم جرم را برید و نیان رایج بکیه حب المقطع ماه باه عقد
معین میرزا القصال او یکی از منقریان ربان کلیه است و گویا برای
دو ماه از خرت تعفنه شده بوی او دستیا میشود و بهمین سبب از فراد کوران
عار دارد و تا قیمت با آنها کار دارد از طوس لجه ذیره میشود همان یکی است
که موزه آن بحضور ادم تس برود و باقی آن از شهرت لطافت محروس یکی
عندلیب شکفته زنکوبر این قشه برد دف ربیک فار اسبان و کیانی
رد برست کرده مت ایه عرفان است و محو نظاره هان فسانه امکنه های
متملقان اگر بن رحم مکتیبه با وی بی زبان لیتها رحم کنیه عمری است
مژه جو چشیده لذت ایشان کشیده شده و در این اثنا از نامه غیب خوب
می شنود که ای گرما طی بر خبر افقار کار را برست زبان لیته است ایران
از سکوت او دسته کرده و یقه علیق الاعنای یوب الاله

منتظم کند   منتفعین همه حال تو از روزنامه‌های اخبار نتایج علمیه
و فواید کلیه برده‌اند ازین روزنامه‌ها چه بهره خواهند برد عذر وزارت علوم را
بقصوری که علمای اعلام در نشر منتخب علوم دارند معقول میدانم
لیکن آنچه حالا در روزنامه جات ایران منطبع میشود در بلاد خارجه اسباب
صحبت و خنده است و وزیر علوم مورد طعن مسطورات اوراق روزنامه
و مطویات آن نزد خودم و چشم ایران و تبلد اولیای دولت را ثابت میکند
و عبارات مندرجه روزنامه جز مایهٔ تعجب و استهزا و اخذ و عمل و
آنچه از دولت بزرگ باید برسد در ازای حق قدم گشته به نفسه‌ها نه
دیگران راه میروند و اگر از برای دولت کاری روی دهد تا از طرف شاهنشاه
امتیاز مخصوص باشان وعده نشود بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد
در یکی از روزنامه‌های ایالات نوشته بودند چون حاکم اصفهان رعایا خوش
سلوکی کرد لعنت جناب بابو داودم بجنبه شمشیر مرصع و حکومتی موسع دیگر
بعنوان ترغیب چون مواجب سرباز را خوب داد رتبه امیر تومانی
مرحمت شد یعنی حکام دیگر هم در خور این امتیاز نیستند همچنان به سلوک مشغولند
و آن ترقی که بایست رتبه جدید زیبد هنوز از علامات قدم خود پایمال

و پایمال کردن حقوق نوکرها دست نکشیده و البته این حاکم و ترتیب در
اجرای این عاطفت یک صرفه دیده‌اند که با آن همه امتیاز بهمه جهت آشنا ازل
در نمره ۲۲۵ مینویسد محمد حسین خان قاجار اسباب چرخ سکه را آورده
بچرخ ریسمان ملحق کرده در ازای این زحمت و دستمزدهای وزیر علوم
نشان و حمایل سرهنگی مفتخر شده و بر دو نفر از همراهان او نشان یاوری
و بباقی انعام نقد مرحمت فرموده یعنی اگر خان مومی الیه و همراهان
او زحمت نکشیده بودند این ادوات معطله هرگز در زمین طهران بایکدیگر
ملاقات میکردند و مضرات این چرخ بچرخ آن چرخ علاوه نمیشد
بوزارت علوم ایران همه شب در روزنامه است باید آموخت هر روز
نامها دو سه از امور پولتیکیه خارجه بوجهی انتخاب چیزی پیدا کند تا شاید تدریجیه
اولیای دولت را در نظم مملکت و منافع ملک و ملت هر چه هست اشاره
نماید تا اگر اخبار و حوادث داخله را ذکر نماید مثل وقوع ناخوشیها
و جنس معالجات اطبا و تدابیر حفظ صحت و مفیده وقوع آن از ادویه
مجربه متمم شده و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ با امرا و امنا و اشخاص در
وقوع ناخوشیها فرار کردن ایشان سبب وحشت و هلاکت ساکنین بلد شده و

تجدید اطبّا و کسانیکه در ظهور حوادث خود را با ضعفای پا دست و پا در
یکدرجه فرض کرده‌اند و اسباب قوّت قلب خلایق شده‌اند همه بیکران چیزها
را بر خلاصی جان و راحت ابدان خود ترجیح داده‌اند و ذکر ترقی امور کارات
و زراعت و تر اسپر تازه که درین امور شده و پیدا کردن و بکار انداختن
معادن و جاری شدن قنوات و تشویق دهاقینکه اراضی بایره بحرزدی
زرع را دایر بکنند و ترغیب و تحریض در اکتساب علوم و فنون و صنایع و
احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و بهتر از ذرایعکه در جمیع بلاد
و دول اسباب سخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت
یافته و از تألیف و تصنیف تازهٔ علما و حکما و اطبا و هنرهای ایشان
و خیالات تازه اولیای دولت و بزرگان حیس هرچه با صول علم
و قدرت راجع است باید نوشته شود روزنامهٔ ایران از همه این فواید برهنه و
عاری است   از همه چه بگذری سخن عشق خوشتر است
جناب آقا چون این درجه و اعتبار را از فقیر یافته‌اند که اذکار میرزا
عیسی را بمنزلهٔ روح خود یاد کنند جا دارد و حقیقت میرزا موسی در نظر ایشان همت
دین پیر و دعیه ایست از آن پیر که با جماعت خاتم عهد و میثاق است

بست جناب آقا دلخواه گشته تا قبایح اعمال او در نظرها باشد و قدری نیز کشف میشد
جلوه‌ها و نورها را دشت میکرد و ترنج بالا میرفت تا که مردم فیر را اعلا میرسید این
معرضه و قیل و قال سیئات اعمال او را پامال میکرد و با شکایت عموم
و شفاعت قیمه تا آن دو تر دیر مقتبانه او اولیای دولت را متغیر میکرد و با اثناء
را خشنود را فتنهٔ بزرگ برخاست و در خواهید   مرادات همین نیز ایشان
بهت لازم لاکرد و در ایشه دیر ملاکه عیسی را وزیر کرد آقا را در انظار کافی و بصیر
جلوه داده لا اگر جناب آقا میرزا عیسی را بر خود مقدم نداشته در حقیقت میرزا
موسی تقصیر کرده و هم در نهایه حفظ خود را زیرکی کشیده و ایشان جناب آقا زادن
بالوراثه میرزا عیسی رسیده اگر وجنی برای آقا داشت به حاضر نیز رسم معهود
و شیوهٔ مألوف اولیاء رجعت کنند و کفایت تازه برای آقا ثابت نماید
این دامن باز که نقش نطفه آن با آن نسبت است بعقل عقل فعال است
و فعال ایشان هر سقامتی در وظهور کسته بکر است وجود جناب آقا معقول
آن السفیه اذا لم ینه مأمور   پدر او با آن شش و مال و منال و ثبات
طاهر مکن حرف برده با جایهای کثیفه و بر اعمال دفتین خود را زدی و غیره اظهار
و استقلال دولت ایران را ثابت میکرد و با کرسی کیابرد ترک نکرده

تا از تخته نرد تخته مرگ فرق از رسول کی بجا به او خارجه و داخله نفرت
داشته باشد هیچ قانون وقعی نمیداد و در دست من آید در باب تخت سلطنت محل نگون
ناموس پادشاه و منتسبین دولت و جمیع کبار ایران است مجوز شخص حاکم باشد در
حق این ولد بسته ابیه در تنبیهات اعمال و افعال و تباه فسق و فجور هزار
ملکه برتریت پدر رذه جاری حرف نیست بگذار و در امنیت معنی بگذار زیرا در این
دیده که از نقد و وجوه دولان را در گذار قوت مخدوبه صرف کند و دولان آن
نوای آن را داشته با یک بقعه زادمیه و دو یک بیتی عاشقان و هر دو آبا سربره
چنین را داشته دیگر است آزرده جنبه ابوا داشته بیش مردود و عقوبت همه را از آن
خواهد کرد   جناب میرزا علی با کرام و لکابتی است درین سر چهار
سال بگذاری و چند جور عاج بگوائد خوبه چیز کرده و بکلاه دولتی هیچ خبر زاده
از وجوه شهر و تیچه الباس حقوقیه و نهبا خود که از گذر گذشته و ماخذ آن
چنان معکوس است که بسته کرام و مکاتبین او هام از حساب آن عاجز و حساب او
از اینجه میکنند و ماخذ او از حساب گذشته
جمعی از چاکران خود در این تنبیهات و زاهد روی و پامال کردن حقوق خلق
و از بیگانه عیش و بیال او خطور میکنند خاطر مبارک را تسکین میدهند و اموال آنها را ملک

با ملک ایران اعلا انتقال خواهد یافت با میکویم این اشخاص با نیش خود
تجربه‌ها حاصل نموده و البته برای حفظ خود مهیه اسباب کرده اند
حکم و حسبه شاهنشاه را در ذمایم دفعات میرزا علی و تا حق کشته کان دیگر با
توجهی کرده بزرق و شیفقه وزارت مالیه منائیش مثل اینکه وزیر مالیه
باوجود هر دو بطمع اند حسنه شیر و گمه این اشخاص تحصیل میکنند با ملک ایران خاص
انتقال خواهد یافت این توجیه را چه از آنکه با لاطراف ملاحظه میکنیم حفظ
راجع میشود با لقای شخص وزیر مالیه و حرفه حالیه ده پنج روز هم در دوق
دیوان [illegible] خود و کلاه دیوان را خوب بگیرند تا به بیند دنیا بر چه گیت
دو نیات بعضی نوآموز میکشد و نقوس ایرانیان با اهتشای دعوی بکلی از عزت
شاه پرستی دست کشیده و از برای محافظت جان و مال خود اسباب چیده
بوزارت مالیه معلوم شود دنیا بر چه گیت
بورقاری حاکم اصفهان و خودسران و متعدیان که از ایشان با ارباب حکمگذار
شده عجب انگار است در اعدام و هلاکت [illegible] از نفوس این مملکت عاجل
و انصاف پادشاه اول جزائی که این حاکم باید به عزل فوری و ضبط جمیع
ملک و مال و حبس ابدی آنهاست و جزای دیگر [illegible] کشیدن از عمل و انفصال

انتهات بر رتبه عبرة للناظرین نیز اگر این هرج و مرج بماند ریشه کل مملکت و
انقضای این دولت را خواهد برد و وقتی از اندوختهای آنها سهمی باو خواهد رسید اما سلطنت
ملوک این دولت حاکم و یقین اسباب غضب خداست بخصوص آنها را دیده است پادشاه
پس پیش از وقوع این واقعه عظیم و خسارات بزرگ جمیع بلاد ایران را از دست
بر باد داده و واجب است حکم بفرمایند خود را از این اسباب و عقبه مفسدین که این
گذشتگان را اگر با مردان ستمدیده شهرهای صاحب آلاف و گرد شده از مقام
مسئولیت با ورود و بیرون دادن تلاف نمائید در اینجا برعیت و داشتن رعیت بر تمام
نفوذ متعلقات آنها قرار یک نیاز حقیر است میرزا علی بر ای یکی از معروفات این
شهر مسیو نسبته بود اینجه نقد دست از کیاست همگی رشته کلام با اینجا کشیده
بازمیماند چنین زمانی با شود و جواب اشاره و ایمای او به عموم اوقات که مختصر ربایست
گفته است یعنی با نهایت همتیم بقای او همچو آدمی دولت را لابد چاره
گفته با بقای این اشخاص وجود ایشان را بمنزله دیوار … محلول از موش
حفر شده باشد آن دیوار سالیان قانون طبیعت مانع باشد از اینکه امور
تابع یک قانون شود و که لک تمام … کار مقتضای طبیعت و حرکت جوهری
خود راه برود بعض از محققین دیده اند که اکثر اهالی فاقد این دولت … کلمات

کلمات جامعه برای حفظ این حالت ضبط که همه وقت اثر آن را
بیشتر نباشد بعرض اعلا میرسانند تصدیق نمایم کسی را از این چه
نگاه بکنیم جناب آقا و میرزا علی روی هم رفته از این مردم بهتر و کافی
تر نیستند بغرض صاحب عرض بکنیم رشته کاری دست این مرد داده اند که کارها
بدبختی از جانب اصفهان در نیامده بجز غرض اکثر مردمان مفسد
عبث خود را زحمت ندهند از این مرد که بلا دل بر دل کشیده
سروش غیبی با ایشان میگوید ای کشتگان دولت ایران از وجود
معطل این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقل و تمامی دولت چه کار است خرج
اگر زحمت کم گفته بجهه دلیل اسباب زحمت خاطر با شاه خواهد بود
امتیاز این جهاد که تهدید کننده نظم و ترقی دولت است از این جهاد است
بروجه خبر است یا طبع بار دارد در این سن و سال در برف پیری بشر و صورت اداره
رنجیده و کاملا متردد شده و اینجا با جوانان امروز نسبت میرود و دیگر قوه جاذبه
مملکت و غیر مملکت ربع مسکون را جذب که حتی تشکیل الوان را
از آن وقت که تفصیل تاجر دفتر اینجا رفیق شصت هزار تومان ملک
و مال المرحوم بهانه ضبط شدن تشکیل او تلف شده و ورثه او

سائر ممالک شده اگرچه با بزرگی‌های ایران است دچار نیستند
دولت ایران را محتاج باکمپنیه کرده باعث تابعیت منتظم ملت
ایران در حق این شخص هیچ مهیت اختیار نکرده عزت خود را چه طور ظاهر
میکند دست‌درازی را چه وقت از جنایات این کلوخ استثنی تطهیر خواهد کرد
دولت ایران گرفتار سیئات اعمال بعضی از رجال خود شده و زوال ارکان
عمل آنها ملت و رعیت را آزاد میکنند و حق میرسد که رعیت این دولت
دعاوی کنند همین ضبط کردن ثلث اموال مردم است که رشته کل جایز
داشته و با کمال شوق جمع آوری میکند رعیت هر دولت
که دچار این قسم ظلمها شود برای حفظ خود و اعقاب خود باقتضای نص قواعد که
در حقوق ملل ضبط است مرخص خواهند بود که بدولت دیگر التجا کنند
و پس رده سیر رای آنها نیست موافق قانونی که در
حقوق ملل ضبط است هرگاه در یک دولتی انقلابات و سلوک ظلم
اکثر موجب دفع امنیت و تقلیب نظام دولت شود اگر چه سایر دول
بر خود تعرض اینگونه انقلابات داخله رخصت ندارند لیکن وقتی
این مقوله تبدیلات حکمیه تجاوز نموده تا موجب اختلال معاملات

معاملات با دیگر دول اجنبیه شود جبراً مرخص و مأذون خواهند باشند
بود به تفحص و رویت و تحقیق در مقام دفع انقلابات و تصفیه آن
ولی دولت ایران این رعایت بی‌جرکت دو قوه کاذبه مجتمعاً در بیان
او و پادشاه در حسبه کت اکتفا با خبر درکت نشده که با این حرفها
متاثر شود از جمله علل و اسباب که بانی کلیه زاید اوصاف آن
مطمئن است وجود دو قوه کاذبه است بقا و دوام خود را مشروط بوجود
او میدانند و او بطرف متمایل است آمده
مأمورین دولتهای خارجه که مقیم دربار پادشاهی هستند ظهور این حالات
را مقدمه یک تغییر کلی میدانند که عنقریب در وضع ایران
بهم خواهد رسید و هر یک بر طبق نیت وکلای دول خویشان
تکو کارش گرفته‌اند دلگفتی در حرکت و ثابت است و
بعد از امکان محارم پادشاه هر ادا منصب امور دولت ایران
و تولد سرپرست وکلای دولت متبوعه مطلع میکنند و بخصوص در علاج
این ناخوشی که در سرحدات شمالی و شرقی ایران حادث
شده دولتهای همسایه که همه آنها در خود ایران نفوذ کرده است

ایران بحرف زدنها آنقدر از نصیحت و خیرخواهی انگلیس غفلت کرد
و انگلیس از خیرخواهی خود یکباره مأیوس و پشیمان شده حالا همان اهتمام را
در شوکت و قوام دولت ایران داشت در استقلال افغان بخرج داده
افغانستان دارد و مغایرت عثمانی با دولت ایران یک مغایرتی است
و اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست قولاً و فعلاً در پا تهیک ارکان
و پا افزای این دولت است تحقیقات بر حقیه و همه تخطئه و تخلیهای فاحش
از صاحب منصبان قوانین عثمانی به توسیع و تزئیف ایرادات مزید تصریح میکنند و اهالی
این دولت را با جنس هیچ وحشی و دقتی تا این درجه مخاصمت نیست و کذلک
مزخرفات چند در روزنامه موسومه به زوراء مطبع است که صادق است و
عثمانیها پاشای دولت ایران را تنها بلاد خودشان شایع نمینمایند بلکه میخواهند
در همه اقطار ارض شایع کنند   روس در این احاطه شده هم
علی الاتصال بقوه ها ضمیمه خود تقویت میکنند در تکلیف بلاد شرحه
ایلات را یک یک دستکه روند بهر در بندر خزر اسباب حکمرانی آورده
و تو حالا شرقی و جنوبی دریا را صاف کرده در مرداب از زیاکش دقیقه
داخل کرده و همه املاک از گیلان به عشر طا در آورده بطریق سهل تصرف نمایند

نمایند   فرا آنستی در تأسف است که درین ایام قدرت ایران
برای دو مشغولیت شهر هم رسیده و فقدرینیت بتعلیمات مشفقانه دولت انگلیس
بعاقبت امر خود آگاه کند   اهالی ایران آنها و عقل و تجربه
داشته بر رابطه شدت عزت و عدم اقتدار و احتمال این حالات ناگوار
را بر خصوص و مگر دیگر هر یک از گوشه فرار شده بعضی در برزن و بعضی در
بستر و دوایی که برای اعادت حیات آنها متصور است توجه قلب و اعادت
بعید خاطر باشد هست و بس   ارباب عقول متوسطه فقط
بعقیده قاصر و تدبیر را شخص حاکم معزول میدانند بحفظ حالت حالیه
صابرند و شکر مسبب موجبات تغییر و اقتضای تغییر دیگر لازم
عالم است و ضعف ظاهر که شده از این وضع بسیار ناگوار تر باشد العیاذ
باشقیای شخص منتخب شده اغراض نفسانی و مدعی خود بینی اد روحانیت را
از مردم نگاه نمایند و در قشون بیکفایتی خود صد او در آید رحم الله علی
ناکش الاول زیرا در زمان تنها در این اوقات در ایران منزال
شده آثار عجیبه مشاهده میشود   چون جمادی را چنین ترقیت داد
بردل عاشق چها خواهد گشاد   جمع صد رتق و عمل نقد بیاد اینست بلی

اینها را چنان خسته و کسل کرده که از تدبیر معاش خود بکاری نمی‌توانند
پرداخت اگر بالفرض یک امر بهی بالضرر موذی الاثر مشاهده کنند دچار
حالت بهت سکوت و خاموشی را بر نطق و خیر اندیشی رجحان میدهند و در
محضر رئیس کل جز بو الفضولان در تقریرات لاطائل تکیه بر قتالیق دارند
اینها مستغرق خیالات خودند و مطلقا سخنی از ایشان شنیده نمیشود
فقرای نوکرباب منظور نبود الوجه فی القرار این وفاقه دنیا و آخرتند
یعنی آن طبقه را مبارزه‌طلبی ایشان موجب و مرتوم دیوانی است و
روزی ایشان بخزانه پادشاه حواله شده درین اواخر تا آن کرامه جم و انصاف
وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعده موهومی متعهد شده از یکسال تا
وحصه شدت عیال و شدت طلبکار حاضر و آماده از برای برآوردن هر قسم
رسوائی و دولت و خواهش کردن بی نظمی بسیار مفتقر و بسی متعبر [illegible]
میرند و خوردند خزانه و کشمکش محضر طلبکار را در اینها با اینها در چند جای شهر
قیل و قال عظیمی برپا شود کاربهای کشیده دکان و بازار بسته شود
شغلهای قوم یعنی کسیکه حصول جاه و منصب را فقط بخت و اتفاق
میدانند تواضع را ترک کرده در مجلس مصدر نمیشوند بسکوت و اظهار

و اظهار قلندری و درویشی وقت قلب و لاف عرفان و بعید
کردن موی مواظبتی دارند   هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
طایفه دیگر در اسناد اهل تحقیق بخزینه داده تو معروفند و در حکومتها عمده
خانزاده های قدیم بشمار چیده اند و از اموال رعیت که خزانه پادشاه است
در خانه‌های خود خزانه‌ها ترتیب داده اند این نکته و ثروت که مشغله نکال
دنیا و عذاب آخرت است چنان اسباب احترام ایشان شده
پایهٔ خیال اینها را در مقام نوکری بالا برده و بدرجهٔ مطاعیت و آقائی
رسانیده و درین هرج و مرج با عجله و شتاب غریبی از پیش دزدان تازه
فرنگی دزدان جریده اند یکی دزدیهای طمعی در پخته شده بود دزدان
تازه نصب کنند و ازین سفره پی انتظار لقمهٔ بردارند در زیر دهان اول
لذت کند   طرار آن چند که از دعوی دان و انصاف ظلم و
جور زند نه بفردای دنیا معتقدند و نه بفردای عقبی رعایت کلیه امروزه
زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده و در هنگام آن جهدی دارند بخصوص
اینها در مالیات و شغلهای خزانه و بعضی وجوه سریع الوصول التصرفات
مالکانه بهره رسیده و در خرید و فروش ربقات دیوانی مبسوط الید در حفظ

در حفظ این ملت سعی بلیغ دارند اگر یک وقتی شود آقا اقتضای دستخط کند
بالفاظ جسورانه اورا اطمینان میدهند و بجنگ پادشاه و سهولت تکالیف و اضطرار
مردم خاطر آقا را از خوف میرهانند   در تاخیر طلب و کرایه جمیع
ازرقی مستمند دیوانه و قبوض خزانه است جناب آقا را با آن توحش و
دستگاهی که در زیارت دستگاه سلطنتی داشت داشته اند مدتها تعویق و فصل
بعرض اقدس رسانیده پادشاه را ناچار کرد مهلت شماهه و ازین مهلت هیچ
مقصودی نبود جز ترضیه ملاآت نو و کهنه و اتصال معامله های کهنه
بسال نو   کاین رشته بر نبریم بآن رشته کوتاه   عود دم آن کس
ایران از دهات و افراد رعیت دیگر نه ذکر در کوچه ها عربانه دکرت بی
شامانه هر یک بزبان حال بیگانگی دارند ذکر باب از پا موجهی و بیدادگاهی
زوده رعیت از شدت ظلم و جور حکام گشته از دستقبال ذکر باب دیگر
راه معاملات بسته این ساکین عرصه ولایت کنین شهر یک کرده
تنگ سوال از میان مردم برخاسته ساکنین قدیم تقدیم صرف شده اند
درملیات نظر و جریان نکش کاملاً هم رسیده ساکنین ابتها شکول کرایهای
ولیسته شدن سائی تعذب و اقع جمعی کرایهای ولی تر درین سال ها جبر از رعایا

باصرار میرزا عیسی و آدمهای او بسوال و کرایه مجبور شده شهرها از خانهای
شهر تازه هم رسیده اموال مردم را میبرند و راه چاره بر همه مردم مسدود
شده از زیارت کلیه پیپ ای اعلان اکیه میشود متوطنین شهر شبها
خانههای خود را حراست کنند مثل اینکه در مغربی سلطنت استحفاظ
نفوس است خلع هم رسیده بی   کی اینکه آن قوه و کفایت
در دیوان نیست یک شغلی است را شرایط نظم منفک شده شغلهای با منفعت
بکف کفایت هر یک مفوض شده همه معوق است درین ایام فرصت
بر درشش کل جز جمع آوری وجوه قرض الحسنه هیچ تکلیفی نیست طمع برتر از
شان حرکت که بعید و شقاوت ها از من مزیر که این متن صادر میکنند

وَمَن لَم يَعشَق الدُنيا قَليلٌ   وَلكِن لا طَريقَ اِلَى الوِصالِ

از همه بیشتر شخص ظاهر الصلاح است که در پس کوچهای امور خارجه
تا حت داخله رسیده نرم نرم و نمرده راه میرود و در پرده آه میکشد و اما
از خالا با لا برده از عالم جبروت و فضای لاهوت اشتیاق و تنعم
و حرانیت میکند   دَقَّ رُدّنی و دانا بالمنظر الاعلی تا کرم و حرارت
عقل را از تقریرات خشک و تقلیدات سرد تر از یخ بیک ها انجور دارن

گنداب بقیعه بخشیده لطمات آن ما درک کنند اگر از ایشان سؤال شود
که ازین توفیر خرج که در دستگاه وزارت خارجه هم رسیده و جمع
مشوبان و نوکرهای شما صاحب منصب شده دولت ایران چه صرفه
برده از فرق دعقلا مُنفر باشند کدام کار را برای فایده و تحت قاعده
با عیاری میدان پیا برکه از عمر مردم کجا هر دو بار مردم آنقدر نقلا
ممات را بر حیات رجحان بدانند مکیلان روز به روز در او به صورت
مرغی شده بهمان حیله که در کرم پیله کجا برده نشد اینها را دانه دانه از زمین
برچینید و برای هضم این لقمهٔ سنگین اگر نه تنگ آب شاه و
هزار تنگ آبروی دولت کفایت نکند حاضر است که بر کشتهٔ الشهدا
علیه السلام عطش خود را با آب در دوش بنشانند و در باغ فردوس آلوده
نشینند یک قطره ز آب شرم و یک ذره وفا در چشم و دل شما
خدا داند نیست یا متجاهری مخمور مامور شود که
مفاخره او از وزارت علوم و تصنیف و تالیف بهمان تصنیف
معروف است که سلطان و کره را به رقص می‌آورد و سمع و قابلیت را
بوجه و حی وراه او منا برّه یک تیم است از مرد ز دو حیاط اندرون

اندرون او بهجه جای شهر ممنته میشود حروف این عبارة همه قیمتی است و با معنی
معلومات و دار الفنون او امتحانات اطفال نابالغ است
وجه مبلغها که از بر دخل او بر خرج خزانهٔ عامره ضرر میرسد اگر نتیجه را نابرد
مورد اشفاق و الطافات که از امتحان خوب بیرون آمده انعام و خلعت
موجب دیوانه حق است تجار ایران از برکت تعلیمات وزیر علوم
همه فارغ از بی مکتب شده راه تعطیل پیش گرفته اند و بهمین سبب مبلغی
و قیمه دخل در گمرک ایران کم شده روزنامهٔ گمرک ولایات
شهادت میدهد که این دو وقت آنچه از بارهای تجارت گرفته میشود
صد و پنج است نه صد و ده لکایت نباشد گمرک طراد الالباب است
هرکس در صدد کشف این معما برسید
یا در ماند که دولت ثروت کند ما من ناچیر بکوید شخص دوده لو لا مشتهر شود
که از نواده شاهزادهٔ معروف است علی الغفله تشهیر سلاح کند به فقط
ارواح بسپه دارد و آن خنجر خون آلوده که در نزاده او بود در
دست گرفته روی خود را شهرت کند و با آواز خفیف شخص شریف
بر غم دولت ازین قدر ما چشم روشنی بده و این الفاظ عربیه اعیاده او

بجز حجاز قرار نماید یا مُشَوِّشَ الدَّوْلَةِ وَ مُفْسِدَ المِلَّةِ یا حاکم التُّرَّهاتِ
وَ حاوِیَ التُّرَّهاتِ اَنتَ مُستَراحٌ فِی التُّرَّهَةِ وَ التُّرشیزِ وَ اَباحَ نارَ کُلِّ
الشُّرورِ تیزٌ قَد قامَتِ المِلَّةُ فی طَلَبِ ثارِهِ وَ احتاجَ الدَّولَةُ اِلی
مُشْتَشِرَهِ عَلَیکَ بِتَمهیدِ الاَسبابِ لِتَبغیلِ الدَّوابِ
با این جواب رد که هر از کلمهٔ اشتعال وتن مستند رایت
متمکن شود و آن شیخ جاهل و سبیه گمراه و ظالم پاشان و آدم
عاصی با عصای مرصع بهوای خواب و صدای آب علی التلعیه از گمرکخانه
برادر القصداره تفرج کنند و در یکی من طلوعین با جاروب شرارت
عمل صفحهٔ ایران را چنان پاک و مصفا کنند که اثری مرور قاعاً صفصفا
که در پای کاشی بمطالعهٔ نسخهٔ شیرین و فرهاد و خسرو مشغول شود
دیگر این اشخاص و نظایر ایشان که هر یک در باطن بخود بالات و علاوه
صدر اعظمی پیدا نمیکنند بهتر بسکه عموم ایران را بضعف خاطر پادشاه
و قوه و قدرت که برای ایشان در ضبط کردن اموال و پامال کردن
نفوس ایران دست داده و کفایت صدر اعظمی را منحصر در اجرای
همین اعمال داشته اند و ما بایشان وعدهٔ صریح میدهیم که حوادث متتابعه

متتابعه بممالک ایران زور آور شده عنقریب صدر اعظمی را نه
تنها این اشخاص تکلیف میکنند بلکه جمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهند
کرد و کسی قبول نمیکند الکاش این تکلیف را حاجی آقا اسمعیل لاریجانی
دقیقاً حرفهای قدیم او در باب نظم جدید حالا دیده شد و بکار
جدید لذت   ممالک ایران را طلبهای فوق الطاقه
و قطعاً اسباب قطع رحمت الهی و آفات مزمنه و قحط است چنانکه ان
مسلوب المنفعه که هیچ تجار و اهل حرفت و صنعت آن از خیال کسب
و شاکله و هم تمام آن یکسم واحد شده جز تحصیل قوت یومیه بهیچ کار
مشغول نشدند پرداخت روزیکه قوت یومیه ایشان بی زحمت تحصیل شود
ولینعمت حقیقی خود یعنی دهقانان زحمت میفرمایند   رئیس کل در
قلع و قمع ما فیه یعنی دهقانان تیز تر میکرده و بعلت هیچ جانوری
میرسد اگر تیر او بالقدر موافق شود رسم دهقنت و فلاحت
در ایران متروک خواهد شد و من بعد هر که ملکی دارد ابداً با آبادی آن
اقدام نمیکند بجهت از مالکیت آن هم بیزار خواهد گو تا همه
املاک لم یزرع بماند و ایران بوادی غیر ذی زرع موسوم شود

و همت این ترتیب را با لفظهای غلیظه ضمیمه آن است بیک شرح و بعضی ابیات
کوه با بیانات مجلس عامه مطابق باشد و آن سان از حوصله این
نسخه خارج است   از وقوف این با نظمی و لطفهای دیگر
در صفحات ایران طور که اختیارات ملکیه است ولی در میان
مردم توزیع و تقسیم شده انتظام و اغتشاش ممالک محروسه بجهات چند
کمتر میشود بعهده صنف خباز موکول گردید نرخ و کیل نان با اراده و
میل ایشان است هرچه میخواهند از کیل میکاهند و بر نرخ می افزایند و اجری را
مجال حرف نیست فرض آنکه بغیر چیزی منبر بردن عنوان سخن میکنند
تنخت آن همه از عصیان آدم است و شجره ملعونه و عوض شدن بزر گندم
قدیم و هر دم گندم جدید اگر آن گندم آدم را از بهشت عدن بیرون
کرد این گندم آدم را با اجبار شهادت بجنت خلد داخل میکند ناگاه
در شکنه توق بانک بشری بعموقت میرسد و با نهایت سنه نگاه میشود
و دکانهای کلمه بسته دسته دسته میرفتند زیر پای بات را و قاتله جان میکنند
اگر روزی قرص معهود از دقت تنور طلوع نکند که طلوع میکند از مغرب
دو آفتاب قیامت برپاست گاهی طبیعت به در دفع تقلبات این صنف

این صنف بمنزله اخلاط ردیه از قوت بگیرد و کار زمان علی العیاد
باصلاح نمیگذارد و بکثرت مجلس نور اخلاط تازه تولید میکند طبع به از دفع
آن کلیه عاجز میماند اختیار خباز چنین درجه از آنچه بعد بالاتر میرود
ضبط املاک امورات که اکثر مختص است همه قباحتها را در قطر اولیای
دولت ایران بس که این اوقات بر ضبط املاک مردم که در معنی
لغو کردن رسم زراعت و بمقصد است بمتی گماشته اند و لطایفه
خباز اختیار کامل داده اند و بار کشش کرده اند و دهبان اند از جمیع دهات ایالتی
و صاحب آن معین است و جمیع دیوانها آن مختص صورت عمل بخواهند
و صورت آبادی را محو میکنند و صاحب ملک حاصل زرع را ابدا
تحویل نکنند و منازع تا حق خود را از محصول تحقیق نماید در بین جهت وجهی
متصور نیست جز اینکه رئیس کل خاطر اهالی هر از وقفیه که در دهات اهل
مردم را بعجز و اداف و لم یزرع کنند تا بقیه خالصه شود و به ضبط
دیوان در آید   خبر خواهان حال اهل رغبت کردند
و بالاک قدرت این اقتدار خبازان مقاومت ندارد
اعتضاد السلطنه با علیک حوزه و کمک دیر شنوه است عقل و علاج

خرم داشت منظم این عمل مأمور شد اعضا دختر زادن را بعالم آ
دیر و از شجرهٔ گندم است نهی شنید از استغفار برآمد و استغفار کرد
حصاری اصلاح و مجلس آمد و نالهٔ کشش آتش سوزانید آدم بر تنور
از جهت مجمع ها کور کور گشته چاره نشد دو نیز راه تهاون گرفته تا علی
دو آب بهاء دل ترک نبود و مهتاب بگذر بپرداند نطفه مقرر قطع
شرط خواری گرفت و بجواب حرکتی رفت

اعیان ولایت در کار آن دولت را تشنیع آورده و عمل بات از دایرهٔ
جناب آقا مشتاق شود و پچنده نظم این عمل بعهدهٔ جناب طبیب مقرر کرد
تا بر لوح ضمیر پادشاه راز کرد درست این مهم جزئی که اصلاح آن
در خط و خطاهای گاه اسباب رضیه بود تحقیقه شود و صفحه نان از
سیاه تخمه هائی که میرزا موسی مرحوم در صفحه ری پراکنده بود صاف
و ساده گردد   جواب مسئله ایشان بمقتضای راه مصلحتی باز
باراده آقا و کعشکری مجلس منوط کرد در رقعهٔ ابلاغ منتظر شد مجلسیان
حاضر شده صدر مجلس منعقد و جناب صدارت پناهی رفت گرفت ابتدا مجلس رکوع
رفته قوهٔ کاد به سجود کرد دو روزه بناک نالیده چه در کوزه بود تراود

بود بر ادبی شمیم دافعوزه مشام مجلسیان را معطر کرد بر والیان الملک
سکه و عطر را نثار شد که در حق نعمت ادا بکرد و سبب چه کتاب آبا کرد
بار که صدارت جناب آقا مغفول منه

این مجلس مرکب است از رجالی متفرق الحال و متشعب الاحوال که
اغلب اینها بی حس نیست نفاق است نه باتفاق عقل در این مجلس
آن رای متحبس و مضطرب است که از مصلحت عمومی خارج ب
اعضای مجلس بجناب آقا باشی جسته الکه ناطق بود صامت از بعد صلوات
لکن بعد علامت اتفاق ظاهر گشت بغیر از دو آقا حرکت آخری
شد معاون الملک بغیر است در بافت و خواست و تشنه کامان مجلس را
بنطق خود از عین الحیات رایت سیراب بود شربت آب دهم
جرعهٔ عصر در پر فرامان در کیسه بود و پر تشنه اوان در کشش داد نخستین
تیر که از شست او جست بر آن معاون نشست بیچاره معاون مشتکی را
بر زبان گرفت و داشت بر او ان ریخت رو با تمام آن کرد و گفت جزا
تو میدانی که جمیع جرعه داری بجاج همکار است نه احتیاج عقل
حکم مغلوب شد جو به پای سه جرعه بجان در مواد مستقر بود اعضای

مجلس رجالهای لشکری شد منظورات اندیشی در جنب اول
شهیدانه معلومات مجلس بالا با اعلی رسیده بارگاه قدس جای جلال اثر
خواص حضرت آگفته حال شدند آخر الامر مسئله نان ردیف آب
گرچه دو وصول برات و نظم کارها و ظهور حضرت قائم علیه السلام شد
پس امر ملوکانه شرف نفاذ یافت و این مسئله یکجانبه مسکوت عنه
باشد هم مگر بیند خدا دیو دیبان زدلها اصلاح کند
دولت ایران از رحلت ناگوار تربیت یافتگان خود هر یک اسباب
سکنای داشته و ترقی مملکت بقدر آنقدر متأسف نیست که از عدم
رحلت این بی تربیتان متأسف است آه ازین قوم بی حمیت
بی دین که از بی رحمی از گردی وزنک خسته دل قرین هستند از درجه
بالاتر نداری کاشش درین سفره موکب همایون بر بار عرب و از عجم
توجه دارد این بی حمیتان ملازم رکاب بودند در جوار فیض اکتفا می کنند
بجواب نفرستد دولت ایران از شکر کفالت ایشان چند خود
آزرده میکرد   شمع مریم ره بهدی افروخته   و نگار را میرود آن سوخته
جواهر مجردات و ذرات ممکنات از غیر دستگیر در نیزد نقره

وسعزند که خود را از حمت و صنیع بغرتی رفع جای دهند و از مضیق
ذل و هوان با پایگاه وسیع و عیش رفیع رسته
شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه زنجیر را از همه امور منقطع دید
و انتظام را مرتفع یافت بار رکاب جناب احق زد و دست بذیل
خدای عز و جل مزار ائمه انام را مزار هجرت کرد و بعزم آن دیار که از
نصرت همت فرمود که تولای باشیان در جنب خیر مکه زمین است و در
دفع شر جوشن داودی تا مگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و از انفصام
ملک با مراد ملک انتظام گیرد که مغرب هر افق مشرق و افق دیگر است
قاتلین دولت را منتقم حقیقی بپرد و جز این قتل مسئله نوشت راجع بود
شخص واحد را بعرض قصاص نخواست تا الحریر این حجیته تقریر که از روی

در تهنیت ایاب شعری گوید
خلوات حضرتی سهل بنظر آمد
عزم ملکانه که اصل مطلب بود با اعلام دولتی منحدل شد
مقرر گردید مکتب تکفیر باید عاسیان دولت در حوزه گفتگو ضرر نشوند و از فروع

مطلب و فصول مشتمل آنچه را معقول و صواب دانسته در حضرت اعلی
عرضه دارد رعایت میل جناب آقا و در مرز و عمر قوهٔ کاذبه را به بصر الا
حضور کرده و صاحب نظران را مجبور به حکمت است عزم ملوکانه را دلبستهٔ بهات
نازکانه خود فسخ نمایند   رئیس بو الفضولان جسم لله عصر این شهر
آشوب که مشهور است کتابچه نویسی شهره است و برای شخم حسین آباد و تخم
دبیری کتابچه مخصوص نوشته و این بگمراز دشت کلات آب که گرفتن دستهٔ کل
بر آب‌ها مکتوب با سرشته بحضور او هست فرستاده در معایب و مثالب
این سفر بود پیداست در شوره تسلیم نزاید و از شوم فعل قلم نباید بیش از
آنکه مسطورات او معروض افتد سخط دید و سخت شنید با اتقان و شهود
مبرهن است شقاوت حرمله متعری است و از وزیر علوم لازم است ازاله
که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون تنها خود را از
سعادت این سفر محروم کرده و حرمله ملعون هم کسی را ممنوع می‌خواست
ارباب فراست وصیت یافته تویش در روان دولت [illegible]
از فواید عزم ملکانه و محسنات این سفر فضیح قلم آورده در قری چند
بسلامت آب و صفای هوا در خوشی آب نمونه ذکر نموده است خاطر خسروانی

خاطر خسروانه بود در روی درج که بعرض رسانیده‌اند از شکرستان دهان
ایشان اگر شکر به تنگ خرند و گهر لبنک عجب نیست که از آن
سخنها تحفه شکر بود و حکمت بخش گهر
أستغفر الله لما قد مضى   وأسئل العصمة فيما بقى   برهو ثمره ان
دقیق النظر پوشیده نیست آنچه درین اوراق ثبت افتاد بدنام
صفات راجع است نه بر ذوات نامیه   بر نمد چوب اگر آن
گرد زد   بر نمد کی چوب زد بر گرد زد   ازان گرد و غبار
از دست تازی وزرای مرخص بر خواسته دولت ایران در مجاری
بسیار تاریک محبوس است اگر وقتی راه خلاص برای او پیدا شود
دشمنان نظم و قانون جهدی دارند از طرف عمده آن راه
مسدود شود   هیچیک از سلاطین عهد بقدر پادشاه ایران
در ترقی دولت و تربیت رعیت سعی و تلاش نکرده ولی از سعی و تلاش
او ذره در ترقیات مطبوعه شرف حاصل نشده بلکه قوت
و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب آن این است
وزرای مزبوره هیچ وقت راضی نشوند [illegible] استقلال

ایشان بواسطه وضع قانون مسدود شود — اگر وقتی هم قبل از
وضع پادشاه بمتابعت قانون اقدام کرده باشد اصول قانون و تفریق
قوه حکمیه از قوه اجرای حکم نپرداختند بلکه تمام حواس خود را
مصروف داشتند بتقلید فروعات و بی اعتنائی باصول و اشتباه
اصول بفروع تا باشاه معلوم گشته دولت ایران بالطبع از قبول
کولن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز
غیرت حق شناسان اقتضا کرده است راه را از شبهه برهانند و برهان
عقل روشن کنند دولت از پذیرفتن قانون و اجرای آن قاصر
و عاجز نیست و مرتبتی دارد از انتظامات دول خارجه یک پایه قطعی
بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجود است مسبوق بجهد و همت
اشخاص باغیرت و اهتمامات مجتمعه معهود است بغرض همان پایه قطعی این
انتظامات مبتدل شده — هنوز عنوان این مطلب نشده بود
خودداری و نخوت دولت را حق ناشناسی یک مشتی تکانه آنها زده صدای
آن مشت بگوش عاقلان ایران رسید و باین پند مشفقانه
... که من صحبت نجی همان صدا تکیه کننده شد پادشاه را که پای

... پای خود را از دروازه ایران بیرون بگذارد و به سینه دولت عثمانیه
در آخرین درجه قبل تربیت بود از چه تاریخ ثلث زمین کردستان
و عربستان و غیره و غیره را بانضمام عراق عرب دعوت کرده
و تنها از ظلم حکمداران ایران چه صاعقه رسیده که هوای مأمن و
بادهای سموم عراق عرب را بر ییلاقات خوش آب و هوای
ایران رجحان ظاهر بر دارد اگر با دشمن بر ایشان برد و سلام شد
اصول دولت عثمانیه در طبع آنها چه قوه احداث کرده است که مستدرجا
اقوام و عشایر خود را با آن دیار جذب بکنند و در حکومت جابرانه
ایران ده ولایت را در بسته و در عوض رادیکته یک مبلغ معین
با علیین حور مقاطعه میدهد چه اثری است که بالاتصال رعیت ایران از
بلاد عثمانیه میفرستد — تو فرد خفی عراق عرب بکجا رسیده است
مهمات حربیه دولت عثمانیه در حمله ها بر ایران خواهد آورد فقط
از خود عراق عرب کفایت میشود — میتوان اعقاب سلطان
هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق نبینند فرار ایرانی
را باسم و رسم از ایشان حضور شاهانه مسکیر نماید و چند مدتی از راه

شرحی پیش‌منه‌های مجاورت بر رعایای انگلیس یافت میشود با ترجمه چند
فصل از روزنامه زوراء که در بغداد بطبع رسیده بنظر انور میرساند تا چگونه
در این اوراق ثبت شد بعرض شخص کاتب محقق شود

در روزنامه مشرقی وضع حالیه ایران را بعینه ضحاک تشبیه میکند و میگوید
سلطنت ضحاک با آن همه بی‌قانونی بوده و ظلم او حد و نهایتی داشت
اما سلطنت ایران بعینه بی‌قانونی و ظلمهای بی‌نهایت ممالک ایران
را مثل یک بیشه کرده پر از جانورهای درنده که طبعاً در قصد یکدیگرند
ولیس الذئب یأکل لحم ذئب   و یأکل بعضهم بعضاً عیاناً
وجود این جانورها اختیار را از زیر قدرت پادشاه بیرون برده
اطمینان مال و جان را از جمیع خلق ایران سلب کرده است
در ذیل همین فصل میگوید ملت ایران از بی‌کسی جمیع عالمیان بی‌علم و
زاهدان دنیا طلب بمرض کابوس مبتلا شده بمرتبه بی‌حرکت است
در این ظلمهای بی‌حد و حصر رفع آن فقط بعهده ملت است هیچ حرکتی قادر نیست
در باب کلیه ایران معهود شده عاجز از هر قهری مفوض شده از طبع جاه
دو وجوب اتات را بر وجه حیوان و انسان رجحان داده تا حیث وسیع

ساحت وسیع الفضای ایران را برای ممالک متمدنه آن که و خود در نوبت تعرف [illegible]
در خطره قرس و متمدنین دولت فرانسه ابتیار مشغول است و هنوز نفهمیده
تکلیف بالفعل او پرورش نهال انسانیت است علی‌ای همچو آدم بی‌تمیز لاابالی
وسیع و بزرگ میدانم که اگر در امور دولت ایران بیک نقص سوء مکیفیتم همین
یک عیب برای سد راه هر نوع ترقی و ترقی دولت کافی است
میگوید قوه حربیه بمنزله روح طبیعی است و یا خود حرارت غریزی
دولت است در ایران بمرتبه ضعیف و مبهم است که بخلاف فهمیده دولت
مزبور حفظ داخله مملکت و دفع حمله خارجه را باین وسیله خواهد کرد با
بوسیله ایمانی و مواعید صادقانه میرزا نصرالله خان
میگوید وزارت امور خارجه مفتاح کشف معانی محفوظه دولت و مظهر جلال
و قدرت پادشاه است این وزارت جلیله چون از صورت اراده
حکایت میکند حسن و قبح آن فوراً در خارج اثر بخشیده و آن اثر بلافاصله
بملت بر میگردد   پادشاه ایران بحق از وسعت
و رونق این وزارت بهیچوجه مضایقه نکرده است اما از این وسعت و رونق
هیچ اثری ظاهر نشده جز اینکه وزیر امور خارجه طالب زاده [illegible]

همیشه طبیعی با حکمت و معمول که همه جا خود را بیک صورت طلوع [illegible]
میدهد که هم شوکت شأن سلطنت ناقص و محقر است و هم نقض مصلحت دولت
در ترتیب اشخاصی که از طرف دولت ببلاد خارجه [illegible] میشوند
این وزرا باین [illegible] اعواد و [illegible] میکنند تا که [illegible] مستقیم
و بجای او باسم تعارف تا دیگر کسی [illegible] جیب قرعهٔ مأموریت
باسم دیگر کس بیرون میآید که مبلغ تعارف را زیادتر و زودتر ادا کند
در این مأمور در ترتیب امور موکوله و اجرای مرام او است.
و نوشته مهام پولتیکیه که تعلیق تا قلم است و تکلیف لازم الادای دو
[illegible] طلبکار را از ابتدا تا انتهای مأموریت برای دویم
[illegible] و غالب آنها [illegible] باسم و اعتبار دولت بمحض رحم
و تفضل با امور [illegible] دستگیری میکنند و آخر از ذخیره طلب عاجز میمانند
زیرا که از هیچ جا باین رحمتها چیزی میسر نشده و همان مخارج مأموریت هم
که دولت بانها میدهد که مرتبه طرف میل و [illegible] واقع میشود که دقیقه
نمیتوانند از خود رد کنند   آقای [illegible] الدوله شاهزاده
هند مقیم [illegible] رساله نوشته موسوم بطرائف و لطایف و از آن

و از آن رساله چند مقاله که مشعر از احوال ایران است در روزنامه
[illegible] منطبع است در مقاله اول میگوید من [illegible] رقم در سفر
دویم حالت ایران بنظر من از سفر اول خیلی غریبتر آمد
عبارت جامعه که از عقلای ایرانی در غرایب اتفاقات
شنیده میشود این است که هیچ جز شرط هیچ خبر نیست و بهمین دلیل
که سلطنت ایران بنظم و قانون مشروط است و نه بکاری
بعقل و کفایت   در همین مقاله میگوید ایرانیان
حسن و قبح اشیا را که تمیز آن فقط بعهدهٔ عقل است بهوای نفس
محول کرده و آنچه عقل حکم میکند اگر نتیجهٔ آن را در حس نفس مشاهده
ننمایند مرعی و معتبر نیست و در قبول آن تأمل دارند و هر چه نفس
اماره ایشان میگوید بی تأمل اجرا میدارند غرایب که از خیالات
حالیه ایرانیان میتوان ظهور میکند جمیعاً از مولدات این حسن و قبح
تازه است که [illegible] ایرانیها اختراع کرده و بفعل آن قبول داده
است   میگوید پادشاه ایران در علم و اطلاع
بر قوانین نظم و آبادی و نتایج عدل و انصاف تا آنکه همه شخص اول

وفور و کمال ایران است و در بالاترین درجه متمتع و آدم شده معهذا
این منقش نفس فرشته که در میان علم و عمل با داشته جدا ای اثر حسنه
و امر کبائر منجر شده اگر یک پادشاه قسی القلب مملکتی را ویران
کند نفوس آن مملکت را به هلاکت رساند همین شخص تجویز منفی نفس و سلبی
جزا که بحضور پادشاه میفرستند تا ایشان در از درهمان مملکت حاکم مطلق
خواهد بود   میگوید چون بهیئت علم و عمل با داشته صفت نصفت و
عدل را نتیجه علم و قدرت است برده مستوری برده و نظامات
ملکیه و معاملات حسنه را نامرعی گذاشته و امور را بهوای نفس نفوس
که تکالیف دولتی را از میان برداشته پادشاه در خاک ایران
خانه موروث دولت آبادی میماند خانه موقعه معین کرده که باشد
تعمیر خانه را از تکلیف خود خارج بدانند
در مقاله دویم میگوید تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلوم مظلوم‌ترین ایشان
پادشاه ایران است در خانه خود بگرانی شغل قناعت کرده
و جمع ظالمان قوی پنجه با معاهدات خاصه همت گماشته اند
قبل از انقضای موعد او را ناچار گذشته بر بیرون رفتن در مقاله پنجم

در مقاله پنجم وضع حالیه ایران را با وضع سلطنت هندوستان
تمثیل کرده و میگوید در این اوضاع حماقت هندیها بدرجه رسیده بود
که از همه اسباب دست کشیده و پی القاب افتاده مفخر و سر القاب و حتی
اعطا میشد که از سلطنت هندوستان دائمی تا بانده بود همان سال
از همه طرف بدولت هند ادبار روز آور بود لقب اقبال الدوله
بمن داده و در سه القاب بمعنی زن و مرد هندوستان یک از دو جای
داغ شده از حوصله حروف تهجی خارج بود
هم در این مقاله میگوید خلق ایران مرکبند از ارواح با جلاله و نفوس عالیه
و اوهام کاذبه و ملکات ذمیمه اطفالهم فی الوجه کشیوخهم و شیوخهم
فی العقل کالاطفال همچون کودکان هنوز در آینه روح ایشان از زهر
آب و خاک بر ایشان پرده سیاه نفوس این نقصان در علاقت
ابدان معذور است و تراکم ظلمت وجود ایشان بمرتبه ایست که نوع از
تجلیات تربیت شده   هم در این مقاله میگوید تربیت
عمومی ایران بهره ناقصانه چنانچه مقدر است که جوانان با استعداد
ایران را که قابل آموختن هر نوع حرف و هنر نیک اجرت جزئی

دیگر خود که از طلیعهٔ صبح تا غروب همهٔ خود را میزنند و با آنها آداب
بیکاری تعلیم میکنند از تعلیمات عمدهٔ آنها این است
راه عبور را بر آینده و رونده تنگ کنند و بمحض جوش آمدن آن
احمقان مردم را با ایستادن مجبور نمایند و در دعوتها میان مهمان
و میزبان اسباب عداوت ابدی شوند همینکه روزگار جوانی آن
بر بختها بسر رسید عذرشان خواسته است هنر و حرفی هم که تحصیل کرده اند
لا بد متروک کرده اند حسنات این عمل را اظهار
اعتبار و حشمت است یا القای خوف و دهشت در نظر زوری
ملت ایران نیز از مستحبات شده در کوچه های شهرها و جمعیت علما
بعنوان اینکه شعار اسلام است کار را بر مردم مشکل تر که در تردد این
بحث که بضعف خلق ایران در پایان عمر و خشم نوکری ناچار میکند
سؤال رجال دولت و روسای ملت ایران هنوز جوابی فکر
نکرده در مقام مسئولیت تو دانی بگویند جز اینکه بر سفاهت خودشان
هست اما در شبهه بعضی از اذعان صریح کنند
دوم درین مقاله میگوید معارف ایرانیان را دیده ام با هر اولاد که از جواب

ه در خواب برمیخیزند با بخت خواب آلود و تردیدی که در حرکت
و سکون خود دارند لا بر میشوند از ملاقات رئیس کل و خضوع باید
و تصدیق بالتصور و انکار بدیهی و تصویب اعمال من القدر ر
رعایت کلیهٔ ایرادات هم غالباً در جنگ یک حیله وری است
در امر ظلم و شیطنت مایه و مکنت هم باشد و بقوت آن مایه و مکنت و
حیله ها که در حفظ آن بکار برده پادشاه را اگر جنس کفایت و اظهار
بی طمعی و نفقه خود که و تا پادشاه ازین شبهه بر نیاید مردم ایران
را از اطوار نا ملایم این رئیس خلاصی نیست
در مقاله دوازدهم که صنایع غریبهٔ هر مملکت را ایراد میکند میگوید
در ایران صنعت جدیدی اختراع شده که چنانچه همهٔ فرنگیها میخواهند بفهمند
و آن صنعت ناخوش یک جور نردبان دستمالی است که در او
اسباب تعبیه شده بمحض اینکه پای آدمی بر پلهٔ اول این نردبان
رسید خود را در پلهٔ بالائی می بیند و این نردبان هیچ جا یافت نمیشود مگر
پیش وزرای نو خواستهٔ ایرانی
در مقاله یازدهم میگوید معتقدین از حکمای طبیعی بر این حسینه ... های

موذیه را همه جا شرقی است در نواحی رود خانه گنگ پیدا شده
و هرچه جنوبی است از اهالی بلاد مین و متاخرین بر آن هستند که درین
اعصار هوائی که حافظ مرض است و موذی تر از همه هواها است
هوای ایران است که جمیع ایرانی را هر قوق و مرده متحرک کرده
و بالفعل ممالک ایران بمنزله یک شخصی است که برای دفع اخلاط
ردیه حرارت حوزه ضعف بنیه یا غلظت خلط اورا از استفراغ
مانع شده

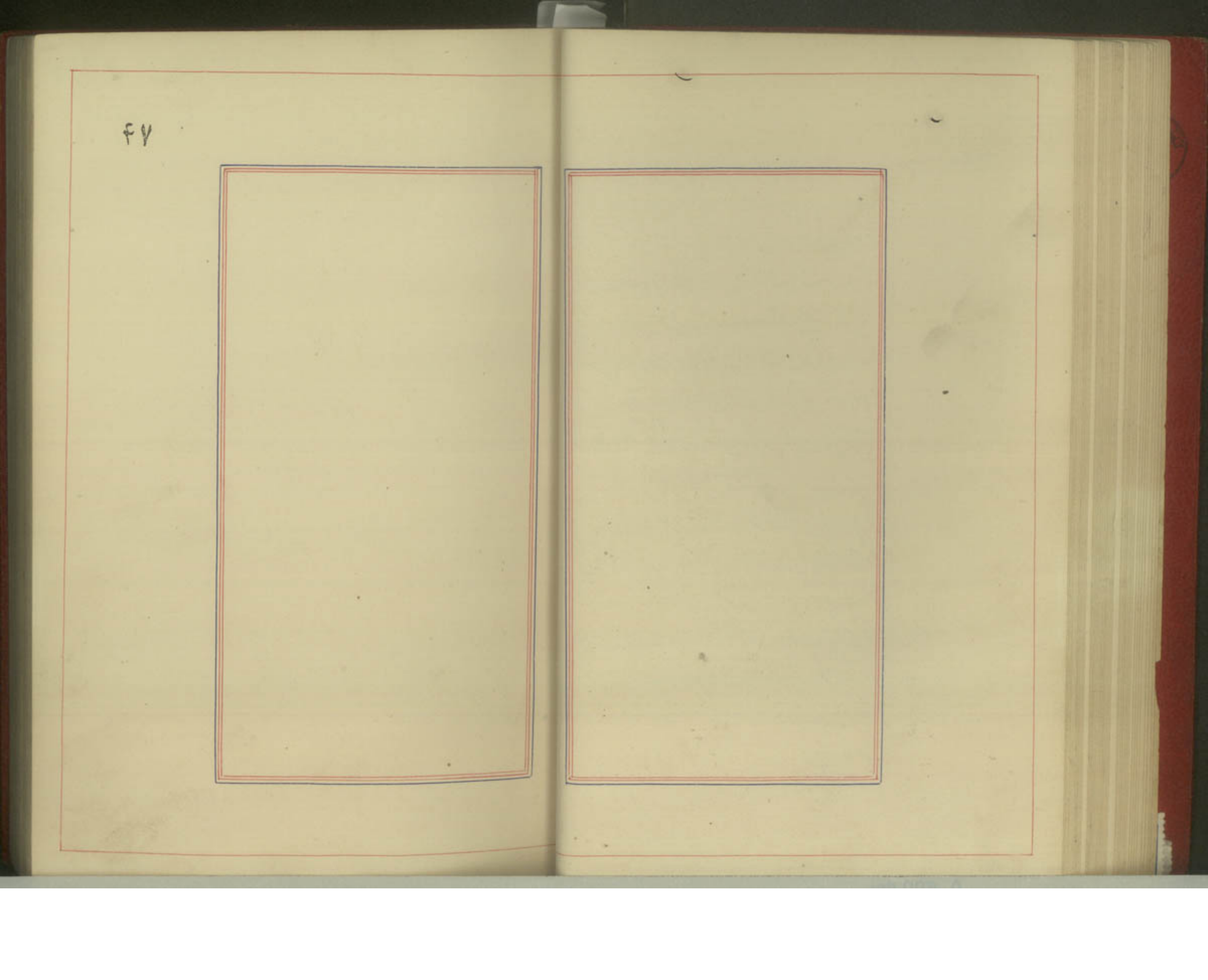
حکیم و طبیبیم ور نبود در رسیدیم بر علتیان را که زعم ما زخریدیم طبیبان
تشخیص داده که مستحیل بر عقده گرفتیم و در آن روح دمیدیم ملک ایران
درین بیماری شدید و حالت احتضار رو بر فنا است بی روح از عالم
ارواح صمدانی میشنود که رجعت موکب همایون کاشف از
معالجات جسمانی است و ورود مقدم مبارک پادشاه از واردات
روحانی لباب طعه ل دوا از موجبات معالجات است انه لبالمرصاد
صادر اول و نخستین چیزی که از اراده علیه ملکانه ظهور خواهد یافت
وضع قانون عدل است و مجلس وزرای مرخص مسکن ان معالج بر
اعتقاد قدیم را نسخ اند و بنشاء اخری قابل شده به طبع ایران
از پذیرفتن قانون قاصر است و اکثروا فیه الفساد چه خبر موثر
اعتقاد ایشان شده اول جلوه رحمات الهیات درین
غیبت کبری ممالک محروسه مجذوب شده و صد ادرکنی درباره
و بالفعل یک باب خردس ارفابا بنه نیست درین قحط
عام که عام فیه یغاث الناس است بی علیای سرموسم درین
عهد و عصر معمول نبود قدرت کاربرد نزرقیمت کنم انشدند

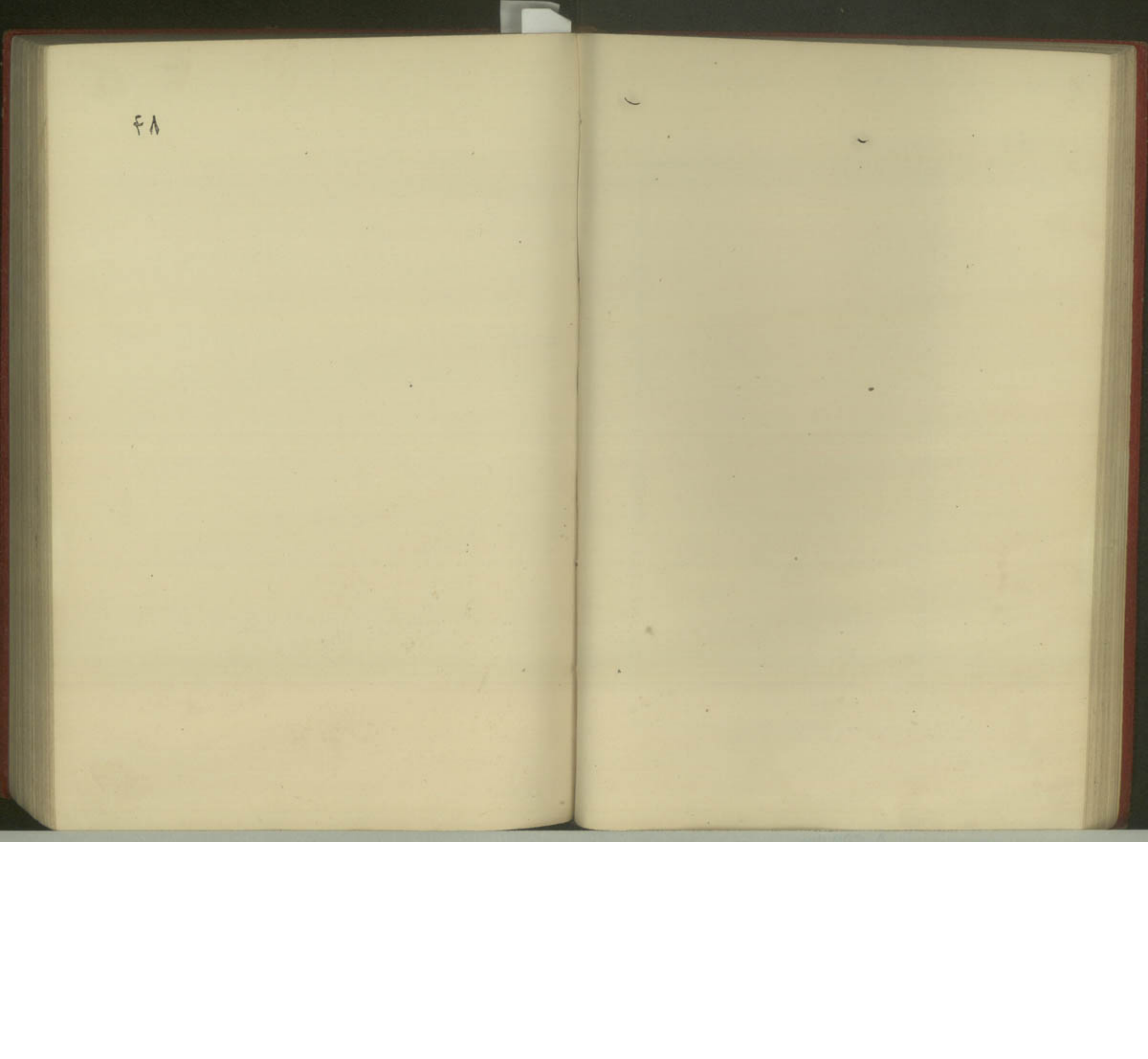
وار عدد آدم کاسته‌اند که وجوه نقد بر وجود نفس راجح است در
ازای این زحمت خود را مستحق استیازاتی میدانند که اول آن
ریاست دائمی است و حایل شدن میان پادشاه و همهٔ مردم
دوم مشاغل مشکوره امیر نگارست در ترغیب سواری و صید اکثری و
تنفر وجود مبارک از مقر سلطنت برسم معهود و شیوهٔ مالوف و توجه
خاطر اعلی بتفرج اطراف و صیدگاهها معروف که تقدیم این
مشاغل مهمه مباینت تعطیل مهام ملکی و ملکی است و تفویض کارها بوزرای
پیشین ما لقت علی جواب میگوید اولاً سفر پادشاه زیاده
از پنجاه بود و در این مدت قلیل ادمیته ادیم بتعزاف و مخابرات مفیده
[illegible] از دربار همایون میشد در باب حفظ ممالک و دفع مشاکل بود و دولا
طلبهای وزرای مرخص رشته این نظم جزئی را از هم گسسته بود و ما نه خطر
می آوریم سفر زمستان تبریز شاه مرحوم را که از یک سال امتیاز بود
مالیات بقسط میرسید و مهمات حرمیه بهراتست برقرار همین پادشاه
قسمت ولیعهدی و صفت سلطنت و هواداری سکونت کو امیر اطور
روس را در کنار درس بر پا کرد و کلای دولت مقیم دار الخلافه

دار الخلافه و متصدی امور جمهور بودند در ازای خدمات مزبوره خود را
مستحق هیچ استیازی نمیدانند بلکه تشویش خاطر داشته‌اند از شرط خدمت
کما یجب تقدیم نشده تا اینکه امیر نگار مرخص شده و بزیارت کعبه
رفته و یک مرتبه مشغولیت صحبت حرم دور و اجمال رجعت نخواهد داد
و این خود یک علامت خوبی است بر استقامت خاطر پادشاه و
حسن وزرای مرخص و خلاصی دولت و صحت مزاج ملک و قوام ملت و
نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و آرایش رعیت و آبادی مملکت تا

نادرمی نه خود بسته گردد کار چیست

برحسب امر مبارک بندگان حضرت شهریاری اجل اشرف اسعد امجد
ارفع والا شاهزاده عالی تبار کامکار ولیعهد اعظم ارفع الدوله
الدوله روحنا فداه فرمانفرمای مملکت آذربایجان بسر افتخار خانه زاد
دولت ابد بنیان میرزا موسی خان منشی نگاشته شد و عاجلاً تحریر یافت
فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۷





بسم الله تبارک و تعالی شأنه

نگارنده معروض میدارد که مطالعه این کتاب موقوف بالتزام شرایط اربعه
مفصله در ذیل است که انبیا و حکمای بزرگ بملاحظه حکمتها و مصلحتها این شرایط را مقرر
داشته‌اند اگر مطالعه کننده تخلف از شرایط کند در حضرت پروردگار و در حضور
عقول مجرده و نفوس مقدسه انبیا و اولیا و حکما شرمسار خواهد بود و نگارنده آن
شرایط را با نیت حالت حالیه مطالعه کننده بر بیانات ذیل عرضه میدارد

شرط اول باید وقتی را که حالت فراغت و جمعیت خاطر دارد مطالعه کند و بصفحات
مختلفه نظر نکند بلکه از ابتدا اگر فقره فقره با تامل و تعمق مطالعه کند تا وقتی که کسالت
مشغله روی دهد برهم گذارد و بعد از رفع مانع باز از همان موضع شروع کند تا تمام
شود زیرا که فی البدو الی الختم رشته بیکدیگر پیوسته است و مانند یک مطلب از رعایت
الفاظ و عبارات پردازی در آن نرفته است و واضح [illegible] در معنی تدبر باید نمود

شرط دوم باید مطالعه کننده قبل از مطالعه جمیع معلومات خود را بیکسو نهاده و مجاز کیفیت
با مسموعات خود را در آن مسیر رخصت نداده بدقت آنکه این کتاب را با اعجاز
برقت نظر باید دید دفعه از دفعه مطالعه کند و عاقل متامل صاحب [illegible]
چنین نسخی در این کتاب بقاعده کلیه نوشته شده است



شرط سیم این کتاب را کسی نمایید و نسخه از آن برندارد و از مطالب آن بقدر اظهار کرده
اگر کسی بخواند زیرا که ممکن نشود که مجرد نفر از عقلای صاحب این سرّ که از معتمدان و
محرمان صادق و ارادت حضرت شاهنشاه که بغرض نفس و با غرض فرض شده
و جای ندارند و این مطالب متفرقه در السنه و افواه و تواریخ و جای شهرت است
پس چگونه مستتر خواهد بود بلکه بیشتر آنها را دلایل اعتقاد برخی و بر باشد که مطلب [illegible]
در همه جا هست و در هیچ جا نیست مگر در خط هر کلمه رشته منظومه کامله مرتب [illegible]
که این نمایش و بهائیت اگر گسیخته و دانه‌های آن از هم گسسته و در خورد را با خبر نشوند
بی بها متفرق گشته هر دو قسمت دفعه از لای آن گم کنند

شرط چهارم در صورتیکه جمیع مطالب این کتاب را دارا و این صفحه را نسبه
بعهده عقل و شرع بر خود التزام کننده بحضور مبارک شاهنشاه روحنا فداه برده بحضرت
شاهنشاه را با بملاحظه آن توفیق کنند و نکات و دقایق و مصالح و منافع از آن
دارد زیرا که علت غائیه این کتاب اظهار مطالب آن است که ترقی دین و
دولت و تکمیل مملکت و آسایش خواص و عوام جز با اجرای آن مطالب نخواهد بود
و اجرای آن منحصر بعزم ملوکانه و همت عظیم حضرت شاهنشاه [illegible] است

موافق با دین

صحیح [illegible]

صحیح [illegible] حضرت شاهنشاه [illegible]

صحیح [illegible]

امروز که از حضرت پروردگار در این باب استمداد شد ... القای نام نیک از حضرت سابقاً
داشته شده در اجرای مطالب داخل حضرت تکمیل گردد

معلوم باد که نگارنده فضایل عقلیه انبیا را معتقد و فضایل نقلیه و معجزات و
نزول ملائکه و غیرها را در آنچه متوقف علیه شریعت است عقلاً و نقلاً و تعبداً
اقرار دارد ولی چون که درین کتاب خالصاً فضایل عقلیه انبیا را که مبنی
بر مصالح کلیه نظام عالم و تکمیل نفس است مختصر گذارش داده فضایل نقلیه انبیا
محول به کتب و اخبار مربوطه خواهد بود اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه وما قصرنا
عنه فبلغناه برحمتک یا ارحم
الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین حضرت
ارباب عقل و دانش و مقتضای عقل در امور آفرینش تأمل و تفکر و تعقل منوط
معروض میدارد که نگارندهٔ این اوراق از وقتی که دیدهٔ بصیرت گشوده با معلم حکمت
و عرفان سر و کار داشت در خوض در این علوم نه تنها عمر برده و در نفس خود فخر میکرد و جهات می
نه آنست که حقایق اشیا و مطالب علما را فقط از طریق فکری بهمین بیانات لفظی
از حکما و عرفا را از تحقیق نام نهاده دریافته است ز دیدم و این دریاچه موج بیکران را
تا بعد از چندین سال که این بیانات در نظر کهنه شد و از جلوه نوی افتاد در بسیاری از
آن مطالب عقل خود را مشتبه یافته که تأمل و تفکر کردم دیدم اینها نفهمیدم و تحقیقم همه تقلیدیه
بوده و این زحمات برای من صید نبود بلکه چشم عقل را گشوده بچشم خود بر آنها جزئی از
دانستم و این علوم را برای گشتن حکم آن دارد که کسی چشم کسی را دو بسته باشند
بگذارند تا در چشم خود اشیا را ملاحظه کند و چون الفاظ مصطلحه حکما و اقوال معانی اشان
نه اینکه قوالب بود در نظر باید داشت تا بمغز بود در قالب خودهای الفاظ و امثال گمر

پس از آن بعقیده آموخته بودم از حق و جلی و صحیح دیدم همه را اینکه بنیاد بنای کار خود را
با تامل و تفکر در مطالب عقلی خود نهادم و چون بر این دانش خود نیز اعتماد نداشتم خواستم
خلاصه از مطالب را که بدانش خود دریافته ام بنگارم تا بنظر ارباب عقل و دانش رسیده
رشته صحت و سقم آن معلوم شود و اگر زان دانستم حکم محکم صاحب نفوس اکبر عقل
کل و ختم رسل بود که هر مکلفی در اصول دین با جبار و عقل خود مامور فرموده و در
اجتهاد ادله واجبه خود بنده اگر در مسئله بخطا رود از دلایل منقطع نشده باشد تا اعتبار
خالی از عیب نبودی از تشبیب این مقدمات معروض میدارد که شخص عاقل پس از
آنکه تامل کند خود و غیر خود از صور و معانی محسوس و معقول را که همه را مخلوق میبیند
و بعد از تامل در دقایق خلقت مخلوقات به دلالت قطعیه خود یقین حاصل کند وجود موجودی
مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه از جمیع صفات نقصیه است و وجود او را
واجب و محیط بر کل و عالم و حاکم بر کلیات و جزئیات است چنانکه هیچ
برگی نیفتد از درخت بی رضا و امر آن سلطان بحت و پرتوی از
نور ذات او که وجود است بر ماهیات ممکنات افکنده خلعت وجود
بخشیده است و پرتوی از علم او که عین ذات اوست بر موجودات ذوی العقول
عاقل و مدرک ساخته است و عقل عبارت از آن است تا حسن و قبح اشیا را دریابد

و در تمهید معاش که موجب تعیش و آرایش در دنیاست و در تکمیل نفس خود که مستلزم دریافت
معقولات است و راحت آخرت مشغول شود تا بر ایشان معلوم شود مقصود از خلقت بخصوص آن
نبودی از برای خود بود بلکه وجودی بر کمالات بود تا در این نشأه و در آن نشأه از جوار
انعام و احسان حق او بخورد و از لذات معقولات او بهره ببرد جمیع حیوانات که
مزاج ایشان دور از اعتدال بود از مرتبه قابلیت فیض عقل بود لهذا حضرت حق حفظ نوع
ایشان موهبت فرمود که فطرة بیک وجه امور معاش خود را دریابند و در این [illegible]
و معاش مکتسبه چنانکه در جمیع حیوانات محسوس است که در ولادت و تعیش و طرایق امر [illegible]
خود قائمه و عاقله و طبیعه و در انسان که مزاج او قابل فیض عقل بود عقل را از او [illegible]
فرمود و امور معاش را به عقل او مفوض داشت و نتایج لذات معاد را در رعایت قانون
معاش بر طبق فرمان عقل و عبادات ظاهر و باطن مقرر نمود که الدنیا مزرعة الآخرة
و چون در اشخاص انسانی بواسطه لطافت و کثافت مزاج مراتب عقول در قوت
و ضعف متفاوت بود عقل ضعیفه را تابع عقل قویه [illegible] و عقل قویه [illegible]
مامورات را اتمام و حمایت و محافظت عقول ضعیفه را گفته که عقل [illegible]
و خود را واجب شمرده چنانکه می بینیم اکثر اطفال را در مبادی [illegible] خیر از اطفال
به صاحب در آید به سبب فطرت او نقصان کرده که از بلای خود بازمانده و از کار خود [illegible]

داشت کشیده که موجب هلاک [illegible] این اطفال شود اگر طفل مکان بلندی بر دود فوراً جوهره او را [illegible]
که مبادا از مرتبه بزیر افتد و اگر طفل نزدیک به آب یا آتش شود فوراً جوهره او را [illegible]
که مبادا در آب و در آتش افتد و اگر طفل از آن که [illegible] شود و [illegible] در طلب قوت از برای
او دست که از آن [illegible] اگر طفل بخواهد [illegible] چیزی [illegible] مزاج بخورند تعجیل از دست او [illegible]
و اگر آن طفل [illegible] و [illegible] زرد [illegible] او که [illegible]
که [illegible] و [illegible] او دست [illegible] آنوقت در پیش خود [illegible]
که از بلا و کار خود بازمانده [illegible] این اطفال [illegible]
مکان [illegible] عقل [illegible] الطفال
با صاحب [illegible] پس [illegible] که دیگر [illegible] که از آن
[illegible] عقل [illegible] در صنعت [illegible] و مجهول بلکه [illegible]
در آن [illegible] است که خالق و حافظ و مربی [illegible]
بخیر و لذت [illegible] و بعضی [illegible] است که [illegible] عقول
و هر مرتبه نازل را متابعت مرتبه عالی از خود لازم و هر مرتبه عالی [illegible]
نازل از خود واجب [illegible] چنانکه [illegible] کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته [illegible] و [illegible]

و این مطلب نیز در نظر نفس عاقل روشن است که درجات عقول متفاوت است و در وقت
منتهی حلول شده در هر زمانی بر یک درجه از عقل و از همه قوی‌تر باشد آن نفس عقل در این
صفت بهایم است و غیرت و دون حو بحکم عقل قوی چنان مغرور و مجبول و مجبور خواهد
بود که دقیقهٔ آرام و آسایش نخواهد داشت عرض نفس از او با آنچه مسلوب نزد و غرض [illegible]
پشیمان نموده ترک جمیع لذات خود نماید که مورد در حرکات و مهالک [illegible]
دور و دراز است در تربیت مردم میکوشند و این مردم را در شکل حیوانات نیز اطفال می‌بینند و غیر
حقوق است [illegible] مولوی معنوی [illegible] اطفاله [illegible]
دارند [illegible] و از هر طرف می‌خواهند چون او [illegible] و مهلکه [illegible]
و در لذات دنیا و آخرت با نصیب نور مضطرب می‌شود هر چه خبر از آن است
امر میکنند و از هر چه ضرر آن است نهی میکند که خلاصه عقول [illegible]
چون چشم عقل میکشد [illegible] صادق و مجمع [illegible] و مقصود [illegible]
[illegible] در امور مقصوده [illegible]
چه راحت دنیا و [illegible] آخرت را در متابعت [illegible] و محتاج [illegible] خوارق
عاقل از او نخواهد بود [illegible] عرض نفس [illegible]
و عرض [illegible] پیش میگیرند تا مردم که در ملک خود [illegible] از نوع

از نوع کوشند و جا خوردن [illegible] از آنچه عقول [illegible] در مقام و مقصود
آن عقل را میکند [illegible] نهایت خداوند تعالی میکند [illegible] خارج [illegible]
[illegible] از عقل از جهت [illegible] و آگاه و نفوس حس [illegible]
و پس امور با خبر و تجربت در حضرت پدر و کار و غذاهای او [illegible]
است بعض خوارق عادات [illegible] اظهار میکنند [illegible] فرمان
کند و بخیر و راحت و لذت [illegible] از نوع حیوانات [illegible]
و نیز شیر و پلنگ و گرگ و حوش [illegible] لازم میشود زدن و گرفتن و بستن و
کشتن و نهب اموال [illegible] و اطفال آن وحشیان [illegible]
کند غرض آنکه وقیقه آرام و آسایش نخواهد داشت [illegible]
چه مقصود است عقل [illegible] غافل [illegible] و از آن [illegible]
است و [illegible] آن [illegible] از نقص عقل [illegible] و عقل [illegible] خدا [illegible] و در [illegible]
خود را منظور نظر عاطفت خداوند [illegible] میکند [illegible] عقل و در عشق [illegible]
لذت و [illegible] و حیران است و عقول ادراک آن [illegible]
[illegible] بر این منوال در طلب آن عقل [illegible]
بخیر و لذت در [illegible] دنیا و آخرت [illegible] متابعت [illegible] در [illegible]

موصوف باین صفت باشد ندیدم در سایر ممالک نیز نشنیدم پس در طلب اشخاصیکه
در ازمنهٔ سابقه بوده بکتب و تواریخ و سیر و اخبار رجوع کردم و در شرح حالت
هر یک از بزرگان گذشته تامل مینمودم آنچه حشو و زواید مجعوله را از
اخبار بود بعقل نگارنده تمیز میدادم باطل را از حق طرح میکردم و در بیان حالت
هر یک چیزی که در نظر عقل صادق بود برسیده داشتم زمره را که حکما و عرفا
نام داشتند و غرض بر غیر ایشان نداشته دیدم در اخلاص نفس خود بغیر و در تربیت مردم
زحمتی برخود راه نداده بقول تنها اکتفا کرده و از اقوال ایشان نه مردم چیزی
نفهمیده از برای راحت نفس خود تهذیب اخلاق کرده و از برای حفظ خود در
مردم دیو سیرت عزلت گزیده و چون در بخشیدن و حفظ و نگاه برداران اسباب
دنیوی زحمت دیده و در استعداد عمر داعی دیده از برای راحت نفس خود
ترک گفته و از برای دریافت لذت خود دل از بهره جمال جمیل حضرت حق
بسته و در انتظار نعیم آخرت نشسته تا ازین محنت آباد با این نزد بر کنار شده بسوی
شده معقول ایشان این قوت نبوده راحت و آسایش و آزادی را از برای
رعیت نوع خود بر ایشان حرام کرده و جمعی را که انبیا نام داشته اغلب را
دارای این مقام مقصود دیدم و در حالت ایشان خوض کردم پس هر تن در هر

هر تن در هر قرنی در طی انبیای مرسل دعوی عقل میکرد باید در حالت خود
ماتتی کند اگر حالت انبیا در وقت خود با صاحب عقل و دین را از
و تبر قوت انتقال قوت عقل خود باشد بهره نماید و اگر در این حالت
در وقت خود با صاحب عقل و دین نزاید و آموختن اصطلاحات
علمیه را دلیل کمال نمیداند چه کمال عبارت از کمال عقل است و معاش
و معاد بقوت آن اکتساب شود در بعضی این حالت قوی و در بعضی ضعیف بود
تا بصاحب ناموس اعظم عقل کل خاتم پیغمبران محمد بن عبد الله قرشی
جان نگارنده بفدای او باد رسیدم و در دریای لا رحیل انبیا دیدم عقل
نگارنده بر جمیع حالات آن بزرگوار از گفتار و کردار و اطوار و رفتار
تصدیق نموده پس حالات آن بزرگوار را من البدو الی الختم آنچه حق و صدق بود
از اخبار و تواریخ بهمین عقل سلیم تمیز حق از باطل است تمیز داده مانند
مغزی که در پوستها پنهان است شکستم و جدا کردم و برداشتم و اینک بقدر
ضرورت وقت بعضی از آن را در این اوراق می نگارم تا بعضی هموطنان
ملت ما که بعقل سلیم خود یا از معاشرت عقلای سایر ملل بتقلید ادیان
و بر اندیش بار از عقلاء در ملت خود دیده در دو مرحله شک و ریب افتاده اند

از تأمل درین اوراق تجربه گشت کنند و جهال بیخبر از حقایق دین و آیین
شریعت را هر جز دقایق نهای رموز حمزه چیزی ادراک نکرده اند و شریعت
مطهره را بتحقیق نمیکنند منع فرمایند و هم شمه ان از روش های مملکت ها نیز
بعد از تأمل در قانون نظم آن بزرگوار طریقه انتظام و علم سیاست مدن را دریابند
و درین مقام ما نسبت به پیغمبر والا مقام خود گشتند و عقلای سایر ملل و مذاهب
نیز بر این باشند که کشف رموز دار آن بزرگوار این بود و خلاصه از پیغمبران پیشین
اگر بگونه دقایق نهای چند از عقل در کتب احادیث و اخبار تمام
هست چنانچه این تکالیف که در نظر عقل اسباب زحمت و تعطیل و غیر
لازم است در کیفیت جواب از قصه ذوال آنکه از زمان رحلت آن بزرگوار
تا اکنون که یکهزار و دویست و هشتاد سال است هرکس بقدر دانش خود بخصوص
بعضی احبار و رهبانان که در شرف اسلام در آمده و قبل از معرفت قبل از قبول
اسلام چیزی را خوب دانسته نقل آن و نوشته است و نوشته که آن
این اخبار که در نظر عقل ناپسند است از ارباب عقول نبوده بلکه از ذیل
علت صوری بقدر و جزا از دیگر علت بجهة تفاخر بر سایر ملل و جلوه در نظر
عوام و تعصب بعضی چیزی نوشتند و عقلای متاخرین که حریت قلم را از

هم را از مقتضیات دین ما دیده از این مردم بعضی را از گفتن و نوشتن منع
نکرده لیکن جواب درد و تصحیح نوشته حکیمی در باب قصه سال قبل در روی شکایات
و تأسف خطاب بآنحضرت که عرض میکند   دین ترا در پی آرایشند
در پی آرایش و پیرایشند   بسکه فزودند بر او برگ و ساز   گر تو ببینی نشناسیش باز
دیگر پیداست که تا این زمان چه قدر فزایش و آرایش پیرایه و بعضی از اخبار
که از قول آن بزرگوار در نزول جبرئیل و اطلاع دادن بر امور و خیالات مردم
و غیرها روایت شده حکمای شریعت مطهره فرموده اند از این فرمایش بحث ظن از
روی تأویل چنان است که جبرئیل یکی از مراتب عقل آن بزرگوار است که بر
یک قسمی بر امور مستور و از خیالات مردم آگاه است و بحسب ظاهر چون مردم
عامی از درک حس بقدر ادراک مقام معقول نکرده اند برای عظم قول و نفوذ
ایشان در اعمال شایسته بر آن مقام معقول لباس محسوس پوشانیده تا در
حضور و غیاب از امر و نهی او تخلف نورزند و هرچه از آنحضرت از این قبیل
روایت شده تشبیه معقول بمحسوس است تا عاقل و عامی هر دو بهره بردارند و
این سنت جمع السنة است و این بحث از ثقات شیخ ابن سینا ظاهر است
و آنحضرت خود نیز فرموده کلمات قرآن و احادیث ما بر دو نوع است محکم و متشابه

تا وینش بهات از آنجز عقلای راسخ در علم بوده‌اند چنانکه بعضی از علما از جمله
ملا محسن فیض جربزه را یکی از مراتب عقل پیغمبر شمرده است و بعضی اخبار را از قول
آنحضرت در جواب سؤال بعضی از مردم عامی اگر در نظر عاقل ناپسند آید شاید از
روی آنست که بقدر دانش آن سائل جواب فرموده که با آن جواب ساکت شده
چنانکه فرموده کلّم الناس علی قدر عقولهم یعنی با مردم بقدر عقل و ادراک ایشان گفتگو کن
و آن سؤالی را که مردم عاقل میکردند جوابی میفرمود که عقلای همه زمان از آن متحیّر
حیرت بزدن میگیرد و جواب از فقرهٔ ثانیه آنکه در آداب شریعت آنکه
آنحضرت فرموده مصلحت کلّیه بوده و آنچه مصلحت را در آن اقتضای نمیکند
و در حکمت بفایده بنظر می‌آید بر سه قسم است یا آنکه فرموده او است و یا آنکه
در فرایش و آرایش بعد از وفات آنحضرت فرموده او است در ضمن شرح احوال آنحضرت
نگارنده می‌نگارد و فواید آن معلوم میشود و آنچه افزایش بعد از وفات مؤاخذه از زیاد
افزاینده باید کرد و این عقل‌آرایش نه تنها در حقیقت است بلکه در جمیع ملل و نژاد هست
این عقل‌آرایش بهم رسیده است و دنیا فروشان در زندگی چنانکه اهل هر ملتی خود از عقل خویش
ملت خود آگاهند اکنون شرح احوال و اقوال و افعال آن بزرگوار را مختصرا
می‌نگارد تا هر عاقلی بقدر قوت عقل خود بهره‌مند شود و از آن اندیشه زاده شاید

در شان هر معصومی دلایل بطرز ب... آورده است چه او بزرگ است و در آن تکلیف ما را
با مجادلات گذاشته تخود سیه دشمنان اند میشوند و میشنوند و میبینند ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة والله الموفق والمعین شرح احوال
عقل کل و ختم رسل شخص اول بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم از اول ولادت
و ورود بمدینهٔ مشرفه و هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف
از قبیلهٔ قریش و از اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام است آباء و اجداد آن بزرگوار
بر قبیلهٔ قریش بزرگ و رئیس و متولی خانهٔ خدای که مکهٔ معظمه است بودند و بر
شریعت حضرت ابراهیم رفتار مینمودند همه ایشان خداپرست و صاحب
عقل و کفایت و معروف بفتوت و مروت بودند چون آنحضرت متولد
شد قبل از دو ماه عبدالله پدر آنحضرت که باتفاق اهل تاریخ در صورت و
سیرت از دیگر اولاد ممتاز بود بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود آنحضرت
در کفالت جد خود عبدالمطلب و در زیر تربیت مرضعه و مادر خود آمنه بنت وهب
نشو و نما یافته آثار و علامات عقل و درایت و حیا و سخاوت روزافزون از
ناصیهٔ احوالش هویدا بود چنانکه عبدالمطلب جد آنحضرت که مردی بزرگوار
و فرمانده قبیلهٔ قریش و متولی خانهٔ خدای بود با وجود پسرهای خود آنحضرت را در

طفولیت روبسایهٔ دامان خویش در انجمن بزرگان می‌نشست و از دانش و دانائی
حمیدهٔ او و آثار عجیبه پیشرفت بسیار میکرد و بسیار او را در مجلس خود ذکر اوصاف و عادات
عجیبه که از او ظاهر می‌بود و در وجود مسعود او مفاخرت میفرمود چون هشت سال از عمر
مبارکش رفت بهار عمرش وفات یافت چون هشت سال رسید عبدالمطلب مرض
و چنین آثار بهبودی در خود ندید آنحضرت را خواسته در آغوش کشید و بفرزندان
اظهار رقت نموده میفرمود افسوس که آن مهلت را نیافتم که تا نتایج آثار بزرگی
درین طفل دیده ام حسرت تمام بر پسران خود نگاه کرده گفت کیست از برادری
کفالت آنحضرت درخواست همه از روی شوق در مقام اسئله های کفالت
برآمدند عبدالمطلب ابوطالب را در میان خود برای این مهم استیار داده در خطاب فرمود
مرا بعقل و دانش این طفل کمال اعتماد است او را درین امر مختار خواهم کرد تا کدام
شخص را بهتر بگزیند هر یک از اعمام خود را میخواهد از برای کفالت خود اختیار کند
آنجناب برخاسته در پهلوی ابوطالب نشست پس عبدالمطلب در حفظ و حراست
آنحضرت با ابوطالب مبالغه فرمود و بجوار رحمت ایزدی پیوست و ابوطالب بزرگ
قبیله شد و کفیل آنحضرت بود چون سن شریف بدوازده سال رسید ابوطالب با سایر
بزرگان قریش در امر تجارت معیشت کردند عزم شام نموده آنحضرت را از رعایت

از رعایت محبت همراه خود غرمیت ما در مردم قریش در قضیه تجارت با تفاق اولاد
مسافرت گزیده بقدر آثار غریبه از عقل و فطانت و امانت و عفت و نجابت
و خدای بزرگ ظاهر گردید و مکارم در آنجناب میدید چنانچه در دلهای خویش و بیگانه
جای کرده اوصاف حمیده او در دنیا بهتا بود و امانت و دیانت او چنان در
خاطرها نشست که به محمد امین شهرت یافت در منازل و قری و قصبات عرض راه
هر کاروان قریش فرود میآمدند و از برای تدارک قوت و معیشت متفرق میشدند
حفظ اموال و اثقال خود را از آنجناب مسئلت میکردند و آنجناب نیز در کمال
خوشرویی قبول فرموده بنوعی حفظ میفرمود که تا در وقت مراجعت زیانی بهیچکس نرسیده
و همه از آنجناب خشنود بودند اما بعضی از اقوام آنحضرت را درین سفرها چیزی
در دل گذشته در سینه جای کرد و سبب آن بود در آن چند سال از احبار
و علمای یهود و غیرهم در افواه و السنه شهرت بود که پیغمبری متولد شده عنقریب اظهار
دعوت خواهد کرد و سلطنت خواهد یافت و ادیان را منسوخ و اوثان را خراب خواهد نمود
درین سفر چیزی از احبار یهود و کهنه آنحضرت را دیده علامات مذکوره را
یافته خبر دادند که آنحضرت است بعضی کرامات و خوارق عادات نیز درین سفر از
آنجناب بظهور پیوست که دلالت بر نبوت آنجناب در حضرت بود و تا کار کرد

در کاروان قریش جمعی که تو کلان و وابستگان آنجناب بودند از خویش و بیگانه
دوستی او افزوده جمعی در دلهای شیر و حسد و بغض جای گرفت تا سال بروری و بزرگی
آنجناب را از شیبه که در دلهای مردم و خرمتش شده کینه در دل گرفته و متعصبین
بت پرستی چون شیفته نبودند به اوهام باطل و بتان را در هم خراب گشتن معتقد
و عداوت آنحضرت را در دلهای خود چون تکرار میجست کینه آنجناب بیلا
عشق خدای متولی شده از مردم عزلت میگزید و اغلب اوقات شبانه روز
را در کوه و غار بعبادت بسر میبرد و کار میکرد و جناب ابوطالب در کفالت
و حفظ و حراست آن بزرگوار از شر و ریب دوران اطراف و وجوه داران قریش
کمال اهتمام را مبذول داشت و آنحضرت را تا سال بیست و پنجم کار ۲۵ در تزکیه و تکمیل
نفس و توجه و عبادت خداوند یگانه میپرداخت و از غار کوه موسوم بحراء در
حوالی مکه بود که بیرون میآمد نوعی در مردم میگفتند که محمد عاشق پروردگار
خویش محمد بخدای خود عاشق شده است و در آن اعوام قریش مدت حضرت ایام
برود را تمام مشوش که اودب و سنن در مصالح معاش و معاد بود از زمان کاهنه
و دانشمندان و علما اینقدر در مقام معاش و معاد بود بر همین ایقرود برانیش و ازدیش
که بقدر چنانکه عادت بکار گماشتن از عقل است تا بآنکه در عبادت خدا در کار است

خداوند یگانه عاقل دو اهل شده از سنگ و چوب و فلزات پیکرها ساخته پرستش
میکردند و از سوم و ذمیمه تا بجا رسیده بود بعضی از غایت تکبر دختران را زنده و عار
داشته زنده در گور میکردند و بعضی از غایت ذلت و جهالت از خداوند روزی دهنده
از خوف بی نوائی اطفال خود را میکشتند آنحضرت از مشاهده این امور اراده
ملول و محزون بود و از سیر انقیاد مردم حیرت میفرمود و چون از روی عقیده
میدید که بمقتضای آن قضا میکند در نخستین در مغز مردم پر جای گیر شود از بداعت
و تربیت موهوم خود داری میکرد و در موقع و مقام لب به نصیحت و موعظت میگشود
و قبایح اعمال القوم را تشریح میفرمود تا مردم و حشت ایشان از ادیان باطله گمراه حق
کم شود و استعداد قبول بهر باشند خود از این جهت اوایل از این سخنان روی
در هم میکشیدند و در طبایع ایشان دیو موهوم تکرار ربود تا در سال بیست و پنجم از
ولادت با سعادت آنحضرت اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
او در عقل و دیانت و صدق و امانت مشهور و مذکور نزدیک و دور شده و
بود خدیجه بنت خویلد که در قبیله قریش بکثرت مال و زینت جمال و علو جلال
منفرد و ممتاز بود و ثروت بسیار و مواشی اکثر از شتران مختار به کار داد و بقدر خود
ذکر اوصاف حمیده آنحضرت را از هر جا و هر کس میشنید در دل گرفت آنحضرت را

شری خو کیو وجه بیمه بود بطه ال و جبال و رفعت نسب و شرافت حسب از ارکان
قایمی اعراب و اشراف قریش گرد خود انکار نشد بعد و همیک را در خور خود
هنره وقت در زاده بود پس از آنجا که زنان عاقله بود چون است با آنحضرت را
در معاملت و مشاورت و معاشرت تجربت گرفته و آنچه شنیده است بعیان آورد
پس خدمت ابوطالب پیغام داد که صدق و امانت برادرزاده آنجناب محمد امین را
بنگه شنیده ام بسیار مایلم که خدمت قبول کند تعزی با کاروان قریش از برای
من بتجارت رود تا از کار رسیده او در من بعقل و صدق و امانش انس بهره تود
رود ایم ابوطالب بعنبر رضا داد و آنحضرت نیز قبول فرموده خدیجه مانعی دیگر
بر شترداران خوش حمد داد با آنحضرت شام فرستاد و آنحضرت نیز از الطاف و امانات
کار آورده باضعاف تا رنجان رنجید که فعاد و نت فرموده چون قریش اسلام کان
خدیجه در خدمت ابوطالب باخلاق حمیده آنحضرت عاشق بود در خدمت خدیجه
در مجلس عبدیره شرح داده خدیجه نیز در یکی در مجلس مقالات و ملاقات آنحضرت
در باب مقام اولاد مرده بود از مزاوجت رضامند داد که تو بکار آید در [illegible]
ابوطالب اظهار داشته و ابوطالب در خدمت جناب اظهار داشت [illegible]
نیز چون مراحل تهذیب اخلاق و تزکیه نفس را که منزل اول از منازل اهالی طلب [illegible]

تا شریکی علیهاالسلام بقدم جهت دنیا کارها نموده بود توجه بقطع مراحل منازل ایام کرده
منزل الثرا نسبت بازدواج که در این منزل اهم مقاصد است التفات فرموده
رضا داد و عقد مزاوجت منعقد شد مخفی نماند که اقوام و عشیرت آنحضرت را فرمودند
و آن بزرگوار بحسن کردار و لطف گفتار بکمال و تسلیم و از بیلبه ترحمی آن مردم را
در میان ایشان نوعی رفتار نموده محبت او در علت دلها جای گیر شده و هر کس از
اعمام و عشیرت دو مردم با عقل و دانش بعضی بزرگی او را بر خود رجحان تمام
تمکین نمودند و در محافظت و حمایت او از شر [illegible] خود داشت التزام فرصه مخصوص حاجب
ابوطالب و حمزه و عباس اعمام آنحضرت که در عقل و شجاعت و جمعیت از سایر امتیاز
داشته که صفت در ایشان جای گرفته دختر بچه نیز بود از نعا شرت آنحضرت مال
خود بر رسم هر یک آمده بود از اطلاع [illegible] و لطف او در عیب که از مال
هر چه هست از برای وصل مقصود خود صرف کن تا مراد در زمان [illegible] این
وحشیان اجزای [illegible] قریش را چنان حالت انکاری بود [illegible]
تحمل حق در معرض [illegible] آنحضرت [illegible] رتبت مقتضیات
عقیقه [illegible] خاطر [illegible] روز در آن زده و فکر است بوده چگونه این
[illegible] رتبت که در [illegible] روزگار [illegible] چهل سال از عمر [illegible]

گذشت در سال چهل و یکم از ولادت خود مطابق شود این چهار زبان زده
هم در تمامت سن نهاد از روی عقل و تدبیر بعد از دو تا [illegible] نصیحت و موعظت
فرمود که یکی از ارباب عقل بود در خفیه از مقصود خود آگاهی داد و این برادر از
نیز از وی عقل بود چه این حالت اگر اندک قوتی در عقل باشد رفود خود بود حق
بعد که خلعه از جهت دار مقصود خود [illegible] مقصود شخص عاقل اکام مهم است
نه خود بود بهد که از آستین چنانکه فرموده [illegible] الی التهلکه [illegible]
با دست خود بهد که تا [illegible] را بحوال حرکت فرمود و در از را [illegible]
نکو و نافع بدن را در محفل خود [illegible] تا سال چهل و چهارم که [illegible] از ارکان
با عقل و دانش و قوت دیگر کس برد دل [illegible] الا شهاب تقسیم عزم از [illegible]
وحشیان فرمود و چون اعلب عموم عامی دار عقل و دانش بهره بعد و [illegible]
معقول به بزرده بعد [illegible] عقیده در معرض ایشان جاری [illegible] و حکم [illegible] غلبه [illegible]
بر جمع کلمات [illegible] خود [illegible] محبوس [illegible] معقول
کلام خود [illegible] ارباب عقل و اصحاب حس [illegible] از آن بهره [illegible]
و این یک [illegible] از کلام آنحضرت است [illegible] از ایشان [illegible]
بعد [illegible] فرمود کلام من کلام حضرت حق است [illegible] مقرب [illegible]

مقرب خداوند از خدمت پروردگار می آورد پس روزی بر فراز کوه صفا
مشرف بر مکه است بر آمد و فریاد بر کشید که یا معشر قریش و صاحب جاه مردم
چون فریاد آنحضرت را بر بالای کوه شنیدند چنان دانسته که لشکری روی
کرده است و جمعی از آن آواز بر جمع دلها [illegible] همه مردم از [illegible]
آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] با کذب [illegible] مراد در میان خود [illegible]
شناخته اید همه گفتند که در مدت عمر تو سخن راست از تو شنیده ام فرمود که اگر
من شما را خبر دهم لشکری در عقب این عقبه است و میخواهند که بر شما حمله [illegible]
مراد درین قول صادق میدانید گفتند البته و در خواهیم بود فرمود [illegible]
لکن مراد مقام نبوت داده است و جبرئیل که ملائکه بزرگ خداست بر من
فرود آمده خبر این است که اگر بعد از این از دین و آئین [illegible] تخلف [illegible]
شما را در جهنم خواهد برد و سخت ترین عذاب و عقوبت جهنم گرفتار خواهید شد
بیکانگان و خویشان [illegible] نمودند که محمد میخواهد دین ما را باطل کند
ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان [illegible] بجهت تخفیف آنحضرت
فریاد بر آورده محمد از عاشقین و [illegible] است پس مردم را از [illegible]
مراجعت کرده دیگر سخن آنحضرت را نشنیدند آنحضرت چون حال را بر این

نزول وحی با آشنایان نیز اشارت رحمت فرمود تا یکایک آن جمعی کثیر از
با آشنایان که معدودی قلیل‌اند دعوت نمود پس از کوه بزیر آمده روز دیگر جناب
علی بن ابیطالب را فرمود تا اقوام و عشیرت نزدیک خود را میخواهم ضیافت
کنم در سال خود را و وضع دانگار در ایشان عرضه دارم تدارک طعامی
فرمای و از ایشان درخواست این زحمت کن پس نفر بوده عمده کسانی که در محفل
آنحضرت انجمن شدند از جمله ابوطالب و حمزه و عباس اعمام آنحضرت
بودند ابولهب عم دیگر آنحضرت که دلی پر از بغض و حسد داشت نیز در انجمن دخول
کرد و سبقت در کلام کرده گفت ای جماعت هیچ دشمنی این بار که محمد میخواهد شنیده‌اید
میخواهد سیصد و شصت خدای ما را باطل کند و یک خدای قاهر عیش دارد این
تکبر خواهد شد و جمع مردم اطراف بر ما هجوم آورند و بجدال و قتال ما کمر بندند و در ایشان را
طاقت مقاومت با تمام قبایل عرب نیست و هیچکس از قبیله و عشیرت خود
این برخیزد شنید که قوای محمد آنحضرت روی مبارک از او برگردانید و جواب
آن ابله را بجواب خاموشی گذرانید و رشته سخن را منحرف ساخت و مجلس منقضی
شد روز دیگر مجلس مقصود را تجدید فرمود همگان جمع شدند تبسم فرمود و باشد ای
نونهالان من ای خدای مرا به پیغمبری برگزید چنانکه انبیای سلف را داد این

سلف را داد این چیز عجیب نیست چه انبیای سلف نیز از جنس بشر بودند و با شما
میگویم جز سخن خداوند را چه خداوند که خالق شماست خیر دنیا و آخرت شما را
میخواهد اگر بر دین من بگروید و از قرن ما تکلیف نمایند خیر دنیای شما آن است که تمامت
روی زمین در تحت حکومت شما در آید و هر یک از شما از فقرهای مملکتی شوید
و از ذل فقر و مسکنت و محکومیت و غلبه غیر رها یابید و عادات مردم
شما بعدل و انصاف و فتوت و مروت جاری شود از وحشت و دزدی و فسق
و فجور و عداوت و فساد دین با نیروی باید بر دین من گروید چنانکه در جواب
مردید و بر نتیجه مؤثر در عالم دیگر چنانکه نیز در مؤثر و این دین و آیین مرا پیروان نمایند اما
اگر پیروی کنید در دو عالم به بهشت جاوید خواهید خرامید و به نعمت ابدی فائز
خواهید شد و اگر تکلیف کنید خداوند شما را در دوزخ خواهد برد و من از شما همین
میخواهم که بگویید نیست خدایی بجز خداوند یگانه و همه انبیا جز داده و در
قبول این دین دست بیعت بمن بدهید که اول کس از شما برخیزد و دست
بیعت با خلیفه من باشد در آن انجمن مردم مختلف بودند ابوطالب که
بزرگ قریش بود دل با آنحضرت نهاده بود چون بعضی خود رجوع بود مصلحت دید
که برخیزد تا مبادا محکوم از حکومت دو بار زنند قوت و شوکت او کم شود و دل

حمایت آنحضرت باز ماند حمزه و عباس برادران او و جعفر و جمعی دیگر با آنحضرت
یکدل بودند ولکن شنیده مردم هنوز فرقه و از بهر اشرف کار مصلحت ندید نیز نقشه آن
انجمن بعضی را تعصب دین مانع آمد و بعضی کبر و حشمت خود دانستند که ترک دین
آباء و اجداد خود گفته پیش هیچکس برنخاست جز علی بن ابیطالب که برخاسته بجهت
مبادرت فرمود دست آنحضرت به بیعت برآورده پس ابوطالب گفت ای برادر
زاده من آنچه گفتی حق و صدق است و سخن تو در جان من جای دارد ولی پیرم
و روزگار من به آخر رسیده است خدمتی من آن است که تا زنده‌ام خود را
محافظت کنم و حشمت ترا نگاه دارم هرچه از دشمنان خود مأمور شوی باش حمزه و عباس
و سایر بزرگان و عقیده که در باطن دل با تو بودند هر یک زبان بجهت گرد آمده از
و مهربانی نمودند و عرض کردند هرچه مأمور شوی باش و ما با شمشیرهای کشیده که مرحمت
و محافظت ترا بر میان جان بسته‌ایم چون حضرت از این مجلس جز اظهار
دعوت مقصودی نداشت بهمین قدر اختصار فرمود مجلس منقضی شد از آنجا که
چون این خبر به بزرگان و خردان و جمیع قریش رسید ابوسفیان و ابوجهل
و ابولهب و سایر رؤسا صغیر و کبیر نزد ایشان و درنگ کان قریش را در
مکه انجمن کردند پس ابوجهل سبقت در کلام کرده گفت ای معشر قریش محمد میخواهد دین ما را

دین ما را باطل کند بجز زبان ما دشنام میدهد و پیران ما را در دوزخ نشان
میدهد و طرفه آنکه بحرمت ابوطالب مراد خواهی روم و بگوییم دست خود را
محمد را بهر قیمت که میخواهد معین کند با آن وجه را تقسیم بر آنکه که هر یکم و او را
بقتل رسانیم پس بهیات اجتماع بخانه ابوطالب رفته گرفته و در آن تخفیف خود را
را در بخل حقیقت ناشی شده بود معروض داشتند ابوطالب را آن نتیجه دوری نمود
ای قوم پدر اسن هیچکس از ما فرزند خود را فروخته است و او را کشته مهر او در
زاده من است ولی او را از پسر عزیزتر دارم شما را با او چه کار است او میگوید
من پیغمبرم کسی را در قبول دین خود مجبور نمی‌کند هر کس دین او را کاره است
قبول نکند پس آن جمعیت متفرق شدند باز روز دیگر ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب مردم را
جمع کرده نشستند که در باب دفع آنحضرت تدبیری چیده‌اند معقول ضعیفه خود را
در میان نهادند و از هر دری سخن زدند تا اتفاق بر این رای کردند که ابوطالب
محمد را برابر برگزیده است و این بواسطه جمال و کمال صورت و معنی محمد است
که ابوطالب را مفتون خود کرده است یکی از جوانان قبیله خود را که در صورت
و معنی با او برابری کند به ابوطالب بپردازیم و محمد را در عوض میگیریم و بقتل
میرسانیم آن گروه آن کر بعد از آن این رای را تحسین کردند عماره پسر ولید بن

مغیره را که بحسن دیدار و لطف گفتار در بین جوانان عرب امتیاز داشت
بجهت تهدید آنحضرت همراه برداشته و بهیأت اجتماع بخانهٔ ابوطالب درآمدند
و این مطلب بحضور ابوطالب اظهار داشتند و عمارة را پیش کشیده در حضور ابوطالب
زبان بشکایت گشودند و بابوطالب گفتند ای مردم
ما را چه شده است که عقول ما ضایع و باطل شده است این چه تکلیف است
پسر دیگری را که مخرج نیست و پسر خود را بما بسپار گفتند پس محمد را بما
بده ایشان با درد و دشنام زبان فرمود نگفتارش خدایم که او اگر ده باشیده پس از غیبت کرده
و از آنجا که آنحضرت مشغول ترغیب اصحاب خود در اصلاح کردن مردم دیگر
بود و روز بروز حالت بگانگان را نیز معروض میداشتند پس در دعوت
عموم مردم را مصلحت دید تا این امر هر در نظر ایشان قدری کهنه شود و از
ایشان بگاه بهانه تا مدتی بگذشت و آنحضرت خواص خود را بجا زبردن بحرم
و اداب شریعت امر فرمود و خود در خانه که نماز میکرد از مشرکان دیده
آئین دور روانه گرفته و قریب چهل تن از مردم معتبر قریش از زنان
و اطفال ایشان آداب دین را و اعمال مید اند از جهت ایشان دو روز
و اتفاق در دو روز زیادتر در مسلمانان گفتند و در مجلس و محافل به استهزاء آنحضرت

آنحضرت و اصحاب او اقدام نمودند و آنحضرت از آزار آن وحشیان را رنج
همی در مغز بود و هنگامی که او را دشنام میداد جواب او در زبان خویش و سپاس
میفرمود از بام بر سر او خاک و خاشاک میریختند معروفست که از همسایگان
وی از جهت آزار بحجم و قرینه از آن دو بیرون تا همسایه آنحضرت بود او را
و از بام بر آنحضرت خاشاک میریخت مریض شد چند روز در بین عیادت نماند
پیغمبر خدای بخانه او در آمد و در بالین او بنشست و در کمال عطوفت پرسش حال
و مروت فرمود چون چند روزی است که خاشاک بر فرق ریختی و دانسته ام
مبادا رنجی عارضت روی کرده من حق همسایگی را در دست خود واجب میدانم
و اکنون تلافی ترا در خدای خود مسئلت میکنم بر این نهج روزی گذشت تا
بلاد گذاران حج رسیدند و قبایل اعراب از اطراف بعضی بار بست
رسیدند منافقین قریش در وحشت افتادند محمد با این حسن کردار و لطف گفتار
و فصاحت زبان و رشاقت بیان و اخلاق حمیده اگر در انجمن عرب دعوت خود را
آشکار گفته و کلامی را که میگوید کلام خداوند است بر ایشان بخواند همه دین او
را بپذیرند و دور زمان ازو خواهند پذیرفت و روزگار ما تباه خواهد شد و طفیلکه تیری جسته شود
در اطراف ما خواهیم گشت و برکت دو دست ما را نماند پس اتفاق کردند که بگویند دیوانه است یا از

دشمنان گفت چگونه این نسبت را بآن داد که از رفتار و گفتار او خود هم قبیله
بعقل او هنوز بر زبان است جمعی گفتند بگوئیم کاهن است از دو غیب گوید مردم را از
نفوذ کلام او منع میکنیم و میگوئیم سحر او در کلام او نیست هر کس بشنود بی اختیار دل و جان
و زن و فرزند و دین و آئین خود را بگذارد و بر این رأی اتفاق کردند و بر سر راه و کوچه
قبل از ورود اعراب پیغمبر او را به انکار او بر زبان ایشان میگفتند اما پیغمبر خدای با مرارتی تمام که از
دعوت خود میگشت و از غایت جهدی که در هدایت مردم داشت هیچ کلام ایشان
و کلمات حاصل نمی نمود گفت ای نابکاران و علالای شغال دو صد بیخود
از دهن کلاغ را پیش و هتاب از غوغای سگ شش کوه مروارید در
سر بلند در فشان نوز و نیک عوعو کند هر کسی ز طینت خود میتند چو گفته بدهد
سگ آن بانگ ستم من هم سیران خورد چون هم نگاه کند اکنون هر چیز
هر در نگارش مقصود در اشاره اگر بخواهیم این ویژه که در شرح ایام را نگارش
دهیم کتابی بزرگ خواهد شد و گذر از گفتار آنحضرت دلیل کامل و قوت اعجاز
دوست و اما از او ذکر نبوت او میخواهیم در بحثهای مختلف پنهان خواهد شد
و نگارنده از بیان تمامی معجزات آن بزرگوار را بعضی کتب و تواریخ مایل باد
مشحون است از آن نگارش نزاد و جمیع آنچه از آنحضرت صادر شده از معجزات عقلی

از معجزات عقلی کامل می دانستم چنانکه امام غزالی در کتاب احیاء و علامه تفتازانی
تفتازانی در شرح عقاید در باب اثبات نبوت آنحضرت این مسلک را گرفته
که ... را بابصیرت متوجه داشته و گفته اند و قد یستدل ارباب البصائر
بس کسی معتقد رفته و وقایع را بر حضور تصور درست حصار رحام می کند که آن حضرت
در عناد و لجاج دقیقه فرو نگذاشته و در شب با ذلت و آزار اصحاب کوشید و ناوک
علام که ابوطالب تو در پیش بود و آنحضرت را گرفته تقویت میکرد ابوطالب نیز
حمایت پیغمبر را اعلی الاعلان نمود و من اجتهاد بر کمر زده بار را در خطرهای در
شجاعت معروف قبایل بود و بار از قبیله و عشیرت آنحضرت را حمایت
و صیانت می نمودند و از دشمنان قریش بر آنحضرت دست نمی یافتند و اصحاب
و یاران آنحضرت را در هر جا میدیدند در اذیت و آزار ایشان دقیقه فرو
نمیگذاشتند تا آنکه اصحاب و یاران آنحضرت از غایت غیرت و خشم
بیان آمدند و بعضی از آنحضرت درخواست دستوری مقاتله با کفار میکردند
آنجناب اذن نمیداد و میفرمود در خانه خدای مقاتله بایسته و شرع مقدس
هرگز جایز نخواهد داشت و ایشان را بصبر و تحمل وصیت میفرمود تا دیگر
طعمش شده ما را بهجرت از این شهر رخصت فرمائی تا از زمان که کار دیگر

قتل در رسید آنگاه جانهای خود را در راه تو نثار کنیم چه آتش فتنه این قوم را جز
آب شمشیر فرو ننشاند شایسته آن جناب و ایشان را از روی حیرت مصلحت بدید نرفتن
نجاشی ملک حبشه رخصت فرمود جمعی از اصحاب که جعفر طیار از بزرگان قریش
بود به جانب حبشه با عیال و اطفال هجرت نمودند نجاشی ایشان را پذیرا شد و ایشان
چون از کلام الهی آگاهی خواستند جعفر طیار خویش که از کلام آنحضرت خبری
عرضه داشت سوره مریم در قرآن بر وی فرو خواند چون نجاشی مردی عاقل و کامل بود از
فصاحت و بلاغت و نغز معنی آن در عجب شد و کلام جمیع فصحا و عقلا و حکما و ادبا
در میزان آن معجزه از باختن پس از کفر رد کرد و در آن جناب علیه السلام تصدیق رسالتش
نموده آگاه شد و دانست که این چنین سخن جز پیغمبر خدا نگفته بود روزی از جعفر بن
ابیطالب پرسید که پیغمبر شما در حق حضرت عیسی چه میگوید جعفر گفت در قرآن خبر داده است
هو عبد الله و رسوله و کلمته القیها الی مریم العذراء البتول نجاشی را از این عبارت
حالتی دست داد و یقین بر نبوت آنحضرت نمود و مهر آن جناب را در دل
جای داد و جهت ایشان در مقام حمایت خود وارد نمود چنانکه فرستادگان [illegible] در
طلب حمایت نجاشی رفتند از این روی مشرکان قریش از وقایع اصحاب
هجرت و رفتن نجاشی با ایشان مضطر شده بهم [illegible] دو نفر به جانب نجاشی

در جانب نجاشی بحمایت پیغمبر لشکر بجانب مکه فرستند عمرو عاص را که در زبان بازی
و حیلت سازی یگانه بود با چند تن دیگر از اشراف قوم با تحفه و هدایا بجانب
نجاشی روانه داشتند تا نجاشی را بر آنحضرت بد دل کنند و اصحاب را از حبشه
اخراج نمایند عمرو عاص هر چند زور و دیگر اهل مجلس گفت و شنود قلب نجاشی را مملو
از محبت آنحضرت دید تا در حبشه اقامت نمود جمیع حیل و دسایس خود را بکار
برده سودی نبخشید و خائب و خاسر رجعت کرد و قریش را از دفع خیال نمودند
برهم و وحشت ایشان بیفزود پس تصمیم رای کردند که بقهر و غلبه آنحضرت را کشته مقتول
سازند تا مبادا از اطراف و جوانب بر قوت پیغمبر بیفزاید و ایشان از عهده
مقاومت با او برنتوانند آمد جناب ابوطالب از تصمیم رای قریش آگاهی
یافت برادران خود حمزه و عباس و بزرگان عشیرت خود را در خدمت پیغمبر
بجهت مشورت جمع نمود پیغمبر خدا فرمود چون خانهای اقوام و عشیرت ما
در میان مشرکان مکه پراکنده است از عهده حفظ و حراست بر نمی توانیم آمد بهتر
آن است همه را از تفرق فراز داده در یکجا مجتمع شویم و بحفظ و حراست خود قیام
و اقدام نماییم تا آنچه خداوند در میان ما و قوم ما حکم کند پس جناب ابوطالب
بن عبد المطلب و بنی هاشم قبیله و عشیرت خود را جز ابولهب که با مشرکان هم داستان

بود در خدمت جناب پیغمبر از مکه کوچ داده در دره کوه که موسوم بشعب ابوطالب است
سکونت داد و در جوانب شعب متحفظین در دهنه و بانان گماشت و شعب خویش بار در
خود حمزه و دیگر جوانان شب تا روز با شمشیر کشیده آنحضرت را پاس میداشت و چون
قریش دست خود را از دامن مقصود کوتاه دیدند پس در خانه مکه اجتماع نمودند و عهدنامه
نوشتند در آن تعهد و التزام نمودند که از تاریخ این وثیقه خویشی و وصلت و خرید و فروش
با این دو قبیله منقطع دارند و همه طرق و ابواب اتحاد را با بنی هاشم
و ایشان بسته و تا زنده و از این پیمان بر نگردند تا زمانیکه پیغمبر را بدست ایشان دهند
[illegible] حرمت [illegible] کاری است که [illegible] جناب ابوطالب و یاران
آنحضرت در حفظ و حمایت او دقیقه غفلت نمی نمودند و با آن غیرت که در آن زمان
عرب بود این تهمت و خواری را تحمل نمودند چون پیغمبر خدا ایشان را نهی از
قتال و جدال در حرم مکه فرمود در مقام مقاتله با آن قوم بر نیامدند و چنان عشق و ارادت
پیغمبر در دلهای ایشان جای گرفته بود که با این همه زحمات و صدمات هیچ از ارادت
ایشان کاسته نگشت بلکه در ارادت و اخلاص پیغمبر روز بروز افزوده چون شخص عاقل
در این امور تامل کند جز قوت تصرف پیغمبر در قلوب مردم چیزی نیابد
و چون در قوت تصرف او غور کند جز اراده [illegible] نیست که این تصرف از او

از دو جهت است یا کمال حسن اخلاق و یا قوت تاثیر کلام کمال حسن اخلاق دلیل
دیگر بر کمال نفس آن بزرگوار است و قوت تاثیر کلام از آن روست که هر چه
میفرمود چنان جز عقل بوده در قلوب همه شنوندگان کالنقش فی الحجر جای گیر میشد
و بسیار از فرمایشات او را اغراض شخصیه فهم میکردند جز خیر مردمان غرضی در تحت
و زیر ایشان در کلام او چیزی نبود و همه کس حکم و نتیجه زحمات پیغمبر را در
خیر اندیشی و تربیت مردم از ضلالت و گمراهی در دو حاصل نمود [illegible]
را بقیه [illegible] بزرگواری آنحضرت بر ایشان آشکار بود و ما شنیده بودند [illegible]
خدا [illegible] و بعض در جناب ابوطالب و حمزه و عباس اعمام آنحضرت
نیست که عموم [illegible] بودند و همیشه با حشمت و کبر در میان قبیله زیسته و با هم
متداول با کوچکتران از خود بزرگ حرکت که جناب پیغمبر برادرزاده ایشان
بود از کسی شاب بزرگ و اولاد عزت تمام ممکن نبود و این عموم در بر آنحضرت
دل نهاده بودند همه عموم عقل بود چون از اندیشه دور خبر محض بود آگاهی
بر دو دل نهادند و گرنه ابولهب عم که پیغمبر بود چون از عقل بهره نبود در زمره دشمنان
و در زمان جای کرد و ملاک از عقل آن است [illegible] را از پیغمبر دهد و این کاری
بزرگ است که جز بیاری نیروی آسمانی نیست و بعض از آن سبب [illegible] علیه حضرت

نمی‌توانستند چه ابوجهل کنیتش ابوالحکم بود ولی آن عقل و زیرکی را از بغض دین
و غرض ورزی را در غرض شخصی نقص بینش داشت علما و احبار یهود تورات را
در دنیا ندانسته ولی هیچ اثر از آن نداشت پیغمبر خدا در حق ایشان بکلام لطیفه فرموده
میفرماید الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا پس رنج
مقصود ما دیدیم سخت بیهوده میرویم از راه راست باز گوئیم خواجه راه
ما کجاست چون مدت سه سال در شعب بدینگونه رنج کشیدند و هر چه
عداوت و خصومت از قریش دیدند در مقام منازعت و مقاتلت برنیامدند
جمعی از بزرگان قریش را دل بر ایشان نرم شد در پیش خود گفتند این
بی شرمی و بی حمیتی است بزرگان قبیله خود را در دشتم در میان قبیله تا اکنون
کس نشان نداده این چه عقل بود در دلهای راه یافت روی از ابوجهل و
ابولهب تافته این ده نفر از بزرگان قریش شبانه هم پیمان شدند چون
فردا در خانه کعبه جمع شوند یکیک در بیزاری از آن عهد و پیمان سخن دراندازند
و از آن وثیقه خود بیرون شوند و همه در ابطال آن بپردازند چون
روز شد و مشرکان در خانه کعبه انجمن شدند از آن ده تن یک این
سخن در انداخت بقیه یکیک تصدیق و تحسین نمودند و اغلب مردم نیز

مردم نیز انصاف دادند ابوجهل عربده آغاز کرد و کسی بسخن او وقع
ننهاد پس حضرت ابوطالب پیغام داده که جناب پیغمبر بخانه آمده و قرار بر معاودت
از شعب شد ابوطالب در خدمت پیغمبر قبیله و عشیرت را از شعب کوچ
داده بخانهای خود نزول فرمودند چون این خبر بسمع مهاجرین حبشه رسید روز
از حبشه بجانب مکه شتافته و از دیدار پیغمبر شاد و خاطر شدند در این هنگام
موسم حج نزدیک شده بود قبایل اعراب بجهة زیارت بتدریج روی بمکه
می‌آوردند آنحضرت با اهتمام تمام خود را بایشان عرضه میداد به بیانات
دلکش بتبلیغ رسالت میپرداخت هر کس شرف خدمت ادراک می‌نمود از فرط و
اخلاق حمیدهٔ الهیه و کلمات قرآن ادراک می‌نمودند دل میداد
بعضی بیعت کرده و بعضی مهر او را در دل جای داده برگشتند و در آن اوان
مگر علمای نصاری و احبار یهود و حکمای فلسفه و کاهنان داستانها
آنحضرت در مجالس عدیده مباحثه علمیه کرده و بطریق احسن ملزم و مجاب
شدند پس عظمت آنحضرت افزود و کار آنحضرت بالا گرفت چه دانایان قریش
بعضی دانستند که عقل داشتند با خود گفتند این برهان عقل و حس بر نبوت
او و این اجتماع بزرگان در خدمت او و این اخلاق پسندیدهٔ حضرت اراد

را چه افتاده است که از راه عناد و لجاج برنگردیم اگر متابعت نکنیم حکمت
چرا باید کرد و جمعی که از عقل بی بهره بودند از اظهار خصومت خائف شدند
در این زمان جناب ابوطالب هشتاد سال از عمر مبارکش رفته بود مریض شد
و بجوار رحمت ایزدی پیوست پیغمبر خدا از فوت او ملول شده در آن روزگاری
نگذشت پس از یکماه خدیجه زوجهٔ محترمه آنحضرت وفات یافت در اندوه
آنحضرت افزود پس وحشیان قریش عداوت از سر گرفته و همواره بهنگام
مناقشه را گرم داشتند و پیغمبر خدا اصحاب خود را امر بصبر و ترک جدال
میفرمود تا آوازه او در بلاد و امصار منتشر شد چند تن از اهل مدینه بعزم
دریافت حضرت او بمکه آمدند و بشرف بیعت او مشرف شده مراجعت نمودند
و آیات قرآن را که مکتوبا همراه برده بودند با اهل مدینه نمودند و اخلاق
حمیدهٔ آنحضرت را شرح دادند جمعی از بزرگان و عقلای مدینه بمکه پس از
مسارعت کرده و بیعت یکتن از اصحاب آنحضرت را که حافظ
قرآن و عالم بقواعد دین و آئین بود همراه برداشته رجعت کردند در اندک
زمانی جمیع اهل مدینه بر دین آنحضرت شدند و مهر او را در دل و جان
خویش جای دادند و حسد و عداوت قریش را که بعضی دیده و بعضی شنیده بودند هم اراده

همواره خاطر ایشان را ملول میداشت و نصرت پیغمبر بود از آن قوم و مدینه او را
بهجرت از مکه دریافته بعد از این رای اتفاق کرده پیغمبر خدا را بشهر خویش دعوت
کردند پس هفتاد تن از بزرگان مدینه باین قصد بخدمت آنحضرت مسافرت
کرده و بعد از دریافت فیض حضور استدعای خود را معروض داشته و بحضور عباس
عم پیغمبر که در آن اوان جلالت بود میثاق گرفته پیغمبر چون شهر ایشان در آید از مال و جان
در راه او دریغ ندارند و حفظ و حمایت او را بر خود واجب شمارند پس حضرت ایشان را
در هجرت خود اطمینان داده رخصت معاودت فرمود و چون دانست اگر
بهیئت اجتماع با اصحاب خود و اهل مدینه از مکه بیرون آید مشرکان قریش
از خوف آنکه آنحضرت در مدینه باجتماع عساکر توان دهد و بر مکه تاختن آرد
ایشان را درک راه ایشان بسته راه بر آنحضرت خواهند گرفت و از جانبین خونها
ریخته خواهد شد و در مبادی امر جدال و قتال با قبیله و عشیرت خود را مکروه میشمرد
و در نظر مردم نیز پسندیده نبود پس از رخصت اهل مدینه با انصار موعود شدند
آنحضرت اصحاب خود را یکیک و دو دو بهجرت بمدینه فرمود و در آن وقت
اغلب بزرگان قریش در بیعت آنحضرت درآمده بعد علی بن ابیطالب علیه السلام
جوانی بود بیست و سه ساله زادهٔ عقل بود و در خدمت آنحضرت کار ترتیب یافته

و در حکمت و فصاحت و شجاعت انگشت‌نمای لقمان و سحبان و رستم دستان بود و او اول
کسی است که دست بیعت داد و همواره دل و جانش محو دیدار آنحضرت بود ابوبکر
بن ابی قحافه مردی بود از بزرگان قریش با جلالت و حشمت با همه در راه آنحضرت ایثار
کرده جان بر کف دست نهاد عمر بن الخطاب از بزرگان قریش مردی با غلظت و صولت
و حشمت بود و همواره در خدمت مداخل ظاهر آنحضرت حاضر و آماده بود حمزه بن عبد المطلب
در عقل و شجاعت معروف و قیامی بود در حفظ و حمایت پیغمبر دقیقه فرو نگذاشت
جعفر بن ابیطالب مردی با دانش و شجاعت بود و همواره تن و جانش در هیجا ... سپر
مینمود عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص و عبد الله بن مسعود و طلحة بن عبد الله و عثمان و زبیر بن العوام و ابو عبیده
جراح و عمار بن یاسر و عثمان بن مظعون و عبیدة بن الحارث و دیگر ابطال
بیعت کنندگان مکه قریب چهار صد تن بودند با زنان و متعلقان در راه آنحضرت
جان بر کف دست نهاده بودند و جز این قوم قریب هزار تن از فحول طوایف
اعراب که در مکه آمده شرف حضور دریافتند بعضی بیعت کرده و بعضی عهد آنحضرت ...
و در دل جا ... در وقت ... اعراب بودند چون اهل مدینه نیز بیعت کردند و خویشان
قریش از بیعت اهل مدینه آگاهی یافتند بر وحشت ایشان افزودند با هم گفتند کار ...

کار محمد بالا گرفت و عقرب‌وار با هجوم حمله آورده وظیفه ... تا آن قوت بهم نرسیده
کم‌کم دم او را ... مقاومت نتوانند کرد و بنهایت اجتماع با خبر هنگام شب روی
بهجوم آریم و او را بقتل رسانیم و چون او از میان رفت فارغ نشینیم پیغمبر خدای از اراده
ایشان آگاه شد علی بن ابیطالب علیه السلام را بجهت حفظ اهل بیت و رد امانات مردم
گذاشته در نیمه شب بپای از مکه بیرون آمد در خارج مکه بخانه ابابکر صدیق رفت
ابابکر همراهش بلاتعلل متعهد شده چون از اراده آنحضرت ...
آگاه شد در ساعت شتران ... حاضر ساخته و توشه راه برداشته ...
از ملازمان حاضر خدمت ... آنجناب ... مصلحت آن است ... سه روز
در مغاره کوهی که از آبادی پنهان گزینیم ... و خویشان قریش در طلب ما ...
گذرانیم پس ابوبکر در خدمت آنحضرت بپایه غار ثور ... رفته
پنهان شدند و در شب سیم غلامان شتران ... را حاضر ساخته ...
... امانات ... و ... اجتماع کرده ... آنحضرت آمده ...
مدینه نهضت فرمود هرچه جمعیت بدنبال آنحضرت فرستادند اثری ظاهر نشد ...
در یک منزلی مدینه بریده بن الخصیب که از روسای طایفه از عرب بود ...
... بوده پیغمبر ... شد ... بریده ...

دیگشته

صد شتر که بسبب طمع مال بعقاب نفر از قبیله خود برداشته و براه مدینه روان گشت که آنحضرت
در این مقام اعجاز کلام آنحضرت بمرتبه‌ای که بیک کلمه جواب ... مهر خود را
چنان در دل بریده جای داد و فوراً پیاله شده در رکاب آنحضرت بمدینه رسید
در بیعت کنندگان آمده و آن هفتاد تن نیز بیعت نمودند و در رکاب آنحضرت روان
شدند چون ... و صحرای مدینه نزدیک ... بریده بلا حالت ...
... از برای شوکت ... در رکاب آنحضرت ... ترتیب ...
شوق دستار خود را ... بر نیزه کرد و پیش روی آنحضرت روان گردید
مدینه ... در آن ایام شوکت و صولت پیغمبر چنان ... آرام که بوده روزها از مدینه
بیرون آمده در ... پیغمبر ... نشسته در این روز جمعی را
بعضی از ... در ... زیر و درخت ... تنهای ...
برگشته و پیغمبر خدای در مدینه ... خبر یافته بنهایت اجتماع ...
باستقبال آنحضرت شتافته چون بمدینه رسید ... عنان ناقه آنحضرت را
میگرفته و التماس نزول در خانه خود مینمود حضرت فرمود تا عنان ناقه را
رها کنید ناقه بهر جا که بنشیند در آنجا نزول خواهم کرد و مقصود از آن بوده نزول
بخانه یک تن ... دیگران ... ناقه ... نشست ...

ابو ایوب انصاری که از جمله اصحاب است بعضی گویند ... در خانه ...
با ... خانه ... پس پیغمبر بخانه او نزول فرمود جناب علی بن ابیطالب علیه السلام
پس از این ... بآنجناب ... امیر المؤمنین ... در مدینه ...
از چند روز بانزمان ... اصحاب نیز جمع شدند پیغمبر چون اصحاب و یاران خود را
... و خویشان و ... در مدینه ...
جمع دید و از زحمت و خویشان قریش ... فراغت حاصل فرمود مدینه علم را در ...
و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را که خلیفه او بود باب این مدینه قرار داد چنانکه فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها ... دین مبین اسلام فرمود
... آئین ... که آئین و دین آنحضرت است در این ...
سهولت ادراک ... جمیع علوم ...
... از منبع جدا شده ... مختلفه جاری است از نقطه علم ...
دایره علوم ... خطوط ... شده باطراف دایره ...
اگر ... در منبع ... جمیع ... از ...
... شده ... از ...
... از منبع جدا شده ... است و ...

باز شود از شناخت همچنان اگر شخص نقطه علم را دریابد جمیع علوم را دریابد که جمیع حروف در او است
و سهولت اندرون یابش هر جانب تواند رفت و گمراهی که از آن نقطه است
دور دارد طریق علم بیرون نخواهد رفت پس پیغمبر خدا در نقطه علم شروع فرموده فرمود
اَلعِلمُ عِلمانِ عِلمُ الاَبدانِ وَ عِلمُ الاَدیانِ و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود العقل عقلان
عقل المعاش و عقل المعاد مراد از علم ابدان چنانکه محققین گفته اند علم بحفظ
و تربیت و تکثیر ابدان انسان و حیوان و حب و نبات و جمادات است مراد از
تربیت و تکثیر و حفظ حب و جمادات باد و معمور و حفظ عمارات و اخذ فلزات از
معادن و تجربه و تصرف در آنها بجهة آلات و ادوات هر کاری و تصرف
در سایر معدنیات بجهة اخذ منافع آنها و غیر آن است و این علم را حکما حکمت
عملی نام نهاده اند و عبارت از سیاست مدن و تهذیب اخلاق و تدبیر
منزل است و عقل معاش نیز همین است و نعوت آن ترتیب و تنظیم معاش
میسر شود و مراد از علم ادیان و عقل معاد علم به تکمیل نفس است باتصال مبادی
عالیه حاصل کند و از لذات معانی و صور آخرت بهره مند شود آنحضرت
جمیع امور متعلقه بدنی و آخرت را در دو نقطه جمع فرموده یک نقطه خلق است و دیگر
نقطه حق و آن دو نقطه نیز در نظر اهل اشاره یک نقطه خواهد بود چنانکه فرموده العلم نقطه

کثره الجاهلون اما دلیل بر اینکه حضرت پیغمبر صلعم علم را محصور باین دو
علم داشته است و چون تمام انسانی بعضی بجهة رجوع کرده خود را محتاج میبیند
و چون در احتیاج خود غور کند می بیند جمیع طرق احتیاج در دو احتیاج منحصر است
یکی باب بدن و دیگری باب نفس ناطقه و این احتیاجات مثلا بدن و روح او در گنجینه
دارد و ماننده چرخهای ساعت و آنها از کوچکی تا بسیار بزرگ و بدن و روح بسر اداره و قضای
رفع آن احتیاجات را دارا می باشند و لی اقتضای آنها برفع اهم است از آنها بالکلیه جهت احتیاج
اهم از دیگری و کوچک چرخ دو تنها تر است پس چون احتیاج اهم را رفع کرد آن احتیاج
مثبت ثانیه احتیاجات بجای اولی اهم دختانی است پیش می آید و همچنین تا آخر احتیاجات
پس چون احتیاج بدنی را رفع کرد می بیند یک مقتضی مجددی نفس ناطقه دارد از انزوا دور کرده آورده
اقتضاهای عجیب دارد که این عالم را که خلق کرده است و حقیقت وجود انسانی چیست
و ما از برای چه خلق شده ایم و باز گشت ما بکجاست از کجا آمده ایم و بکجا خواهیم رفت
این مسئله اگر بعد از مردن نیست شود چه وحشتی است از این بالاتر و چه زیانی است از این
افزونتر اگر عقل او برهان اقامه کرد که مردم نخواهیم شد و عدل خداوند ما مقتضی است
و چون از این عالم جسمانی است فرو بریم از عالم روحانی است بر آوریم احتیاج دیگر
برپیش خواهیم آمد و آن لم را باید دانست جست و جای حول و با ئیه در آن عالم چگونه

خواهد بود و همچنین احتیاجهای دیگر پس معلوم شد که جمیع احتیاجات را حصر بدو احتیاج
یکی احتیاج بدنی و دیگری احتیاج نفسانی پس دو علم است و علمی که علم رفع احتیاج
بدن و دیگری علم برفع احتیاج نفس از این رو است که پیغمبر خدا علم را محصور باین دو
علم داشت و عقل را بر این دو رتبه گماشت و باید دانست که خداوند عقل را
همچنان امور بدنی و نفسانی مخصوص انسانی عطا فرموده است و قوه در انسان
قرار داده است که آن قوه رفع این احتیاجات و تسهیل و تکمیل معاش و معاد خود را
عقل نکرد و انسان را اگر عقل امور فرموده است و آنچه در قوه او است بفعل آورد
چنانکه پیغمبر فرمود لیس للانسان الا ما سعی پس اگر آنچه از علم ابدان و عقل معاش
در قوه انسان است بفعل آورد در این عالم عناصر چنان نظام باید در ترقی
و بهبودی راحت و لذت و خالی بودن از جمیع مکروهات جسمانی در دنیا که فرمودند
از بهشت شود و جمیع احتیاجات بدنی بطریق اسهل رفع شود و اگر آنچه از علم ادیان و عقل
معاد در قوه او ودیعه نهاده اند بفعل آورد هم در این عالم نفس او باتصال
بمبادی عالیه حاصل گشته و جمیع احتیاجات نفسانی او هم بسبب حصول او
بعلم الیقین محول گردد و در راحت و لذت ابدی افتد چنانکه جمیع دوائر
وجود را پیغمبر تفصیل داشت و کشف این دو مقام است و اکثری انکار آنها میکنند

و نفی کنند که اینها از برای اثبات این دعوی مثالی حسی از علم ابدان میگذارد
که اگر شخص انار و دو شش رفوا که را نه بهره باشد تخم بیابد و بماند و بگوید در این
تخم را اگر شرایط است عمل کنی یعنی او را در زمین خاک آن بنشانی و باشد
بکاری و بموقع مقرر آب دهی و از تابش آفتاب بی بهره نکنی در این تخم پس از
چند سال درختی شود بطول پنج ذرع و هر ساله قریب هزار دانه بار دهد این حیوان
شیخ بهت توهم برسد چرا آن شخص ... چون تخم سیب بشکند و در
نظر گرفت بهیچ راه و دلیل با ور نخواهد کرد چنین چیزی خواهد شد چه جمیع آنچه ذکر شد
از ثمره و شجره هیچ کدام در این تخم نمی بیند پس آن تخم است و جمیع کمالات
بدنی و نفسانی در قوه او ودیعه نهاده است و چون شرایط آن را ما آن را
حقوق انسانی نام نهاده ایم و در فصول اربعه باب اول بیان خواهیم کرد
بعمل آید از قوه بفعل آید مقصود حاصل شود چنانکه می بینیم چه حرف و صنایع عجیب
از و بروز میکند مشاهده این صنایع که اکنون بواسطه رعایت علم ابدان
از فرنگستان بروز میکند مانند عکس و تلگراف و قوه بخاریه و غیرها قدر از
بعد صنایع بملک از عقلا و بر میکردند با چشم خود دیدند و این تعلیم و آسایش
و راحت و لذت و بهبودی در تهیه معاش بواسطه علم ابدان در ممالک آنها

است که عموم مردم را از این شئونات باید بخواهند که با چشم خود ببینند و این امر جمیع
از برای تهذیب معاش انسان احتیاجات ایشان را به سهولت رفع کند و قدرت بر این امور
حاصل نشود مگر آنکه حقوق انسانیه را که سرشته آن قسم است بجای آورند و چون
نظام را معمول داشته شود و طایفه خود معین کرده و خود متفرقه مستور از کمالات انسانیه
یکی از انسانها از اولاد کی در سایه رضا هر شود بجهت آنکه حقوق است تا کمال حقیقه بجای آورد
نشده است در عهد سلاطین عجم اعلی الله مقامهم بجهت رعایت این حقوق کمالات
انسانیه بروز کرده بود ولی چون متأخرین از آن ملوک رعایت قانون این علم را
متروک و اهمال داشته بلهو و لعب پرداختند و رفته رفته آنها زایل و علوم و صنایع و ادب ضایع
شد تا ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله معلم این علم بود ایشان قانون الهی را به وجه
چنانکه نگارنده خواهد نگاشت ولی در ایام زندگانی آنحضرت در مدت ده سال پس
پس از هجرت در سال [illegible] فرمود و در آن مدت برای کوه وحشیان و ادیان
ایشان مشغول بود و [illegible] کمالات انسانیه بعد از آن بود [illegible]
در [illegible] رعایت شرایط [illegible] کمالات انسانیه بروز کرد و بعضی از
قوانین آن بزرگوار را که خلیفه [illegible] رعایت کردند معدودی از عرب در
جمیع جنگها فتح و نصرت با ایشان بود و ممالک روم و افریقیه و ایران و دیگران تصرف

بتصرف ایشان درآمد و جمیع دولت و ثروت این ممالک را دارا شده و مشغول بودند
و هر یک از آن اعراب بجای دیگر [illegible] در لشکری و [illegible] کشورها [illegible]
از آن به نخوت و غرور و شهوت و شور جمعی رو برداشت و غفلت در قانون
کمالات رسید و رفته رفته این همه رسید و اگر است که ما در حقیقت بعض احکام آن بزرگوار
را ملاحظه نمائیم در تمامت روی زمین حکم دین واحد جاری و ساری
بود و ممکن بود وقت خندق بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و بود جناب آن
[illegible] الحج [illegible] گرفته بود در سه روزی [illegible] و در هر جای
عوض [illegible] آنحضرت جمیع اوقات شریف خود را مصروف مقابله و مجادله
با اقوام داشته عاقبت در راه دین بفیض شهادت فایز شد پس چون علم
ابدان و عقل معاش و علم ادیان و عقل معاد اشتباه [illegible] ذات چهار
این نقطه را از برای علم [illegible] جانب طول و عرض و عمق است اقدام که
[illegible] در آن زمان از جسم طبیعی [illegible] تعمیر عارض شده
و تعیین صورت و [illegible] که اتحاد [illegible] بجانب عمق است تهذیب اخلاق
و اتحاد بجانب عرض است تدبیر منزل و اتحاد بجانب طول است سیاست
مدن و علم ابدان را که حکما حکمت عملی نام نهاده‌اند و منقسم بر سه قسم کرده‌اند

نقطه را داشت و بغیر خدای [illegible] مقدم فرمود نگارنده در نقطه علم ابدان و عقل معاش [illegible]

هر است بجهت آنکه تهذیب اخلاق است نگارنده در آخر کتاب اخلاق
پیغمبر خواهد نگاشت از حقوق جمیع عموم باشد و اتحاد را که مرتبه منزل است محول نگارش
خواهد بود [illegible] خواهیم داشت چه بر در نظام امری در هر [illegible] تدبیر منزل را خود
[illegible] داشت پس خط سیاست مدن که نظام عالم با آن است چون در قانون پیغمبر
تتبع کردم آنحضرت را بچهار قسمت منقسم و منفصل یافتم و هر یک از اقسام را رکن از علم
سیاست مدن گرفتم و رکن دیدم که خانه نظام عالم باین چهار رکن برپا است اگر
در این ارکان ضعفی فتوری بهم رسد اختلال در نظام دین و عالم حاصل شود و هر
از این ارکان اصل و قاعده کلیه است که چون در مقام علم عمل منطبق بر
جمیع جزئیات تحت خود شود این علم حیات بکمال رسد و این چهار
اصل منشأ [illegible] جمیع امور متعلقه بابدان و نظام عالم و معاش خواهد
است [illegible] نگاشته بودم چه هر جهاتی احتیاج همیشه دست زد در [illegible]
آلوده [illegible] و عقل [illegible] رفع آن احتیاجات را دارد و بقدر [illegible]
طریق [illegible] در رفع احتیاج طلب [illegible] قانون الهی است [illegible] آن
را قبول [illegible] رفع کند و جنس دیگر [illegible] قانون الهی که تهذیب
نام نهاده ایم پس این اوراق محتوی بر دو باب است باب اول در تهذیب معاش

معاش باب دوم در تکمیل نفس و باب اول منقسم است بچهار فصل و در هر
فصلی رکنی از ارکان اربعه نظام عالم و سیاست مدن را از قانون پیغمبر
خدای بیان خواهیم کرد و بعد درین فصول این چهار حقوق انسانیه و شرایط تربیت
کمالات انسانیه را که از واجب شمرده شده و جمیع اوامر و نواهی پیغمبر از این
چهار فصل مستفاد میشود چه هر چه را حرام داشته بملاحظه اختلال کلی در این چهار رکن
و هر چه را مکروه فرموده بملاحظه اختلال جزئی در آن است و هر چه را واجب
قرار داده بملاحظه آنست که رخنه کامله در حفظ این چهار رکن دارد و هر چه را
مستحب فرموده بملاحظه رخنه ناقصه او است و در باب تکمیل نفس نیز واجب و
مستحب و حرام و مکروه بر همین نهج است فصل اول در بیان رکن اول و آن
اطمینان است از برای بنی نوع انسان و مصالح و فواید آن و مفاسدی که
از عدم این اطمینان روی دهد و قانون اساسی پیغمبر خدای در حصول این اطمینان
اطمینان بر دو نوع است اطمینان جانی و اطمینان مالی اما اطمینان جانی
آن است که شخص اطمینان داشته باشد که کسی بغرض و خصومت خود نتواند او را
کشت تا با اطمینان خاطر به امور معاش و معاد خود تواند مشغول شد نگارنده مصالح
وجود و مفاسد عدم این اطمینان و قانون حصول آن را با یک آیه از قرآن

آن بزرگوار دقت رسیده که با کمال ایجاز در وی اعجاز فصاحت لفظی و معنوی
درج است چه را که درین مقام مقصود است میفرماید من قتل نفساً بغیر نفس او فساد
فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً عقل
ممیز حاکی است که نظام و آبادی و عمارت این کرهٔ خاکی بر بسیاری نوع
انسان است و معقول ایشان معمار و آبادان ایشان جمله این عمارت است پس
هر چه در حفظ و تکثیر عدد بنی آدم اهتمام رود در آبادی و عمارت این کره اهتمام
رفته است و هر چه از عدد کم شود از عمارت این کره کم خواهد شد پس در
نیابت طرق اولاد از برای حفظ و تکثیر عدد لازم است اگر نفسی نفس دیگر را
جز قصاص قتل مقبول سازد باب قتل مفتوح میشود و دیگری که با دیگری
خصومت دارد جرئت بر آن خواهد کرد و این قتل ثانی و قتل اول هر دو جهة
جرئت قاتل ثالث خواهد شد و بر جرئت قاتل رابع سه درجه و هکذا فیقتلع
تا جمیع مردم که با یکدیگر غرض و خصومت دارند شروع بقتل یکدیگر نمایند و بنای
خواهد رسید همه مردم از وحشت یکدیگر دست از همه کار دنیا کشیده بکوه و صحرا
بگریزند و بعد از مدتی تمام شوند چنانکه در قصه فارسیان ثبت است همه گرگ درنده
بوده و چنین شده بود پس اول کسی که باعث قتل شده بود سبب از برای قتل جمیع شده

جمع شده ازین روست که پیغمبر فرموده کسی که بکشد نفسی را با آنکه مقتول نفسی را
کشته باشد چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد و درین عبارت بغیر نفس حکم قتل
قاتل صریح است یعنی کشنده را باید کشت زیرا که این قصاص سبب حیات دیگران
خواهد بود و مراد ازین قتل قتل عمد است چه قتل بخطا را حکم دیگر فرموده چنانکه در مواضع دیگر
و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب و هر چه را موجب تقلیل عدد شود
در حکم قتل مقرر داشته مانند لواط که چون این عمل شنیع دایر شود که نسل از قطع جهت
و شناعت ... مردم پا رتبت راحت طلبی خود را از جهت کفالت عیال
و اطفال نخواهند داشت و عدم ازدواج سبب انقطاع نسل خواهد شد ازین روست
که پیغمبر جزای لاطی را قتل مقرر فرموده چه دوم سبب قطع نسل خود شده بمنزله
قتل نفس است و هم سبب اقدام دیگران بر قطع نسل شده و نیز ازین روست که
زانی محصنه را رجم مقرر داشت چه این عمل شنیع چون دایر شود همه کس در حق
اولاد خود مشتبه خواهد شد و از کفالت و تربیت اولاد خود داری خواهد کرد و اطفال بی
علاقه خواهد شد پس جمیع مردم شهر در وقع آن حق خواهند داشت ازین روست
که میفرماید همگی جمع شده او را سنگسار کنند و زنا یراسته باید که با اکمال موجب قتل
و تقلیل عدد خواهد شد نهی کامل فرموده مانند فتنه و فساد و تمامی دعویت و غیر ذلک

و اسباب خصومت اند و منجر بقتل میشود مقاتله آنجناب در غزوات و امر بجهاد
از قبیل این مصلحت بود و نفوس شریره را که اسباب قتل و فساد و عدم انتظام
کار مردم بودند دفع کرده چنانکه عبارت او فساد فی الارض دلالت میکند و
یک نفس را از برای ضرر و ضرورت این مصلحت قتل نفرموده چنانکه میفرماید و قاتلوا
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و قاتلوهم حتی
لا تکون فتنة و یکون الدین لله یعنی قتال کنید در راه دین خدا با آنکه جنگ میخواهند
با شما قتال کنند و از برای دفاع و ضرورت قتال کنید و خدا تعدی کنندگان را دوست
نمیدارد و تعدی کننده کسانی اند که قتال با ایشان از برای این مصلحت نباشد بلکه
بکشتن و اهانت ایشان فتنه کنند و نیز از برای این باشد که دین خدا ساری و جاری
شود نه از برای خصومت و اغراض شخصیه خود چنانکه آنحضرت خود از دیگران صدمه و
کمال اذیت و آزار دیده بود بعد از آنکه بمقام اقتدار رسید که قبول اسلام
کردند از ایشان گذشت و بمقام کمال احسان نیز با ایشان فرموده و نیز از برای حفظ
و تکثیر نفوس است که میفرماید و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً یعنی کسیکه سبب
زنده گانی نفسی شود مانند آن است که جمیع مردم را احیا کرده است و تفسیر این کلام
نیز مانند کلام معجز نظام سابق است و احیای نفس را بچندین وجه ارشاد فرموده

ارشاد فرموده منع ظلم و قتل و امر باطعام و انفاق بفقرا و بیماران
و پرستاری مریض و وجوب خمس و زکوة و حرمت رد سؤال مستعطی و تاکید در
ازدواج چنانکه بطریق امر از برای تشویق و ترغیب این امر فرموده تناکحوا
و تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط و ازدواج
زوجات متعدده را که در همهٔ ادیان شرقیه موجود بوده بچهار تن تحدید و معهود
بالطاعت و عدالت بین الازواج که اسباب خصومت نشود ساخته و موکول فرموده
چنانکه میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و ان
خفتم ان لا تعدلوا فواحدة و خود آنجناب از برای تالیف قلوب اصحاب
و از برای کثرت نفوس بسبب مواصلت ازدواج متعدده اختیار فرموده و چنان
در میان ایشان عدالت فرموده که در بیماری بستر آنجناب را بنوبت مقرره
ازدواج هر شب بحجرهٔ میبردند و حلال در ازدواج را که سبب احلال در
احیای نفوس است مانند زنا حرام فرموده زیرا که هر مولودی که از زنا متولد
شود پدر و برادر و خویش نخواهد داشت و از رابطهٔ نسبی کفالت و رعایت کسی
و تعلق خواهد شد و صاحب دیگر نخواهد داشت پس منحصر بیان مصالح آن
مصالح و مفاسد را نمیتوان ذکر کرد در عالم قتل ... خواهد شد اطلاق

جانی در نظام این عالم و عدم اطمینانات آن در تخریب این عالم چه قدر ضرر خلقت کالعدم
دارد پس پیغمبر خدای با جلوی حکم قدر قاید اطمینانات کامل را فرمود من قتل مظلوماً
فقد جعلنا لولیه سلطاناً یعنی کسیکه بکشد مظلوم را بتحقیق قرار دادیم از برای ولی
مقتول تسلط قدر قاید را هر کس بر قاتل مسلط خواهد بود اگر چه قاتل
امیر و مقتول فقیر باشد جزای این جرم را بر وضیع و شریف و امیر و فقیر یکسان قرار داده
مقرر داشت تا احدی جرأت نتواند بر [illegible] دادن اطمینان برای همه حاصل شود
و باید دانست که اگر در این حکم از کسی اغماض [illegible] چنانکه از بعضی قاتل
در حق تعزیر عفو و اغماض شود این اطمینان بهم خواهد خورد چه هر کس این گمان را
خواهد نمود [illegible] این حکم در حق من جاری نشود لهذا رتبه معروض میدارد
کلام پیغمبر خدای چنانکه فرموده و بر دانای متتبع در کلام آنحضرت نیز روشن است
دارای معانی متعدده بعضها فوق بعض است نه نحوی که [illegible] و مقاصد
در میان آن معانی باشد بلکه [illegible] کلام آن بزرگوار این است که از عالم
معنوی بلا واسطه فرموده کلام خود را در هر یک از این مراتب مصداق داده
و در حروف هر معنی نظر بهانکه است شامل [illegible] باشد معنی عالم است و در
بوتهای متعدده پنهان شده هر یک در معنی دیگر لطیف تر است لطیف آن معنی نیز

آن معنی نیز روشن است و بعضی از زوایای آنست که هر کس قدر دانش خود بهره بردارد معنوی
[illegible] همچو قرآن بعضی فوق بعض است خاص را از عام [illegible] در دست پس
دیگر را که از قرآن عنوان کرده بودیم یک معنی که ذکر شد فوق معنی منظور است پیغمبر
خدای در این کلام جمیع نوع انسان را در شان واحد شمرده و اشخاص را بمنزله
اعضای یک انسان کرده [illegible] و تفاوت مراتب اشخاص را بمنزله تفاوت
مراتب اعضا از اعالی تا ادانی نهاده و جمیع اشخاص را از برای انسان کل
مانند جمیع اعضا از برای شخص لازم دانسته چنانکه قطع اعضا سبب قتل نفس است
قتل اشخاص نیز سبب قتل انسان کل و جانی [illegible] انسان کل
[illegible] گناه عموم است بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران
بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی و از این کلام معجز نظام ارباب عقل را
دریافت معنای [illegible] جمیع عموم حکم واحد داشته و اشخاص را بمنزله اعضای
خود [illegible] چنانکه بقطع هر عضوی از خود رضا نمیدهد بقتل هر شخص راضی نشود و
اعضای خود را [illegible] حفظ نماید اگر در عضوی علت [illegible]
و اگر [illegible] قطع [illegible] لازم است [illegible] اما اطمینان مالی

است جمیع عموم مالها که بحق ملک شده اطمینان داشته باشند که احدی از روی
باطل در حبه و دیناری از آن تصرف نخواهد کرد چنانکه پیغمبر از روی نهی کامل معنوی
ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی از آن کسیکه اقرار بآیین [illegible]
آیین من این است که اموال شما را در میان شما است بباطل نخورید و این کلام
با این ایجاز و اختصار در دست جمیع آنچه را که متعلقند در طریقت عقلا در شریعت
انبیا تصرف در اموال را حرام دانسته نه از تصرف بعنف و دزدی [illegible]
و گران فروشی و قمار بازی و [illegible] و مشتبه کردن و غیر آنها همه را شامل
است و نهی آشکار از حرص و احتکار کردن جنس است بجهة گران فروختن نیز از این
کلام مستفاد میشود زیراکه این اموال که در میان ما است طریقه حق آنست که
همه از آن منتفع شویم اگر یک نفر صاحب کل جمیع جنسی را خریده انبار کند
و قیمت کرده [illegible] بفروشد بباطل خورده است و نیز اسراف و تبذیر در اموال
خود [illegible] زیرا که مالها که در میان ما است فرمود بباطل نخوریم اما معاینه عدم این اطمینان
بر عقلا روشن است که اگر مردم در ملک و مال خود اطمینان نداشته باشند در طلب [illegible]
رجوع روا نخواهند داشت و اسباب معیشت و اوضاع نظام عالم است مختل [illegible]
محتاج [illegible] منقرض [illegible] پس از آنکه [illegible]

مالی را که در طلب آن رنج برده از دست خواهند گرفت ابداً در مقام طلب آن
نخواهند رفت و در این بیان است جامع که تفصیل آن بر عقلا واضح است
و اما مصالح این اطمینان آنکه مردم در اکتساب و تهیه اسباب معیشت
و بدان محتاجند شایق و راغب شده در تهیه و تلطیف و تکمیل آن خواهند
کوشید و نظام عالم بر پای خواهد بود در زینت و بها و آرایش ممالک خواهد افزود
و این نیز روشن است که از مقام نقص تا کمال درجات عدیده است هر چه
اطمینان کاملتر بود لازم آن که عمارت این عالم و تمهید معاش بنی آدم بیشتر است
کاملتر و هر چه ناقص تر ناقص تر خواهد بود پس از اطمینان کامل چون انسان آزادی
دریافت آن بهره عمارت این کره و سهولت معاش در آن بکمال رسد
و دنیا عالم نمونه از بهشت شود پس از عدم اطمینان کامل چون استبدادی
پدید گشته این عالم بالمره خراب و نسل بنی آدم منقرض خواهد شد و ما بین
کمال و نقص اطمینان درجات است که بآن درجه خرابی و آبادی این عالم
و صعوبت و سهولت معاش بنی آدم منوط و مربوط است و ما بچشم مشاهده
میکنیم در هر مملکتی که این اطمینان کاملتر است آن مملکت روز بروز آبادی
در عمارت و حرف و صنایع بیشتر و معیشت سهل تر است و بالعکس در هر

مملکت که این اطمینان کمتر خواهد بود و معاش آن صعبتر و حرف و صنایع
آن کمتر است و در یک مملکت نیز در هر طایفه این اطمینان بیشتر لوازم آن
بیشتر است و در هر طایفه که کمتر خواهد بود در مملکت ایران با آنکه اعدل
ممالک روی زمین است و سهولت معاش آن از طبیعت مملکت است بجهت
نقصان این اطمینان آن ترقی که در ممالک صعب المعاش است حاصل
نکرده‌اند و بعضی از طوایف آن عمارت نساخت و تا زنجیر نگرده‌اند بنشر
ولایت ادوار و وکلا و اعراب و غیرها هیچ صاحب خانه و باغ و اسباب
و صنایع نشده و زر اکثر قیمت زیاده از یک قسمت زمین این مملکت معمور
نیست و بی شبهه این اطمینان در جمیع مواضع و مواقع آثار قویتر دارد مثلاً
لشکری که بجنگ میرود اگر اعتماد و اعتقاد آن داشته باشد که از فتح هر غنیمت بدست
آورده‌اند از آن خود میکنند بهوای آن غنیمت دل بر غلبه نهاده در فتح خواهند کوشید چنانکه
بعضی از طوایف با نه معمول است که غیرها با این اطمینان بر جنگ می‌انگیزند
و اگر بعکس این شد عکس آن ظهور خواهد پیوست و این از قانون جناب
پیغمبر است که در اغتنام باقی مانده قانون آن بزرگوار این بود که هر چه در
جنگ بدست میآورند از آن خود باشد زیرا که بقوت بازوی

بازوی خود یافته است و پس از فتح هر غنیمت که از احمال و اثقال لشکر شکسته
بدست آید همه لشکر در آن حق دارند زیرا که پس از فتح مبارزت با لکار زرق(؟) بعد
پس ضعفای لشکر باشند و قوی باشد و است از غنیمت بهره رد دارند و فرقی کار از
اصحاب عرض کرده بار رسول الله قوای لشکر را مانند ضعفای لشکر از غنیمت قسمت
میدهی فرموده هل تنصرون الا بضعفائکم یعنی آیا شما را جز بضعفای خود نصرتی هست چون
این کلام در دل آن معترض اثر کرده بگریه درافتاده معذرت خواست و همچنین
این قانون و رعایت شاید مؤثر در امور فتح و نصرت با لشکر او همراه بوده
پس از آن تا خمس از غنایم را برای رضای لشکر بجهت فقرا و ضعفا و افراز فرموده در
بیت المال جمع میفرمود و مستحقین میرسانید لشکر آنحضرت ممالک روم و آفریقیه
و ایران و ترکستان را بتصرف آورده و همیشه معدودی قلیل بودند و بر لشکرهای
بزرگ غالب میشدند خالد بن ولید با جز ده هزار نفر مأمور بفتح روم شده بود
لشکر قیصر در هر بار صد هزار نفر بود غلبه کرده آن ممالک را مفتوح نموده و همچنین
لشکری که بمملکت مأمور کرده بود با فتح و نصرت همعنان بودند پوشیده نماند
نگارنده سبب فتح را منحصر در اطمینان قرار نمیدهم بلکه اسباب دیگر هم هست
جمع آن اسباب را پیغمبر خدا بقوت عقل دریافته فرموده و بکار میبرد اگرچه

این اوراق گنجایش تفصیل نگاری نیست ولی اختصار را در مقام تحقیق لازم افتاده
هر لشکری را بجنگ مأمور میفرمود چند چیز است که سبب فتح خواهد شد و بعکس آن
سبب شکست اول آنکه آحاد و افراد لشکر شجعه هر یک دل بر جنگ نهاده
و ثبات قدم بورزند و دیگر بجهت چیزی متغیر نشود یکی آنکه رضای خدا را در آن دیده
کشتن و کشته شدن را سبب دخول بهشت دانند یکی از ایشان خود بخوی دلخوش
باشند که ارادت محبت با دشمن دور دفع کنند بانه کسی دشمن خود را دفع نمودیم
دیگر آنکه در مملکت چنان صنعت و ثروت و عدل شاری و جاری باشد که مردم
آن از آسایش و راحت و تعیش و لذت و رفع ظلم و مکرمات دیگر تمام
اهل مملکت را شامل شود با هر تن با دشاه را با پادشاه خود و مملکت را مملکت خود دانسته دشمن
پادشاه خود و مملکت خود را بغرض شخصی خود دفع نمایند و دیگر آنکه بر ایشان معلوم باشد که از فتح
هر غنیمت بدست آید اکثار بر وفق عدل و انصاف از روی قانون تقسیم کنند شد و یکی
آنکه بدانند که از هر تن شجاعتی روی دهد بر عزت و منصب و اعتبار او خواهد افزود
بر در لشکری که مردم مختلفه هر یک بیکی از این وجوه که مذکور شد خاطر او در دل بر جنگ
نهند و در طوایف بر رتبت جز طلب مال مقصودی نیست لوازم تهیه آذوقه و
علوفه لشکر اتمام موجودی و تکمیل اسباب و آلت حرب و مقاومت از نهادن مقابل

اتباع در مقابل اسلحه دشمن یعنی در جایی که دشمن با ترتیب و تفنگ بجنگ اقدام میکند
با تیر و کمان مقابل او روند که در آن نقصان زیاد رود چهارم آن است که صاحب منصبان
لشکر آداب جنگ را بدانند و صاحب علم و جنگ دیده و کار آزموده و
قوی دل باشند پنجم مهربانی و دلجویی و بازپرسی نمودن لشکریان آحاد و افراد لشکر را
ششم مؤاخذه رئیس لشکر است از فراریان و مقصرین در جنگ و جمع این
وجوه را مع شیء زائد پیغمبر خدا بکار میبرد و خویشتن در آداب جنگ چنان مهارت
داشت که هر جا لشکر کشید خود محل جنگ را ملاحظه فرموده و آداب جنگ را تعلیم
میفرمود چنانکه در هیچ جا شکست از برای لشکر آنحضرت واقع نشد مگر در غزوه
احد که با شکر قریش اتفاق افتاد و آن نیز چنان بود که محل جنگ در خارج مدینه
بود حضرت لشکر خود را در محلی از دشت که روی بمدینه و پشت بکوه احد داشت نشاند
و جبل عینین که در سمت یسار بود شکافی داشت که مشرف بر لشکرگاه حضرت بود
و بیم آن بود که در هنگام حرب فوجی از لشکر دشمن از آن شکاف بر ایشان تاختن
کند پس عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور فرمود که در سر آن شکاف
دنباله لشکر را حفظ کنند و فرموده اگر لشکر دشمن شکسته شود هم از محل خود حرکت
ننمایند هر چه غنیمت این لشکر قسمت شود را در فرزند خواهم کرد و در این باب کمال تأکید

و تا کیه را فرمود خالد بن ولید که یکی از شجاعان قریش و در آداب جنگ ماهر بود
چون نظر کرد دانست که اگر در خیر جنگ از آن شکاف با فوجی بر آن لشکر
تاختن کند صورت فتح در دست نمیآید خواهد دید پس فوجی از سواران
دلیر برداشته در کمین آن کمین بود و از بیم تیراندازان راه پیش آمدن نداشت
درین هنگام لشکر قریش از شجاعت و دلیری و صدمت شمشیر جناب امیر المؤمنین
علی علیه السلام دست یاری اصحاب آنحضرت شکسته شد و لشکر در دنبال ایشان
باخذ غنیمت و اسیر مشغول شدند تیراندازان که این حال را مشاهده کردند
هوای غنیمت عنان اختیار از دست ایشان ربوده در عقب لشکر شکسته روان
شدند هر چه عبد الله جبیر فریاد برکشید و وصیت پیغمبر را بخاطر ایشان آورد
نشنیدند خالد بن ولید در انتهاز فرصت بود بر عبد الله جبیر با چند نفر که با او بود
با هشت تن از یاران او مقتول ساخت و با سواران خود بر آن لشکر غافل
چون سیلاب که از فراز به نشیب آید بریخت لشکر قریش نیز قوی دل
شده عود نمودند و باد و همه شکست شده جمعی کثیر از بزرگان اصحاب را بدرجه
شهادت رسانیدند درین هنگام یکی از شیاطین قریش را به پری که خاطر نشسته
فریاد برکشید که محمد کشته شد لشکر آنحضرت ازین آواز دل از دست دادند

از دست داده راه گریز پیش گرفتند در خدمت پیغمبر جز جناب امیر المؤمنین علی
و دو تن دیگر کسی نماند و جناب پیغمبر صلعم از غایت خشم با رنگ افروخته
چون کوه آتش برقرار ماند لشکر قریش قریب ده بار از برای قتل آنحضرت
حمله آوردند و در هر بار جناب امیر المؤمنین ع برایشان حمله کرده یک و تن از ایشان را
میکشت و باقی از صدمت شمشیر رو بفرار میکردند تا بعد از آنکه میدان جنگ
خالی شد مراجعت فرمودند پس ازین فتح بوده آنحضرت خالد بن ولید را
بعد از اسلام بواسطه این جلادت و آداب جنگ دانی از بعضی
از سرداران سردار فرمود آنحضرت بواسطه هنر رتبه برتری میداد
و غرض کشور را با مردم از خوبی که بود بعد ازین حکایات معلوم شده لشکر
پیغمبر را با خدای برتری و محبت پیغمبر دست از رغبات دیگر اطفیان با جان
بی اختیار که بوده بر جمع ملاحظات غالب آید و آیات و احادیث
پیغمبر خدای در نهی اختلال این اطفیان بکبر است و مستغفر از زاده بعضی از آن ایشان
و در جمله فرموده آن بزرگوار از برای حصول این اطفال حر است و اگر
برای استرقاق معین فرمود و آن قطع است یعنی بر ایشان دست مقرر فرموده ا
و هر کس از ایشان که جنحی بزرگ دست دولا قطع شده تا دست تصرف معدوم از ایشان گردد

کوتاه نمود و این حکم را در حق همه کس که سارق باشد مقرر فرموده است تا در حق احدی عفو
و اغماض نشود فصل ششم در بیان رکن ششم و آن اختیار است یعنی آزادی
در برای بنی نوع انسان و مصالح وجود این اختیار و مفاسد عدم آن و بیان
پیغمبر خدای در استقرار این اختیار بر دانشمندان مخفی نیست روشن است که
جمیع صفات حسنه در بندگان پرتوی از صفات خداوند است و حضرت پروردگار
جلت عظمته میخواهد بندگان او متصف بصفات او باشند و در افعال حسنه
بآنحضرت اقتدا نمایند و چون بنظر تحقیق ملاحظه میکنیم میبینیم که خداوند ما را در
افعال خود مختار خلق فرموده و دست فعال ما از ما صادر میتواند شد حتی افعال ذمیمه
و قبیحه بر آن قدرت داریم ولی عقل را از اندرون و انبیا و عقلا را از
بیرون بر ما گماشته که نصایح و مواعظ ما را از افعال ذمیمه منع فرمایند و اگر کسی در
از شخص بقدری ممنوع که و بسبب اختلال در نظم عالم شود صاحبان هوش و پادشاهان
عادل مأمورند که بنوعی که مقرر است سیاست فرمایند که فرموده الملک یبقی
بالکفر و لا یبقی بالظلم و ما را در افعال شخص خود مجبور نساخت تا افعال حسنه ما
مستلزم اجر و جزا شود و از افعال ذمیمه بحکم منع نفرموده از آن روی که مجبوس و محبوس
و مغلول باشند بندگان را مانع فضل و احسان خود دید پس بندگان خود را آزاد

آزاد فرمود زیرا که در آزادی فواید بود که لگفا زنده بعضی از آن را در اختیارات شخصیه
ضروریه که نگاشته میشود ذکر خواهد کرد و پیغمبر خدای نیز که متخلق باخلاق الله و متأسی
بحضرت پروردگار بود رسم آزادی را چنان رعایت فرموده که اشخاص را اگر
بلزوم شرعیه بعنوان بیع و غیره در قید رقیت در آید آزاد کردن ایشان را
بزرگترین ثواب قرار داد و طرق متعدده و اسباب آزادی برای ایشان فراهم
آورد اولاً مطلق بنده آزاد کردن را ثواب عظیم شمرد ثانیاً در بلای کفارات
بسیاری از گناهان آزاد کردن بنده را واجب قرار داد حتی از برای شکستن روزه
روزه رمضان فک رقبه را که آزاد کردن بنده است واجب شمرد پس از آن تا
هر مملکت و هر خانه مقتدر ریاستی که دارند لازم است که زیردستان خود را که بندگان خداوند هستند
آزاد نمایند و این آزادی که مقصود ماست عبارت از اختیار است و اختیاری که منظور ماست
اختیار ممدوح است نه اختیار مذموم زیرا که اختیار مذموم موجب اختلال در افعال
پیغمبر است و بنای نظام عالم بر هیأت قانون است که مانع مقصود ماست و اختیار ممدوح
بر شش نوع است اول اختیار در نفس یعنی هر نفسی اختیار بدن خود را داشته و در
هر جایی که در سکنی خواهد نماید چنانکه پیغمبر خدا در نامه ای که اش منقول است علی
امر الهم و انفسهم تا اگر از مکان خود بجایی دیگر رفته در تو مجبور نیاز در کلات دیگران آزاد

لذا بر دزد هستی که در قوه دولت مانع نشود که در حق خود یا در حق دیگری کند پس باید
نوکری و غیر آن و مادامی که خلاف قانون از دزدی و زیر دستی کسی مأمور جنس باید
بنا شده و اختیار شخص خود را داشته باشد دوم اختیار زبان است یعنی شخص اگر خلاف قانون
در حق خود یا در دل نوعی خود بد بیند بتواند بگوید و در خدمت دولت یا ملت خود بتواند اجمالات
یا شکایت نماید و نیز بتواند آنچه مخالف قانون است در برای خیر ابنای جنس خود و از آن
نوعی خود بگوید و آنچه مخالف است نهی کند و نهی در شریعت و قانون پیغمبر خدای عبارت
از امر بمعروف و نهی از منکر است که آنحضرت بر هر مکلف واجب فرموده و در قرآن
شریف میفرماید وأمروا بالمعروف وانهوا عن المنکر سوم اختیار قلم است و آن نیز باید
مانند اختیار زبان ثمر مصالح این اختیار زیاد است آن است که قانون نظم جاری
شود و اگر معتدی بخواهد خلاف قانون کند از اندیشه و خوف آنکه خواهند کشف و جواب
نوشت اقدام بر خلاف نخواهد کرد و مفاسد عدم این اختیار وقوع عکس مطلب است چنانکه
مشاهده میکنیم چهارم اختیار خیال است یعنی هر شخص اختیار خیال خود بود و از شرح خدا بگوید بعضی
خدای میفرماید تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة در هر امری که هست کسی متعرض او نشود
خیالات او اگر موافق قانون نظام عالم است فبها المراد و اگر نیست مادامی که بفعلیت
نیامده مورد بحث نباشد و در این معنی پیغمبر خدای در قرآن میفرماید و لا یؤاخذکم بما عقدتم

بما عقدتم قلوبکم الایمان میفرماید لا اکراه فی الدین و فرمود خیال حسنه را مادامیکه بحیز
عمل نیامده و خیال سیئه را مادامی که بفعلیت نیامده هیچ نمی نویسند و فرموده ما مأموریم
به حکم کنیم بظاهر و مأمور نیستیم به حکم کنیم بباطن ثمر مصالح این اختیار آنکه مردم
در خیالات خود محبوس نخواهند ماند خیال خود را در هر طریق جولان میدهند اگر
مطلب دینی است تا بحد عقل دریافت خواهند نمود و آنچه از این طریق دریافت
شود کاشف نقش و انجام ثابت خواهند ماند اگر مطالب دنیوی است بجولان خیال
مطالب دقیق دریافت خواهند کرد و مفاسد عدم این اختیار محو مقصود است
و نیز نتوانند شد که کسی از روی غرض اسناد خیال فاسدی بدیگری بدهد و در معرض
مواخذه در آورد پنجم اختیار کسب است یعنی شخص بهر کسبی که طبع او مایل باشد اختیار
داشته و مورد منع و تعدی نشود مصالح این اختیار آن است که فعال انسان
تابع اراده نفس ناطقه است و اراده نفس ناطقه لا محاله تابع شوق و رغبت است پس فعل انسان
پس در هر چه شوق و رغبت بیشتر قوت اراده آن بیشتر و فعل او قویتر
و مفاسد عدم آن در عکس مذکور است و نیز مفسده بزرگ آن است که بعضی
از اشخاص در اغلب بعضی جهات فقیر و ذلیل میشوند اگر منع و تعدی نباشد
میتوانند کسبی بکنند یا نوکری مردم قدر ضرورت خود و عیال خود کسب

معیشت کنند و در صورت منع و تعدی بگدائی و بینوائی و بیکاری و بیعاری
عمر خود را بپایان میبرند و کار نظام عالم هم بی اساس است چنانکه می بینیم و پیغمبر خدای در
ترغیب و تشویق این اختیار فرموده الکاسب حبیب الله یعنی هر کس کسب کند و از آن
ممر کسب معیشت خود کند و کار دیگران بپاید حبیب خدا است و نیز میفرماید طلب الحلال
فریضة علی کل مسلم و مسلمة و فرموده العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال
چنانکه جمیع انبیا معیشت خود را از کسب دست خود حاصل میکردند و جناب ادم علیه السلام
مزارعی از برای یهودی میکرد و اجرت میگرفت و قوت عیال خود میفرمود از
برای آنکه بوده مردم در وقت ضرورت این نوع از اکتساب معیشت را از جهت
ننگ و عار ندانند ششم اختیار جماعت است یعنی مردم اختیار را آزاد داشته باشند
از برای هر نفعی باشد و رسیدن در امور یا انجام اموری که خیر و نفع ملت و مملکت است
یا دفع شری در حق جمع شوند مصالح این جماعت فوق حد بیان است ولی نگارنده
بقدر میسور با اجتناب از اطناب مختصری می نگارد و باید دانست که آفتاب وحدت بر تمام ممالک
جمع ذرات عالم تافته است و هر دو تا مساوات و عدالت را وحدت لازم است طبیعی
در طبیعت ثابت و محکم است و آنچه صناعی است در این است که موقوف به تحقیق
جماعت است پس از تحقیق جماعت ثمر در نفع است پس از ثمر در نفعت ظهور محبت است

محبت است و محبت هر چه روی کمال نهد و جهت نزدیک شود و هر چه بو جهت نزدیکتر
برود جهت نقص و جهت از قوت و شوکت و غنا و فرد بها و نمایش و ارادت
و زیب و زینت و راحت و لذت و علو و از کرامات روحانی و جسمانی
بیشتر است نگارنده بهمین قدر اختصار نماید چه از شرح آن عجز دارد و در این مقام
مطلب مشکل است زیرا که نگارنده قصد در اشکال که باشد چه نگارنده کار
کتب را که در لغات و معنی آن تعقید است و سبب دعوی بعضی اشکال در عبارت آن
ادعای فضل داشته و بعضی از عهده بیان مطلب نتوانسته برآیند دانسته نگارنده
ازین اجمال بیرون است خلاصه عقل در شرحش چو خر در گل بخفت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت   پس نعبت من و داستان را با سیاق عبارت
این اوراق که همه کس بتواند چیزی فهمید رعایت کرده میگویم بر هر ممیزی فواید و مصالح
این جماعت بدیهی است که جماعت هم سبب الفت و محبت مردم با یکدیگر است
و هم عقول از مشورت یکدیگر قوت میگیرند و طریق احسن را در امور بدست
میآورند و هم امور بدستیاری جماعت فیصل پذیر است و عقلا که غرض و علل
دارند اگر اشخاص را اختیار جماعت داده و بنظام مملکت مأمور دارند بعقیده من
خیراندیش مملکت مرده را میتوانند زنده کرد چنانکه در بعضی ممالک کرده اند و پیغمبر خدای

در فضیلت جماعت مبالغه از حد گذرانیده چنانکه فرموده لا خیر الا فی الجماعة
یعنی نیست خیر مگر در جماعت و ید الله مع الجماعة یعنی دست خدا با جماعت است
شخص عاقل متأمل چون در نکات این دو عبارت غور کند فضیلت جماعت را
دریافت خواهد کرد و از برای ترغیب بجماعت نماز بجماعت را در هر روز
و هر شب سنت مؤکده فرموده و فرموده که هر رکعت با جماعت ثواب هفتاد و
رکعت فرادا دارد و از برای تحقق جماعت نماز جمعه را واجب قرار داده
که اگر بسبب مشغله یک لحظه ترک مستحب کنند ترک واجب نتوانند کرد
و دقتاً در هر هفته یکبار از منافع جماعت بهره ور شوند و از برای اجتماع
اهل شهر و قرای اطراف نماز عیدین را در سالی دو بار در بیرون شهر
مقرر داشته که اهل روستا و شهر جمع شوند و شناسایان بجهة الفت گشته
و بیگانگان را از ملاقات یکدیگر اسباب الفت و محبت بهم رسد و اهالی
شهرها را در مدت عمر یکبار در موضعی باسبب اجتماع مقرر فرموده آن مکه
معظمه و مشرف است که شرح از برای تسهیل این امر موقوف باستطاعت
داشته تکلیفی دارد نباید در وجوب حج مصالح دیگر نیست که در خلقت
بتکمیل نفس دارد و تکاثر در باب تکمیل نفس میان خود چنانکه این بزرگوار

آن بزرگوار در جمیع امور و موارد جماعت را بشورهای خاطر و موجب حسن در مقام
مشورت با آنکه خود عقل کل بود با مشورت اصحاب برامری اقدام
میفرمود تا اولا دست امر با اطلاع و رضای جماعت شود و از روی اطلاع
و رغبت اقدام کرده شود ثانیا بی اطلاع نباشند تا دلشکسته اعتراض کنند
و ثالث قلوب انتظارگاه خداوند است ممکن بود از لطف خود در اندیشه ایشان
چیزها چه تجربه بوده باشند و اگر رای اصحاب را مطابق رای قوم
خود میدید بود که محض حفظ جماعت قرار را برای اصحاب میداد
چنانکه در غزوه احد لشکر قریش بجانب مدینه روی کردند آنحضرت را رای
این بود از مدینه بیرون نرود اصحاب بملاحظات اجتماع عرض کردند اگر
این رای بفرمان خداست مطیعیم و اگر بمیل خود اراده اتفاق عقول و آرای
ما نظری داریم در خروج از مدینه و استقبال این لشکر است آنحضرت
با آنکه یقین در این داشت و این رای را میدانست تکلیف برای جماعت را از دست
نداشت و جنبه را جماعت داده با کراه از مدینه بیرون رفت و آن
واقع شد پس عاقل متأمل بیقین خواهد دانست که این جنبه را درست است که از
برای نفس انسان تا نه بسته ضرورت است از برای بیان آن فصل ثالث

در بیان رکن ثالث و آن مساوات است یعنی برابری در بنی نوع انسان و مساوات
بر دو نوع است یکی مساوات در نفوس یکی مساوات در حقوق و حدود اما مساوات
در نفوس یعنی است که جمیع مردم از فقیر و غنی و عزیز و ذلیل همه فرزندان آدم و برادر
یکدیگرند و در مرتبه واحده هستند و برای ازدیاد محبت و الفت با یکدیگر در مرتبه واحده
حرکت کرده اغنیا و اعزه را جایز نیست که بغرور مال و عزت در مرتبه اعلای
بر فقرا و ضعفا تکبر و تفاخر ورزند چه در نظر ارباب بصیرت مخفی نیست که این امور اعتباریه را
هیچ اعتباری نیست در اندک زمانی چندین بار از غنی و عزیز فقیر و ذلیل شده و بالعکس
و قباحت افتخار به نسب بیشتر از افتخار بمال است زیرا که در آن مفتخر بمال و جاه
خود است و در این مفتخر بمال و جاه دیگری و مساوات با نفس معنی اخص اوست اگرچه
از باب تهذیب اخلاق است ولی حقیقتا مدخلیت تامه در سیاست مدن دارد و فواید
و منافع آن این است که سبب جذب قلوب و الفت و محبت است و محبت سبب ظهور جمعیت
خواهد بود که مقصد اعلای است و انقطاع مردم از یکدیگر و نظام و قوام عالم از دست رفته نقض
آن این است تکبر که سبب نفرت و عداوت و عدم انقطاع مردم از یکدیگر و مورث
تخریب این عالم و تضییع بنی آدم است پیغمبر خدا بعد از فتح مکه و اطاعت قریش امر
بر آنچه از اول کلامی که فرمود این بود ای جماعت قریش اول خواهش من بغرض خدا از شما

خدای از شما این است که تفاخر جاهلیت را از خود سلب کنید بمال و عشیرت و نسب
بر یکدیگر تفوق نجویید چه فقرا و ضعفا خود پاس حشمت اغنیا و اقویا را دارند دیگر
بر ایشان تکبر کردن ظلم است و خود آنجناب چنان با خلق خدا مساوات
میفرمود که در سواری هرکس پیاده را در رکاب ملکه است اگر مرکوب او بحمل او
متحمل بود و الا بترک سواری خود فرمان میداد و بعد از طی اندک مسافتی میفرمود برای چه اول
بیش از این ستم است من تا تو بنوبت سوار میشویم خود پیاده شده و همچنان او را
سوار میفرمود پس از طی مسافتی خود سوار میشد و عقب این بود که کسی را با خود ردیف
کند و احتمال تکبر در او نبود غالباً فضل بن عباس پسر عم خود را طفل
کوچک و زن بود ردیف خود میفرمود گاهی با خر سوار دون مساوات میفرمود
بر حمار برهنه سوار میشد که ایشان دلشکسته نباشند اعقب بروی خاک نشستی
در حجره آنحضرت یک حصیری بود اگر کسی بر آنحضرت وارد میشد او را بر حصیر
نشانیده خود بروی خاک می‌نشست و اگر در صحرا مهمان تازه برای او وارد میشد
عبای خود را در زیر او می‌گسترد و خود بروی خاک می‌نشست چنانکه شیما دختر حلیمه
که خواهر رضاعی آنحضرت بود در حنین اسیر شده او را خدمت آوردند
حضرت در حضور جمیع اعیان و اشراف عبای خود را گسترده او را بر عبا نشاند

و خود بر خاک نشسته مشغول دلجوئی و مهربانی او شده اکثر اوقات با فقرا و مساکین
و ارباب حاجت طعام میخورد و چون بجمال حشمت از کوچه عبور میکرد اگر فقیری در کنار
کوچه نشسته غذا میخورد آنجناب را تکلیف میکرد بی عذر پیاده شده تا نان در پهلوی
او می نشست و با او چند لقمه تناول میفرمود و چنین بر عدم مساوات تحکم و استکبار
از اوقات فقرا و اولاد ایتام را مهمان میکرد و خود با آنان با کلفت مهمانانه
دقایق بر فقر و دلجوئی میکرد با اینهمه خاکساری غربت و هیبتش در چشمها
و دلها بیشتر از جمیع پادشاهان بود بنیامیر مؤمنان انا و علی ابوا هذه الامة
یعنی من و علی پدر این امتیم و میفرمود زنان من از امهات مؤمنین اند چنانکه
پدر اولاد خود را دارد و پدر از ضرر منع میکند و بخیر میرساند او را
کفالت و تربیت میکند من در حق این امت چنانم چه این قوم اعضای قوی
منند چنانکه اعضای خود را حفظ میکنم و نگاه میدارم این قوم را نیز چنانم و مولوی
میفرماید کفت پیغمبر شاه رادی جهان چون پدر هستم شفیق و مهربان
زان سبب که جمله اعضای منید جزو را از کل چرا بر میکنید جزو از کل قطع
شد بیکار شد عضو از تن قطع شد مردار شد و جمیع امت خود را برادر روحانی
ام و فرمود و از برادری احکام و تعهد عقد اخوت و موافقت مقرر داشت

مقرر داشت و فرمود مؤمن با برادران دینی خود عقد اخوت ببندند خواه کتاب
جناب امیرالمؤمنین که عقد مواخات بست و در فضیلت مواخات از ائمه اخبار
احادیث بسیار است اما مساوات در حقوق و حدود دلیل است که اشخاص در جنایت
دین و آیین که عبارت از این قانون پیغمبر است و عبارت دیگر همه سکنه ازلی
در نظام عالم است مستحق اجر و جزای مثوبت و در بلای سیئه عقوبت و همه اجر و جزا
مقرر فرموده و همچنین از مخالفت دین و آیین مستوجب زجر و کیفر گناه شده و از ارای
هر تقصیر و مخالفتی حدی از زجر و سزا و تعزیر و تنبیه معین فرموده چنانکه این اجر و جزا
و این زجر و سزا که مقرر داشت در حق جمیع اشخاص از اعلی و ادنی و عالم و عامی
و امیر و فقیر مساوات است نه آنکه بملاحظت و اغماض زجر و سزا را در حق
اعزه و اغنیا بعفو و اغماض گذشته و اجر و جزا را در حق اذله و فقرا کسر و نقصان داده
چنانچه رفتار پیغمبر و خلفای آنحضرت این بود و هر کس رجوع با خبار ایشان کند
دانسته است محتاج شرح و بیان نیست و مصالح این مساوات و مفاسد عدم
آن نیز از اشیاء قبیحه عادت که گذشت روشن است احتیاج بتکرار نیست و مساوات
معنی دیگر است که علم بر آن و عمل در آن مبرا از اشیاء و دو ولیا مخصوص عقلا
و نگاه ... بمعنی اشاره نموده اما لفظ مساوات از روی دلالت ... است

عبارت از توسط من الافراط و التفریط و حاکی معنی وحدت است چنانکه تعلق مساوات
با عتبار معنی وحدت ممتنع است چه کفتین میزان چون در وزن برابر شود وحدت
وزن آن هر دو ظاهر گردد و چنانکه در فضائل فضیلت وحدت مرتبه اقصی و درجه
اعلی از کمالات و مدارج شرف و کمال مخصوص و ممتاز است و در میان اعداد اربعه
اول و واحد حقیقی ذات در جمیع موجودات است فیضان انوار وجود از علت
اولی که موجود مطلق است در تمامی موجودات همچنان در نفس نیز هیچ شی بغیر از نسبت
مساوات نیست که مظهر وحدت است و این نسبت را موجز بین مبرا از علم تعریف و افراط
و تفریط در هر شیئی و علم بملکه عدالت توسط من الافراط و التفریط است جاری میخواهد
نمود باین سبب نظام عالم و تمهید معاش و تکمیل معاش بنی آدم شد پس مساوات را که عمده است
دانسته و گذشته از اعتدال جوهر و این نسبت را ناموس الهی ... پیغمبر
میفرماید والسماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان و اقیموا الوزن بالقسط و لا
تخسروا المیزان محقق از نکات و برکات این آیه شریفه که تنها خواهند برد عوام
در ترازوی تعالی لا ... از ارسطاطالیس حکیم میگوید عادل اول خداوند است
که در حقیقت جمیع اشیاء میزان مساوات نهاد و عدل خود را بکار فرموده و عادل
ثانی صاحب ناموس الهی و عادل ثالث دینار است که خداوند از دولا ... معنی

عدل بغیر مساوات در میان دو شی قرار یافته چنانکه اگر چیزی را که زیاده دارد بجانب
نقصان ... آن افزونی را که افراط است بآن که تفریط است بدهد مساوات در میان
پس بمقداری از دینار رکن را با فزونی مساوات میدهد تا وحدت در قیمت آن
حاصل شود و معنی عدالت ظاهر گردد و همچنین نقص کمال نفس و جوارح خدمت که
بمقداری از دینار ره با خدمت او مساوات دارد و رضی خواهد شد صاحب ناموس
اعظم ... این ... تصریح میفرماید و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم
الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس که احتیاج بابراز
در این است ... و واسطه عدل و مساوات ... مختلف است فصل رابع در بیان
رکن رابع و آن مسیاست فاضله است ... نوع ... دایره داشته جمیع
عموم مملکت ... صفحه ... ظاهر است و بعضی از مردم
با ... دانش ... بعضی مردم
بهوش و دانش ... و بعضی ...
بتجربه ... دیده ... رفیعه ... و امیر ...
و ... تقصیری ... بعضی مردم ... و ...
دکار ... تقصیری ... هر چه ... مقام ...

حق آنهاست اقبال با کمال عزت میکنند و عشقهای هنر و فضل الان است
جمیع این امور را البته بجا آورند تعالی الله عما یقول الظالمون و جمیع اینها را
کوکب طالع دانسته بموثرات علویه منسوب نمایند و جمیع را شنیده‌ام که
اتفاق است و همچنین در عقیده خود ثابت نیستند بلکه این مسئله را لابد نموده و
در فکرت و حیرت هستند و همچنین مردم مملکت ما نیز در این مسئله و ضمیر حیران شده
مملکت ما با اینکه اعتدال جمیع ممالک و بهشت المعمور است و مسقط خیر است و مردم مملکت
ما بالطبع اعتدال مزاج زیرک اذهان و ذی الاشغال هستند و در تحمل زحمات بی اندازه
تر و از همه زیادتر است که این مملکت را از نور آبادی و سهولت در معاش و در جمیع
مهمات محتاج مملکت خارج از خود شده و مردم مملکت با هنر و در شفقت و همت مشهور
جمیع را شنیده که این امور از جانب خداوند است و چنان مصلحت دانسته و عقول
ما را در حافظه بر مصالح خداوندی نیست جمیع را شنیده که خداوند چون از جهت
اسلام نظر رحمت با ما دارد دنیا را به بخت نوکران و جهت کافر قرار داده مملکت ما را
بر ما زندان کرده است که در آخرت بهشت که هست از ما باشد بعضی گفته‌اند که مملکت جمیع
بجهت آنکه خسرو پرویز نامه آنحضرت را درید به این مملکت عجم نفرین فرمود و مملکت
که رشته کفا رو کرد از بیم بلا از جنود ... در دست دارد حل این مسائل

این مسائل در کمال سهولت است و بر واضح است که خداوند مهربان و پیغمبر او
و موثرات علویه در این جهان و آن جهان جز خیر و رحمت و آسایش و تربیت
از برای ما چیزی نمیخواهند در حدیث پیغمبر گفته شده وقتی یکی از اصحاب پیغمبر بیمار شده بود
آنحضرت به بالین او رفته او را مریض صعب و بر زحمت مبتلا دیده از او دریافت حقیقت
رنجوری پرسیده عرض کرد که چیزی را عیب نمیدانم جز اینکه در این ایام تضرع
در خداوند مسئلت میکردم و میر از خوف جهنم بی آرام مرا با امراض و زحمات این
دنیا مبتلا کن که کفاره گناهان من شده از زحمت آن جهان در امان باشم
پیغمبر خدای تبسم فرموده فرمودند ای بنده همت و سعی خدای خود را با این پایه دیدی
اگر در این جهان به تو احسان کند از احسان آن جهان مضایقه فرماید چرا عرض
نمیکردی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
لکن بنده عرض میکند جواب این مسائل لانسلم در این دو کلمه است امتیاز فضل
و قانون هنر است و رعایت نکنند قصور و تقصیر در این امر جز از جانب
نیست هر چه هست از قانون تعظیم بی ادراک ماست پس برای مطلق مردم
تا هنر از اتمام این فصل حقیقت عرض کنم بنده بر سر چیزی روشن تر از امتیاز
فضل یعنی امتیاز هر کس بلاواسطه فضل یعنی افزونی از دیگران و این افزونی یا در علم

و یا در عمل علم و عمل بشر یا در ابدان است یا در ادیان پس هر کس که از این جهات
فضل و فزونی دارد بر فضل او باید امتیاز داده شود چنانکه پیغمبر خدای در قرآن فرمود
ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی این است و جز این نیست که عزیزترین شما نزد خداوند
پرهیزکارتر شماست و مراد آنحضرت از پرهیزکار کسی است که بقانون دو
در علم ابدان و ادیان عمل کند پس هر کس متابعت قانون را در بیشتر میکند امتیاز
از دیگران بیشتر باید و دور از عزیزتر میباشد و بر عزت و اعتبار او میافزاید مثلا
اگر در جنگ بهادر که در جهاد دلیرتر و با دانش تر حرکت میکند و در دار
فوجی میفرستد و اگر کسی با کمال خلوص اگرچه بمعرفت در جنگ حاضر نشده و بود کرد
و در جنگ حاضر بود از او تفضیل نهاده و امتیاز داده چنانکه در قرآن میفرماید
فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة یعنی فضل و برتری داده است خداوند جهاد
کننده گان را بر نشینندگان خانه از جهت رتبه و در قرآن فرمود و یؤت
کل ذی فضل فضله یعنی در آئین من مقرر است که داده شود هر صاحب فضلی امتیاز
فضل او و فرموده انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض
مصالح و منافع این امتیاز فضل آنست که چون هر کس دانسته امتیاز
داده میشود مگر از جهت افزونی هنر هر کس در هر صنعتی اعم از خدم و حشم و در باب حرف و صنایع

حرف و صنایع و اصحاب کشت و زرع همت بر کسب فضل و فزونی هنر
در کار خویش خواهد گماشت و در کسب هنر خواهد کوشید تا مستحق امتیاز شود و
چون امتیاز داده شود بر شوق دیگران در کسب هنر خواهد افزود و امتیاز بی
هنر محل ایراد احدی نخواهد بود و به این واسطه در آبادی کشور و قوت دولت و لشکر و کثرت
صنایع و حشمت پادشاه روز بروز فزایش و نمایش پدید آید چنانکه بعضی از ممالک
خارجه رعایت این امتیاز را کرده اند و منافع آن را برده اند و چنان در این امور
مراقب و مواظب اند که حق هیچ فرومایه فرد که است نشود و اگر در صورت
تحقق امتیاز فضل کسی کسب هنر کند و بذل وقت و فراغت بر او لازم است
برخود ثابت کند و اگر کتاب هنر که امتیاز فضل زاده اند روسای مملکت تقصیر
در هر صورت تقصیر راجع بایشان است مفاسد عدم امتیاز فضل آن است که کسی
تن بزحمت کسب هنر نخواهد داد چه زحمت بیفایده را هیچ دیوانه نخواهد کشید و
بر این سبب در جمیع اجزاء اشخاص مملکت خلل و فتور و نقص و قصور راه خواهد کرد که بزرگتر
از این مفسده‌ها امتیاز بدون فضل است و حیرت فرای عقول میشود و امور
و عوام و شهور مردم مملکت را چنان بلادت خواهد گرفت که ...
نخواهد داشت و این تقصیر را تجربه کرده اند ...

خواهند داشت در این مطلب نگارنده را سخن بسیار است ولی شرم دارد زیاده از این نگارد
و باین قدر نیز که عرض شد از روی غیرت و تعصب حق و مملکت و پاس شاهنشاه
و ملت بوده نتوانستم خود را از آن معاف داشت و اگر تندی در کلام مشاهده شود
از این رفت که سخن حق تلخ است معتذر و نگارنده تیغ زبان را بجز القای کلمه حق نبوده
موثر دانسته ز ان کلام تیغ میکوبم ترد تا زنجیر فرو شوم ترد پیغمبر خدای از
هر چه منع کتاب الهی است منع فرموده مانند لهو و لعب و اباطیل و کارهای غیر دیگر
و شرب خمر را در صورتیکه نفس مفاسد دیگر نبود چون نفس تضییع عقل و قوت و نیرو داشتن
بکتاب الهی خواهد شد حرام فرموده و در صورتیکه مورث تقصیری در قانون
نظام شود از برای هر تقصیری حدی که معین فرموده جاری خواهد شد و بر آن اغیر
متحقق بلکه با وجود صحت اعضا بکار بردن آلات روزگار مسکرات را حرام
فرموده با کتاب الهی روزی و شبی مشغول شوند و وجود شریف خود را بیکاری و
بعیاری صنایع نکنند از نگارنده این اوراق معروض میدارد که چون عاقل
هر شیء را در فصول این چهار ارکان خانه نظام عالم تا بحق نظر کنند خواهند دانست
که جمیع امور متعلقه بنظام عالم راجع باین ارکان است و اگر ما در وجود پیغمبر خدای
آنچه بجهة اختصار در این فصول ایراد نکرده ام راجع باین چهار رکن خواهد دید

پس میزان عقل در معرفت صحت و سقم جمیع احکام و قوانین و اوامر و نواهی متعلقه بنظام
عالم استقرار و استقلال این ارکان است هر حکمی که سبب استقرار ارکان
شود صحیح است و هر حکمی که سبب اختلال و انهدام ارکان شود باطل است زیرا که
نظام عالم سقف این ارکان است که تا کنون خانه را از آفت محفوظ نمایند
پس در هر کاری که روی داد باید منفعت آن کار را ملاحظه کرد و منفعت آن اگر بجهت استقرار
یکی از ارکان که اطمینان و مشاورت و اختیار و امنیت افضل است شود و اما
ملاحظه باید کرد که سبب اختلال یکی از ارکان شود قبیح است و چون در علم
فقه ما خود از کتاب الهی است تمسک کند خواهد دید که جمیع آن بجهت حفظ این ارکان
است و چون در استحکام اصول فقه تمسک کند قوت عقل آن بزرگوار
و امتیاز او از جمیع انبیاء بر او مشهود شود و خواهد دانست که هیچ چیز را مهمل
فروگذاشت نفرموده بلکه جمیع را بنحو اصلح و اتم و اکمل بیان فرموده
که در آن زمان صدق فرمایش آنجناب که فرموده الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی بر او محقق و مشهود خواهد شد و نیز اینکه آنحضرت فرموده من خاتم
پیغمبرانم و پس از من پیغمبری نخواهد آمد اگر چه صدق فرمایش آنحضرت محتاج بیان
نبوده چه تا کنون که یکهزار و [illegible] سال از رحلت آنحضرت گذشته

پیغمبری نیامده است و این مطلب را هر شخص عاقل خواهد دانست که آنجناب در
مراتب علوم چیزی را ناقص نگذاشته است که پیغمبر دیگر از برای تکمیل آن بیاید
و نیز آنچه فرموده دین من مشرق تا مغرب عالم را فرا خواهد گرفت مقدمات
آن ظاهر شده است زیرا که قانون حقانیت شرع و عدل و انصاف که اکنون
در جمیع دول یورپ مشروح و جاری است و در تاریخ ها در ازمنه کتاب و احکام و فکر و تعقل
و تجارب چندین هزار عاقل مهذب و منقح شده مطابق احکام آنقانون
آنجناب است و چون بر ایشان معلوم شود که آنجناب بی تعلم از احدی از زمره بعثت
بهمین رشته منظمه کشف رموز فرموده خواهند دانست که آنحضرت عقل کل
و مؤید من عند الله است پس به نبوت او بر آمد در صدد کتاب نگارش
رفته و اقرار خواهند کرد و نیز آنچه فرموده پس از اختلال اهل دین و دانش حضرت
عیسی و جناب امام محمد مهدی علیهما السلام بجهت استقرار احکام و اجرای آیین من
خواهند آمد مقرر آن را عقلا ادراک خواهند نمود اللهم اظهر به دینک وسنة نبیک
حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة احد من الخلق اللهم اعزز به ذلتنا واجبر به فقرنا
و کثر به قلتنا و فک به اسرنا و بیض به وجوهنا وانجز به مواعیدنا برحمتک
ارحم الراحمین پس نگارنده علم ابدان را بهمین قدر اختصار داده اختصارا شروع

شروع بر بقیه حالات و کشف رموز در آنحضرت از ورود بمدینه تا زمان
ارتحال آنجناب خواهد نمود پس از نگارش آن اختصارا از آیین
آنجناب در علم ادیان می نگارد تا از تعلیم زاید از علم ابدان قوت عقل
و حذاقت و کمال نفس آن بزرگوار بر عقلا مشهود شود

ذکر احوال خاتم پیغمبران از ورود بمدینه مشرفه تا زمان ارتحال

چون پیغمبر خدای قانون نظم عالم را بنحوی که در فصول اربعه ذکر شد بوضع و در شرف
اعلام و ابلاغ فرموده آنرا در زمان اقامت در مکه معظمه در مدت ده سال که
دعوی رسالت کرده بود خیر و صلاح عموم چیزی نگفته و نخواسته و در تمام مدت
متمادی در تبلیغ رسالت و نصایح و مواعظ و حسن خلق و فروتنی چیزی فرو گذار
نکرده پس هر کس تا اکنون از راه عناد و لجاج برگشته از زمره دوستان
و دور از آن است و آتش فتنه را جز آب شمشیر نتوان نشانید اگر آن
ارادی در پیغمبر بشر در این زمان در ورود پیغمبر بمدینه کمال اکر گشته بود علماء
در مکه معظمه چیز میرسید که مشرکان قریش از عناد و لجاج خود دفع داده اند بعضی از مسلمانان را
محبوس تا خیره در شکنجه عذاب داده و هر کس در مکه طاقت کشته و هر جا از دیار مصر و
شام و طوایف اعراب سرگشته زبان بر قدح و مذمت پیغمبر خدای گشوده مردم را

در اعتراض خونریزی و قتال در این بیان مندرج است

اغوای و اضلال نمایند و بر خبر رسید و شتران مهاجرین را کاروان قریش در
حین عبور بتاراج برده پیغمبر خدا از استماع این روایات حرکات ناهنجار
آنقوم را که در مکه دیده بود بیاد آورده و تذکر کرده رئیس فتنه آنقوم ابوجهل است که
اعدام وجودش را بخیر رای مصلحت عامه واجب دیده و چهار صد تن از
مجاهدان مبارز مهاجر و انصار را برداشته برای مصلحت اخراج ابوجهل از مکه
متوجه کاروان قریش شده ال کثیر ابوجهل را حامی بودند و بجانب شام رفته
پس در مجمع ... از مسیر بانتظار معاودت ایشان نزول فرمود این خبر در بازار شام
بابوسفیان که بزرگ آن کاروان بود رسید پس مرد عربی را با شتاب تمام بمکه فرستاد
و قریش را آگاهی داد و لوله در تمام قبیله قریش افتاده از وضیع و شریف اجتماع
نموده تهیه اسباب خروج اشتغال نمودند و مقرر داشتند که از هر خانه یک تن
با مرد و قافله روند و متمولان مفلسان را به اسباب و سلاح امداد کنند مردان کار
تهیه کار زار و مردم متمول تهیه کفالت آذوقه لشکر بردن آمدند و احدی را در
خروج معذور نداشتند حتی عباس عم پیغمبر را که در باطن ایمان داشت در ظاهر
تهیه حفظ قبیله و عشیرت در مکه بازمانده اظهار ایمان نمیکرد معیت همراه لشکر داشتند
و کفالت جمعی را در عهده او کرده داشتند چون یک منزل از مکه دور شد ابوسفیان

[2] چون نزدیک ... رسید معلوم شد که کاروان گذشته است اعتراض قافله زیاد که در حفظ کتب رد کرده اند از مین حال ... است

ابوسفیان اعلام داشت که من معاودت کرده کاروان را در منزل ... رساندم
بمحل سلامت رسیده ام شما بمکه رجعت کنید قریش چون خود را با لشکری آراسته
دیدند کینه و عداوت ایشان را بر این رای داشت که بمقابله پیغمبر در آمده
قتال کنند پس در منزلی که مشتهر به بدر بود نزول کردند و چون لشکر خدا را شمار
نمودند جز مردم مختلف سیصد و سیزده تن مردم محارب نداشت آنحضرت چون
از توجه ابوجهل با لشکر قریش آگاهی یافت با مهاجرین سیصد تن دل بر محاربه
آنقوم نهاد و فرمود کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة تا زبان ایشان معلوم
شود مضاربت آنحضرت آزار و اذیت آنقوم را در مکه از جهت قلت عدد
نبود بلکه باحترام خانه خدا و رفق و مدارا با قبیله و عشیرت بود پس که با
برادر توجه فرمود ابوسفیان نشسته قافله را بمکه رسانید که ... بود خود با گروهی
محاربت فرستاد لشکر قریش پوست امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و شیبه و
ابوجهل و ابوسفیان و سایر رؤسای قریش در آن لشکر همراه بودند جواری مغنیه
و آلات طرب همراه داشتند چون از قلت جمعیت آنحضرت آگاهی
یافتند بکثرت و شوکت جمعیت خود مغرور شده بعیش و طرب مشغول شدند
و جاسوسان فرستادند تا در محل نزول پیغمبر آگاه شده بمقابله ایشان در آیند پس

جاسوسان رسیده از توجه پیغمبر ایشان را آگاهی دادند با دل قوی و اطمینان
کامل بمقابله لشکر پیغمبر در آمدند آنجناب چون نبرد لشکر قریش را دید جمیع را که شایسته
میدانست امتیاز داده حصاری کنایی در دست گرفته صفوف لشکر را بنوعی
شایسته بیاراست ایشان را دلگرمی داده مژده فتح میداد و بر حرب قوی دل میکرد
و از برای هر کس شهید شود اکرام بهشت میفرمود و قاتل ابوجهل را نفرین میکرد
و در حق عباس عم خود وصیت میفرمود هر کس که او را دستگیر کند باید مقتول نسازد
که او را بعنف آورده اند و نیز در حق چند تن که بر ابطال وثیقه کوشیده بودند
وصیت فرمود ایشان را مقتول نسازند مخالفین نیز در مقابل صف راست کردند
عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه و شیبه که از بزرگان قریش بشجاعت موصوف بودند
از صف جدا شده اسب بمیدان جلادت تاختند مبارز خواستند از لشکر پیغمبر سه تن
از انصار بمقابله ایشان روان شدند پیغمبر خدا ایشان را باز داشت و رجعت
فرمود پس از جنگیدن ایشان فرمود مهاجرین را که اذیت و آزار ایشان را
دیده اند سزاوارتر است که تقدم در جنگ جویند پس جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
و حمزه عم خود و عبیده بن الحارث پسر عم خود را بر آن سه تن نامزد فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام
بر عتبه تاخته بیک شمشیر او را از پای در آورد و حمزه بر شیبه ظفر یافته او را بکشت و عبیده

و عبیده از ولید مجروح شد امیرالمؤمنین علیه السلام و حمزه ولید را بقتل آوردند چون
مشرکان قریش این دلیری دیدند و بر لشکر آنحضرت نظر انداخته هر تن را
چنان عاشق جنگ دیدند که از شیر درنده هراس ننموده از مستی غرور هشیار
شده یک تیر سینه از بنو مخزوم قبیله و عشیرت ابوجهل که خیمه داشتند آن تن
مبارز بودند بر بیم انداز دفتاد کفته شده این شیران دلیر با بن پا بر درند
برابوجهل که زره دلپرخون دارند خواهند تاخت پس برکوه حلقه زدند
و زره و خود او را در بر عبدالله بن منذر کردند و ابوجهل را از زره او شناسند
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر بنی مخزوم تاخته عبدالله را که مشتبه با بوجهل شده
بود بکشت و بجانب دیگر حمله برد قوم آن زره را با بوقیس در پوشانیدند
حمزه در رسید و او را ابوجهل پنداشته با تیغ بکشت انیه و بکشت پس آن زره را
حرمله بن عمر در پوشید هم بشمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام مقتول شد و دیگر کس جرأت
پوشیدن آن زره میشوم را نکرد از هر جانب بهم آویخته بعضی از قریش را
دل از دست رفته بود در این اثنا دو جوان دلیر از انصار معاذ و معوذ
ابنا عفرا بسم بلند بعضی دشنام میداده ابوجهل پیغمبر را دشنام داده است کینه
او در دل جای داده بعبدالرحمن عوف بتضرع درخواست کرده ابوجهل را

با ایشان بنا چه عبد الرحمن ابوجهل را بر ایشان نمود پس مانند شاهین با شمشیر کشیده
بجانب او رو آورده صف بنی مخزوم را که در پیش روی او بود شکافته شمشیر بر ابوجهل
فرود آورد معاذ پای آن بدبخت را قطع کرد از مرکب در افتاد پس معوذ شمشیری بر
او حوالت کرد او را به دوزخ فرستاد در این هنگام عکرمه بن ابوجهل شمشیری بر معاذ
فرود آورده دست او را قطع کرد چنانکه به پوست آویخته بود معاذ آن دست آویخته را
بزیر ران برده از بدن جدا کرد و همچنان بدست دیگر قتال میکرد در آن
روز تیغ آتش فشان جناب امیر المؤمنین ع سر رشته آغاز کرده بود و با حمزه عم
خود شیری قوی دل و قوی بازو بود در قلب لشکر قریش در افتاده از هم در ربودند
و از کشته پشته ها ساختند سایر دلیران مهاجر و انصار نیز از یمین و یسار کشش
قریش مینمودند تا هفتاد تن که اغلب از بزرگان و شجاعان قریش بودند و نیز
از آن کسان بودند که در آزار پیغمبر میکوشیدند کشته شدند لشکر قریش را پای ثبات
از جا برفته راه فرار پیش گرفتند و لشکر آنحضرت بدنبال ایشان در آمده
دستگیر میکردند تا هفتاد تن دیگر نیز که اغلب از بزرگان بودند بقید اسیری گرفتار
شدند بقیه قریش از برق و باد سرعت بیشتر داشته بجانب مکه گریختند

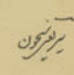
خیلات جنرال جوزولیوف ب و
ویرسیتیر

خلاصه ترجمه طرح ریزی جنرال جوزولیوف و جنرال پروفسک بایجی ترکستان رفته بود
و به نزد ب قسطنطین برادر امپراطور روس مینویسد در ماه فوریه سنه ۱۸۵۱ سفر
پروفسک بترکستان و چین ۸ سال است از این سال که ۱۲۷۷ می‌شود اسم ایلچی
انگلیس در لطرپورغ در سال ۱۸۶۵ به انگلیس رفته ترجمان کرد متون
همه اماکن تجارت به واسطه خیمه‌نشینها طوایف فرق است رودخانه
آن تمیز است در مملکت پرحاصلترین رودسته را نفع می‌بخشد و دریای آرال را
به دریا رسیده متصل می‌شود به مملکت سیبیر هم نزدیک می‌شود اگر راه آهن تا رو
ساخته شود دریای خزر با یورپ اتصال خواهد یافت و از نقاط ساحل
در بحر خزر به توسط آب نزدیکترین راهها کرده خواهد شد از نقاط مزبوره حقوق
۴۱۵ درس است و از آنجا راه کاروان از طرف ببرد به بلخ و کابل و از طرف دیگر
به بخارا و سمرقند و خجند و خوقند و یارکند تا ممالک مغرب چین و ملوت و کشمیر
خواهد رسید علاوه بر این از رودخانه آموی بالا رفته می‌توان تا بلخ
رسید و از این رودخانه پایین آمده به کوه اکراد میرسند و از آنجا کرجیها از

کرجیها از رودخانه به قلعه پروفسک و ترکستان و بدخشان الی ممالک مغرب
چین عازم و روانه شوند از این قرار راه تجارت با اخلاط وسط آسیا از
دریای خزر الی رودخانه آموی لازم است راه درست نماید پس بنابراین
نقاط ساحلی آن را تکیه‌گاه و مرکز اصلی رفت و آمد تجارت باید قرار بدهند
از وقت کامپانیه در عهده میگیرد که فاکتورها بنا کند و در انبارها علت
نشده کاروان شتری حمولات روانه بدارد و بعدها از نقاط مزبوره الی حقوق
راه آهن بکوه متوقف شد و وقوع بعضی خطرها در جانب آنها مولد
خیال کرد به واسطه آن رفع خطر شده جاهایی که اطراف خلیج بالخان است ای
و قیمت زیاد پرحاصل و پر آب است میتوان چوب انبار برای
کشتی سازی بکار برد این مکان بهترین اماکن سواحل خزر است علاوه
بر آن در نقاط ساحلی نوتیک کراسنوودسک جاها بجهت بندرگاه هست
بهتر از همه بندرگاه است کلیه چارنشینهای ترکمن از ۹۷۱۰ کوشش
میکنند باز با پاره سبب و زیر است راه آهن از میسر ان ارزی
دریای خزر آورد موافق قدر اسکار رود شوق
و میوف صراف قیمت بار از لندن الی حاجی ترخان موافق تفصیل است

فاکتوریهای انبارهای محکم

از سند الی طغان رود که بوطی تر و پنج کوپک از طغان رود که تا تراتوف
پنج کوپک از تراتوف تا کاچالین در زمین لتکه یازده کوپک از
کاچالین به حد بونکه ارزده خشکه پنج کوپک از حد بونکه تا حاجی ترخان
ده کوپک راه آهن بطول یازده درس اگر حد ولغه باشد هر درس
سی هزار مناط تمام میشود پس آنرا از تجار میتوان جمع کرد و در سال جریان
هزار درس رودخانه میتوان بدون زحمات کشتیها اهرت در رودخانه
سیحون کشتیهای کوچک تا یازده درسی تبعیت قلعه پروفسک تردد میکنند و بالاهای
رودخانه تیر تردد کشتیها ناممکن است زیرا که در آنجاها الی سرحد چین
از و شعبها جدا میشود رودخانه آموی و سیر به واسطه دریای ارال با هم متصل
میشوند یکی از شعبهای رودخانه آمو که از کنار دریای خزر میکند رودش از داخل
شرق دریای ارال سد که در کنار کوک ساخته شیر از دقات و میکه
آنها زیاد میشود سدر دخواب نکنیسه اگرچه آنها شعبه مزبور سدر خراب
کهنه تا دریای خزر میرسند به دریا داخل شوند و لیکن صحرای وسیع ترکمان
در آنجاها که تا حق راههای آبی مقصود است آبها را تکشته با خیهه از
جذب کردن قلب ترکمانها بود با هر خر انگرد که خود خواهش نزد امر بکرد





برای بستن همان نهر که در کار کوک ساخته شده است میتوان موافق خواهش
ایشان آن نهر را بجهت چندی تعطیل خود گذاشت تا امر شرف گزیده
کرد یا از دولت خوانین داشته همیشه سعی خواهد کرد که با مهیا کردن
حقوق مقصود اصلی خود برسد اگرچه بجهت پیشرفت تجارت در واقع
جهات عمده مانع نیست ولی از طرف تاخت و تاز ترکمانها و ما امنیت
حالت تجار در خوقند و از طرف دیگر هر حالت کشتیهای ما در دریای خضر
باعث مخاطره عمده میتوانند بشوند اولاً بجهت دفع و رفع کردن شرارت
و تاخت و تاز ترکمانان با این حالت منافات کلی دارد دوم مانع ساختن
قلعه‌ها و فاکتورها در این اماکن است سیم نیز مقیدان حالت کشتیهای ما را اتفاق
جنب در دریای خضر نظم و اصلاح ما و لازم است در آن اماکن لنگرگاه‌ها
و ... قرار داد بنابراین لازم است در آنجاها قشون که لنگر انداخت
در مبادا انگلیس از این در باره ما متشکی شود و باعث گفتگوها گردد برای
انکار ما است اگر خواهد که اوقات ترکمانها در شغل قدیمه خود
با ایشان نزدیک مجبور میشوند و یک بیشه دیگر را گذر راه داده و گذران
آنها در دست ما خواهد بود هر قسم بخواهیم قرار ما خواهیم کرد در نتیجه این

این نکته را از نقطه نظر احتیاط طوایفی که در گرگان زمینی و در دامنهٔ کوه البرز توقف
دارند در تابستانها ییلاق کرده و در نواحی خضر بخصوص تا نهایت طالب حمایت ما هستند
در خصوص تردد کشتیها   چون نظر کبیر قدر و خاصیت دریای خضر را فهمیده
و چه منفعتها میتوان از آن دریا اخذ کرد بانجهت فرمود که نقشهٔ آن دریا را کشیده
و بعد از اتمام بدار العلم پاریس از آنجا روانه داشت از آن بعید برای حصول انواع
مقاصد چندین سفرها سافرین بر روی این دریا نموده‌اند
شخصی که زحمات کلی کشیده و اکتشافات کافیه بهم رسانیده است [illegible]
پوتیاتین است از قرار کشف روس این و از ملاحظه نقشه‌های قدیم معلوم
میشود که حالت بحر خضر چه در ترکیب و چه در جریان آب تغییر کلی یافته است چون
دریای مزبور از بابت کنارهای خود در تنگ است بانجهت زود تغییر می‌پذیرد و طوفان
شدید زیاد اتفاق می‌افتد و طوفان برای خود مکان وسیع پیدا کند بانجهت طول
میکشد تا آرام شود برای خلاصی از خطرها ملاحان ما هر سال خورده [illegible]
امکان لازم است طولانی‌ترین جاهای این دریا هزار ورس است در خط [illegible]
و مانغیشلاق از مقصد الی [illegible] ورس مربع و باید در نهایت تأمل که [illegible]
کشتیهای تجارتی ما برای داخل شدن دریا هیچ مصرف ندارد و رحمت آنها [illegible]

برات و طرح قدیم تجارت رعایای ایران است که قریب سه هزار [illegible]
مرتبه کشتیهای کوچک دولتی در مدت این ده سال آخر ساخته شده بموجب [illegible] است

از آستراخان تا باکو [illegible] ورس	آستراخان تا [illegible] ۷ ورس	[illegible] ورس	بورت [illegible] ورس
[illegible] ۷ ورس	[illegible] ۷ ورس	[illegible] ورس	بادر [illegible] ورس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بوکلیک [illegible] ورس	[illegible] ورس	کشتیهای تجارتی [illegible] قریب [illegible] ورس	[illegible]

سئوال معتبر در این است که این کشتیها را از [illegible] جواب
میتوان گفت ایالات در کنارهٔ این دریا بندر زیاد و خوب دارد و از آنجا
و از آنها باشد بهترین بندرهای [illegible] از بندرهای آنجا بزرگ است بندرهای
تالیاق و [illegible] و دربند و [illegible] در طرف مغرب واقع و در طرف شرق
تنها الکساندر [illegible] را داریم و حال آنکه در این طرفها باید بندرهای طبیعی موجود
شوند باعث روابط و سهولت تجارت ما با آسیا [illegible]
در خصوص خیوه و منفعت از قرار [illegible] تجارتی در وسط آسیا میتوان [illegible]

اگر بالیقین ثمره است باید دولت روسیه از بابت روابط دائمی تجارتی
در وسط آسیا چنان اعتبار حقوق در آنجا محکم و برقرار نماید که قوهٔ عسکر
و تسخیری بپایهٔ استحکام او نرسد بجهت پیشرفت تجارت یوروپا و روس و جهات
تحقیقات در [illegible] در وسط آسیا ممنون   و علاوه بر این
بر دولت روس واجب است تا تجارت حقوق را [illegible] شمالی هندوستان
خصوصاً بسمت مغرب چین نزدیک نماید ما میتوانیم بجهته [illegible]
انگلیس را از کابلستان بیرون کنیم و بزور دولت و تجمل [illegible] قلوب
انگلیس را بطرف خود کشیده جذب نماییم و با جمعیتی در باره
[illegible] از خود دفع کنیم   الان میتوانیم در میان اینها
تخم نظم بپا کنیم انگلیس میتواند سپاهیان را در میان آنها داخل نماید
آنوقت لازم میگردد افغانستان و چین را تصرف نماید و علاوه بر این
آنها در هندوستان کارخانه‌ها با کمال فضیلت زیاده نموده‌اند سئوال است
اهل بخارا در امورات تجارتی و در عزت از همه طوایف وسط آسیا
همت داده شده ما با وسط آسیا بیش از دوازده میلیان [illegible] تجارتی
قطب ترکستان است و راه ما خرابست از بخارا تا خیوه سیصد و چهل ورس

ورس تا مرو سیصد و شانزده تا سمرقند دویست و چهل تا خجند سیصد و هشتاد
تا [illegible] چهارصد و هشتاد و پنج تا تاشکند پانصد و بیست و پنج تا خوقند
ششصد و یازده تا هرات ششصد و پنجاه   اهل بخارا در همهٔ این
طوایف ترکستان کاردان‌تر و جلدتر است زیرا که خوقند [illegible] بسیار
آباد و خوبست اگرچه کوهستان بسیار دارد و [illegible] کار میکند
ملک خوقند را میتوان برای قزاقها و ترکمانها [illegible] روسیه
واسطه دریای بحر [illegible]   از [illegible] آن بسیار منفعت ما در آتیه قرار
بی نهایت در تحقیقات حاصل کردیم علی الخصوص اقتداری که در خصوص
خوقند بدست آوردیم در تصرف آن [illegible]
شهرهای ممالک ما در سر راه خوقند واقع است و لیکن بهترین شهر
برای تجارت در خوقند [illegible] و این ممالک عمده مسافرین
و در صحرای قزاقها چادرنشین است از [illegible] دارند در کنار
از شعبه‌های رودخانه آمو شهری باسم ترکان با [illegible]
صد و پنجاه و در قلعه پروفسک واقع [illegible] واسطه برقرار نمودن فاکتوریهای
محکم در نزدیک شهر مذکور میتوانیم باعث روابط مستقیمه با طایفه [illegible]

اقتدار اهل خوقند در آنجا ثابت شود و حقیقت دیگر هم این است که قرار
و تورانیها درین مملکت بیشتر شود قرار داران فاکوریها در زندگانی شهر
ترکستان قرار است آن طوایف صحرانشین را دفع خواهند نمود و اگر این
فاکوریها بصورت قلعه‌های عسکری بطور مزبور ساخته شود بهیچ وجه باعث تنگی
اینها درباره ما نخواهد شد و فقط بغیر از غنیمت و اقدامات زیادی نخواهد باعث
صعوبت و احتیاجات زیادی هم نخواهد بود و تجارت اهل خوقند بیشتر از
این محصول خود میشود و تنگی صعوبت تجارت و عدم شرف آن
اهل خوقند میباشد و یک قسم خرید و فروش اهل خوقند فروش اسرا است
از آن وقت جنرال پروفسکی در الحقیقت سفر نموده و با خان خوقند
شروط بسته شده فرمود اهل خوقند اسیرهای روس را قرض نمایند [illegible]
زمانه انگلیسها از ترس اینکه مبادا روسیه این
اماکن را القرف کند به نهایت سعی و کوشش مینمایند و مادر نزد خان
خوقند بی عصبیت رو اعتبار نمایند مبادا از جانب روسیه رابطه‌ها نزدیک
شوند و همین حرکتهای انگلیسها باعث عمده کلیه است ترقی تجارت ما از
راه ولایت ترکمانها دعوت و نشاررتیافته‌اند و ترکمانها اموال و اشیاء

و اشیاء تجارت را از روس و انگلیس میگیرند ولیکن گندم و پنبه و اسباب
لازمه از اهل خوقند و تجار دهقینی مینمایند اگر فاکوریها در بوخارا بنا کنیم
تجارها و رابطه‌های ترکمانها داده دیگر نقد و غیره از آنها میگیرند
دیگر اطراف را از جمع کشیده بخوقند میروند کنون از تجار انگلیس تمام اجناس
از ادوار موزع گذشته از شهر قازان به شهر می آید نه تنها اهل تجار را از
قدیم از هندوستان مال و ادویه جات می آوردند بلکه از ایام ناپلیون هم
از هندوستان مال انگلیس از این قبیل است ماهوت و ادویه و فیروزه
و مروارید زیاد بروسیه می آورند اما امتعه از تجار روسیه و الحقیقت داخل
روسیه میشود پنبه میوه جات پوست و پشم شال چیت و قالی پارچه ابریشمی
و ابریشم از سال ۱۸۲۷ الی سال ۱۸۳۷ از الحقیقت مملکت شش
میلیان و نهصد و پنجاه و یکهزار و دویست و پنجاه و چهار منات مال داخل
شده و از سنه مزبور از روسیه مبلغ چهار میلیان و پانصد و هفتاد و پنج هزار و
یکصد و بیست منات خارج گشته از سنه ۱۸۳۷ الی سنه ۱۸۴۲ مبلغ
هشت میلیان و هفصد و چهل و چهار هزار و سیصد و پنجاه و پنج منات مال داخل شده
و همان اوقات مبلغ پنج میلیان و بیست و هفت هزار و دویست و چهل و سه منات

عدد منات ٦٩٥١٢٥٤
عدد منات ٤٥٧٥١٢٠
منات ٨٩٤٤٣٥٥
منات ٥٢٧٢٤٣

۱۱۲۲۵۱

۱۶۱۷۴۲۶

خارج گردید از سنهٔ ۱۸۲۲ الی سنهٔ ۱۸۳۷ مبلغ یکصد و دوازده هزار و دویست و
پنجاه و یک منات طلا نقد خارج شده و از سنهٔ ۱۸۳۷ تا سنهٔ ۱۸۴۷ مبلغ
یک میلیون و ششصد و هفده هزار و چهارصد و بیست و شش منات طلا خارج گردید
دولت‌ها تا حال مشغول امورات داخله و خارجهٔ خود بوده به این مقصود نتوانستند
برود و [illegible] بود در راه نقشهٔ مقاصد پطر کبیر از نقض جنگ‌ها [illegible]
و قدرت وطن امنیت واگذار که در رفتن دولت‌ها به این خیالات افتاده
با خوانین آنجا راه مراوده دائمی گشادند چنانکه اکنون وجود دارد از قرار
ملاحظات [illegible] سکه در ولایت اردو بلوچ و [illegible] گذاردن قلعجات در
کنارهای رودخانه سیردریا و از تربیت کردن قزاقهای اردو بلوچ و دقت در
پلیتیک طوایف قزاق‌ها با اطاعت دولت آمده و راه در ولایت
خوانین مذکور گشوده شد و وصف آنها از تجارت‌ها در وسط آسیای آن
قسمت منظور است و شرح یافته   حالت تجارتیه انگلیس در وسط
دارد تجارت‌ها در یک حد دارد باعث این است مال‌ها دیگر [illegible] قدم
پیش گذاشته مملکت‌ها شمالی خوانین ترکمن [illegible] را همراه [illegible]
کرده بود ملت‌ها به اهمیت می‌افزودیم انگلیس در آن مدت [illegible]

به مقام همجواری خوانین را در هندوستان محکم ساخته و از طرف جنوب
بالا رفته از وسط افغانستان راه گشوده املاک تجارت خوانین را در بلاد
خوانین بفروش میرسانند من بچشم خود چندین دفعه دیده‌ام که اهل [illegible]
یعنی بای خواکه به دستار پارچهٔ انگلیس آورده [illegible] که بفروش میرسانند
از این راه است که انگلیسها تجارت‌ها را در وسط آسیا در [illegible] انداخته و
مال‌ها در آن اماکن بفروش رفته نقصان‌ها [illegible] همچنین
مانع تجارت و معاملات [illegible] مأمورین انگلیس بجهت دفع [illegible]
مانعی میکنند که در قلوب خوانین [illegible] داخل [illegible] منظور [illegible]
روس از این روابط با آنها تسخیر مملکت نمایند   نتیجهٔ [illegible] مقاصد
[illegible] انگلیس [illegible] تلگراف [illegible] در مقابله [illegible]
خوانین که در خاطر خوانین [illegible] روسیه [illegible]
حکومت انگلیس در هندوستان نهایت سعی بود دارد اگرچه دولت انگلیس
در خصوص تلگراف [illegible] لکن [illegible]
و طبیعت فطری آن این است لهذا در این خیال در ضرر روسها نهایت سعی
مینمایند و در هر شهر کوچک‌ها در وسط آسیا قیل و قال مینمودند [illegible]

با قشون خود از راه هندوستان برود و بنای خیالات دور و دراز و بر گونه‌ها گذاشت
و تعجب میشود که عقل مردم را بتوری این امر جذب نماید و جستجو نمیکنند چند دولت را
بطرف خود کشیده که باعث جنگهای عظیم و خونریزی میشود و فرقه‌های
مثل خیوق و بخارا بالتمامه از شرارت جمعیت باقی در تردد گشته‌اند در
رودخانه آمو دریا دعوت بطرف این جماعت و بواسطه بعضی حادثات ما کور
دیر باید دفع شود و مالهای تجارتیها بقیمت ارزان در همه جا راه گشوده
دفع بی‌عقلی و بعضی خیالاتی که درباره‌ها که ذهن خواهیم نمود
انگلیسها با روسها در تجارت وسط آسیا مملو است مقابل نموده
وسیر و چوون و سایر مالهای روسیه که انگلیس بهتر دیگر تجار داز
دوری و صعوبت راه بعلاوه است و وسط آسیا رها نشده هم دو بواسطه
پس در عوض مالهای خودمان که در تجارت رایج است و طلای آنها به تجار دارد روسیه
میروند نقره از قفقاز دلک مالهای روس و همه محصولات مالهای
از هر در ولایات متعلقه انگلیسها فراوان است و ما بر خلاف این
میخواهیم دایره تجارت خود را که هندوستان برسانیم و تجار انگلیس را
با مالهای خودمان از همه ولایت وسط آسیا بیرون کنیم راه ما

نزدیکتر است و اشیاء التجارتها زیاد رواج داشته باشد و میتوانیم از
اینجاها هیچ جزئی خارج نمائیم از آنجمله یکی پنبه است و دیگر و اصح است
مال التجاره در وسط آسیا در هندوستان قریب و قیمه بیشتر از مال انگلیس
دارد که با بهای انگلیس در آسیا باقیه میشود که بهتر است که بهتر از آنها نموده‌اند
با کرباسهای روسی برابری نماید و چه چیت‌ها و پارچهای پنبه آنها به دوام
نیک نمیباشد اگر ما بنظر دقت بکار رقابت خود نگریم انوقت کرباسهای
بر آنها جاری کرباسهای خوب ما که فقره تجارت ما خراب خواهیم
طوایف چادرنشینی در کویرهای آسیا که تماماً باعث عمده ممانعت و انتشار
تجارت ما بجهة اینکه نمیتوانند منفعتهای زیادی ببرند چون که تجارت
با آنها نهایت رواج یافته و مرادات گذرانیدن قلعه ایک نزدیکان
تجارت شروع بعقب یافته و با رسمیش از سنه ۱۸۴۱ الکیف تاجر روسی در جزیره
موسوم بر گاه دونوبک بهم جزیرهای بود تجارت تیلدت و غیره گشوده
و کارخانجات خوب بنا کرده که اشخاص در آنجا بفروشش میرساند چیت و منقال
و ماهوت و پارچه و مالکی و تنباکو و توتون و لاله دوختن و صندوق و اقسام منسوجات
و غیره و چرم و دیگ چدنی و آسیای آهنی و شانه و آینه‌های کوچک و کارد و قمقمه

دیگر نسبت ازدیاد ترکمانها بر ورودیها تکلیف می‌نماید که ما نیز در مکانی که خودمان
توقف داریم چیزهایی بیاییم از ورود اشیاء در مدت پنج سال از سنه ۱۸۴۵
الی سنه ۱۸۵۰ یا شش مقدار دویست و هفتاد هزار پوط پنبه داخل روسیه شده
و حال آنکه در زمانی که گذشته در مدت نه سال از سنه ۱۸۴۰ تا سنه ۱۸۴۹
بیش از صد هزار پوط پنبه داخل نشده و خشکی نیز از سنه ۱۸۴۴ الی سنه
۱۸۵۲ بموازی پنج میلیان و پانصد و هفتاد و هشت هزار و هفده منات از وجه
اجناس قیمت از و مبلغ ربع آورده شده و سالی شصت هزار منات طبق قرار راه
آهن از بحر بالتیک الی خوقند ساخته شود آنوقت تجار و خوقند نیز بهانه
میتوانند برای ...ر روسیه قیمه زیاد ارزان تر از آنچه از فرنگستان می‌آورند
و خشکی رعایا و زر و ذغال سنگ در شترها با تجار و خوقند پیدا میشود آنرا از سبیل
ولایت و تاتارهای قراری بخته تا بیدل آهن استعمال نمایند
اشیاء جنگی ما در بازارهای وسط آسیا فروش میشود مس است و آهن تخته و ورق
یکصد و پنجاه هزار پوط آهن لازم ترکمانها میشود و مس شش هزار پوط در آنجا
داد است و ظروف چدن و مس و فولاد است که ضرور آنها میشود
کارد و مقراض و دکمه‌های چپ و راست و حلقه زره و قند و چخماق و نعلبکی و ظرف

وطبانچه و تختهای ... فرنی آهنی و پشه دادن و دیگ کرکی و قهوه دان و چای
دان و شمعدان و ... و ... به لگن و ... از مس و برنج و صاف و ...
پارچه و پارچه‌های چینی از جنس و غیره و پارچه‌های ابریشمی از ... و ...
ورز و رنگ و چینی و بلور و چرم و کاغذ و جیوه و مروارید برل و جواهرات بدل
و محل و بجهت پیشرفت تجارت در آنجا چند چیز لازم است اول
ناقلین مال ... نظم کامل و قرار مدار در تجارت ... ثابت معاف
شدن تجار از ... دولتی چهارم نحوی ... ایران بالیت مالی که از اینجا داخل
روسیه میشود پنجم اذن بردادن رعایای ما از حکام خوقند ششم ... در
خوقند قرار دادن بجهت رعایای خوقند در قلعه الک مسجد و ... که ...
هفتم ... و عمده و ایشان رعایای خوقند و معادن و غیره بیع ...
هشتم باید معدن‌های خوب داشته باشیم منافع که از این بابت ...
منظور است نظر دقت بتوارخ ملت و وطن ما ... با ... جوانهم
نمود خبر ... روسیه رسانیده و آن جنگ اخیری که در ... بود
واقع شده ... خوب ... برای روسیه کهنه و ... که ...
مال و خون ملت روس ... آورد و صدای ... در ...

آمو دریا ریخته شده و بیرون آمدن فاکتوریها در دامنهٔ کوههای هیمالیا و دیگر کوه‌ها
جمعیت کثیر وزن طلا چنین قرار است از دست حکام خانات خود
گرفتار و خوش‌گذرانی حاشیه بسیار رحلت می‌شود از قدر طلا خطه [illegible] که نامعلوم
شهرهای ایشان طلا و نقره از ما نمی‌برند بلکه به ولایت ما می‌آوردند در سنه ۱۸۴۷
الی سنه ۵۷ موازی [illegible] پوط طلا و چهار هزار پوط نقره از هندوستان [illegible]
سکه‌ها داخل مملکت ما در مجموع شود در هر سال از سنه ۱۷۴۹ الی سنه ۷۵ موازی
ده هزار و پانصد و چهل پوط نقره و ده پوط طلا به روسیه داخل می‌شود و لهذا در خصوص تشکیل
انقطاعی داخل [illegible] معلوم است که اسباب و حشیها بسیار لازم [illegible]
در خصوص منافع کامپانی از شلات ماهیگیری [illegible] ترکمانها خریده
در باره تحصیل منفعت در حالی که آنها تمام موقوف خوف که تردد آنها را از
بحر خزر چونکه [illegible] تردد ترکمانها در کنار بحر خزر بوده و از آن [illegible] کرده
داخل دریا شده و لوازم تجارت نگاه داردن [illegible] در خصوص
از دیار تردد کشتی ترکمانان در دریا و پیشرفت امور آنها وقت [illegible] غنیمت شده
ترغیب خواهد کرد و به پیشرفت امور ما ضرر کلی خواهد داشت در سنه ۱۸۵۲
در میان ترکمانها مأموری روسیه اشخاص معتبر به مجلس [illegible] در اینکه ایشان کشتیهای

اما کمپانی تجارت محکمه در نزدیک خیوق است اگر بطرف پایین منافع کنارهای
بحر خزر با بحر و جمیع راههایی که در خط [illegible] تردد می‌شود بطرف ما خواهد آمد و لیکن
مقصود دست خود را نمی‌توانیم حاصل نمائیم مگر به واسطه از دیاد روابط با اهل خیوق
پس اول لازم این است که فاکتوریها در کنارهٔ بحر خزر محکم و مستحکم بنا کرده و برقرار
نمائیم و [illegible] ترکمانها مال عوض [illegible] و نمک و [illegible] و غلال
و پنبه منفعت بگیریم از آن وقت به بعد [illegible] و روسیه بیرون می‌برد و لازم است
فاکتوریهایی که در [illegible] قلعه الکساندر و [illegible] ساخته شود از آنجا [illegible]
از دریا بعید [illegible] و در خشکی [illegible] و بعضی [illegible] و اهالی آنجا بسیار [illegible]
و دریا پر از ماهی است و نمک و ذغال سنگ بسیار [illegible] و از برای [illegible]
معلوم است که لازم است در جاهایی که به ترکمانها نزدیک است بازارها
ساخته شود و آنها مال خود را به الخیوق ببرند و در همانجا فروش نمایند و
[illegible] ایرادها [illegible] خیوق بکلی قطع شود بدین جهت بسیار لازم است
فاکتوریهای متعدد در [illegible] ساخته شود و [illegible]
کنارهای دریای خزر قلعجات با [illegible] واقع در کنار [illegible] بحر خزر [illegible]
خوب است [illegible] بسیار لازم است [illegible] در دامن [illegible] بازار روسیه

بازار و قرار هم یک نفر انگلیس بوردنس نام در خصوص منتخبات بازار ما مذکور داشته دارد
و به دولت ما نیز معلوم است ما نیز این رفتار را نمائیم و باید منقولات با ذون جوانمن
آنجا ساخته شود اگر کاپیتان این کارها را صورت داد خدمتی بزرگ به دولت
نموده و این مشهور است که جنرال ابرد جیف در سال ۱۸۴۲ در وقتی که در کنار
رودخانه تیره در وقت انعام ملک سکه و منقولات بها که از این باب معلوم که آدم
کاردانی بوده و طبیعت ترکمن را چنان بدست آورده امورات که خلاف رای ایشان
بوده چنین صورت داده که صد ابردن بیامده از حرکات جنرال مزبور در بای
دور کنج مهولت بدون جنگ متفرق آمده و سفر جنرال پروفسکی باعث تصرف
مملکت و شعر شده که از کنار رودخانه تیره تا آق یمن در این سفر بزه اتفاق جنرال
پروفسکی در نهایت خوشحالی بودیم خلاصه قرار این مملکت را قرار خواهند داشت
ایشان را از رفتن در مودن سکه و برپا کردن منقولات و رفتار نمودن به قرار ایشان
فصل در بیان بعض مودن ملکها در بغاز بالخان بغاز بالخان که نقطه معبود
تجارت ماست حاکم در ولایت باید موافق عقل و تدبیر رفتار کرده و در صورت
امکان به قرار دادن بازارها و اسباب نمودن بعض دخولیات لازمه اهتمام نماید
و زودتر از آن ملکهای عمده را تصرف نماید در نقاط اول از نیت بنمود اکثر از انها

سرحدات طمع بردن تجارت که ایشان در هر یک راه تر میشود و تجارت ما در بغاز بالخان
منحصر به فروش مال التجاره خود ایشان نیست بلکه اموال آنها را نیز خریداری نمود باید
با بزرگان آنجا رابطه اتحاد داشته در هر جا مدارس با آنها تعارف و پیشکشها از قبیل
ساعت و خنجر و اسباب طلا و نقره و پارچه ها و غیره و تجارت ما در سال اول
از قبیل مس و شیلدت باشد و در صورتیکه ترکمن ایشان در بعض بغاز انها را معتمد
ما جهری نیست که راه کاری ترکمانها عبور میکنند آنها اکثر بخواهند از ادعای نشسته جنگ که
دفع اقدامات ما بکنند و خود این طوایف قدرت مخالفت اقدامات ما را
ندارند بر رفع مخالفت ایشان چون در فصل بهار باید از کشتی پیاده شده در آنجا
قلعه گرفت تا فصل بهار و تابستان جانب خود را محکم که مستحق خواهیم بود از ترکمانان
بر سر ما بریزند در پی دفع ایشان خواهیم برآمد فصل در تفصیل چگونگی بغازهای بالخان
نظر به اینکه بغاز الکه مزبور بابت بعض جهات بر بغاز بالخان ترجیح
دارد سکونت در آنجا سهل و آسان تر است ولی برای بنای قلعه ها
آن قسم ملاحظه که در بغاز بالخان میشود در آنجا نیست زیرا که در طرف
جنوب الکه مزبور یک بشتاق واقع است و در طرف شمال آن قلعه
الکه مزبور در ملک است اما بغاز بالخان به این قلعه مزبور و قرار الوده واقع است

سرحد ایران است و در محل و حوش آن جزیره‌هائی واقعست که از برای قرار
دادن بندرگاه بسیار نافع است و از قراریکه معلوم میشود یک وقتی روسها
از آنجا میگذشته‌اند و از آنجا بخیوق میتوان رفت مرادیوف یکی از ایشان
را راه در زمان پیمبره که در کنار بالخان جمع میشوند و بجهة تاخت و تاز
سه روزه بخیوق میرفته‌اند و همچنین ترکمانیکه در خاک طوایف صره و یموت تردد
میکنند اما طایفه صره و یموت بواسطه تاخت و تازیکه با آنها وارد می آوردند
حالت و پا باشنده اند بنحویکه یک قسمت آنها بطرف خیوق رفته
اند و قسمت دیگر بطرف گرگان بحمایت دولت ایران و در آنجا مشغول تاخت
و تاز هستند تنها مرادیوف بلکه سایرین هم در این نزدیکیها با آنجا رفته‌اند
میگویند که طوایف مزبور نهایت میل باطاعت دولت روس دارند و مطیع
دولت روس در آنجا شکنه برقرار کرده و مثل قلعه الک ندرهای نایاب
بنا نموده و جزیره چرکین که معدن نفت است در رود اطراف آن بسیار درخت
و در جاهای واقعست که اگر قلعه ساخته شود دشمن را از دخول در تعاز ممانعت خواهد
کرد و در سمتهای شرقی و جنوبی در زمین سخت واقع شده که یکی از پیچ و اوجا
دیگر از دریا علیا منه دیگر اطراف معربی و شمالی قریب بیابانی در سر راه میگردد

برای تردد کشتیها ممکن است و این از بابت آن است که پیش از این دریا باز
است ولی بجهة لنگرگاه قرار دادن صعوبت زیاد دارد همچنین طرف جنوبی
آن سینه صعوبت دارد

والله خیر ختام

بسم الله تبارک و تعالی

در سنهٔ یکهزار و دویست و هفتاد و مرحوم سردار کهندل خان حاکم قندهار بود
سردار مزبور نسبت به کوهستانات از جانب سنی الجوانب اولیای دولت جاوید بنیان
مأمور شده در قندهار آمده بتربیت افواج نظامی آنجا چندی اشتغال داشت
و چون در آن اوقات کار و بار افواج مذکوره حسب الفرمایش سردار مرحوم
باین فدوی دولت قاهره بود و در نوشتجات مأمورین دولت علیه نیز
تعلق باین دولتخواه داشت بنوعی که اکثر از امور چند ساله اشتباه در آن
داشتم در مختصر کتابچه مرقوم داشته بعرض اولیای دولت جاوید ارکان رسانید
جواب مطالب مسطوره را صدر اعظم سابق دولت قویشوکت اگرچه بوجه
اختصار مرحمت فرمودند لکن تشفی قلب و تسلی صدری از آن حاصل نشده موجب
اطمینان نشد حالا که بحمدالله آستان معدلت بنیان بوجود اولیای دولت
و اعیان حضرت مشحون است بالطبع عرض آنها جسارت میشود چون نسخه
اصل در قندهار بتاراج رفته بود بعضی از آنها که در نظر بود مرقوم گردید مقدمه
هنگامی که از دست حاجیان گلان دولت احدی از افراد اهل حق از ارکان دولت

از ارکان دولت بازدوشی نسبت مشاهده امری نماید که ظاهر آن مخالف
قانون دولت و آئین ملت باشد مر این مأموس را اذن است که اعتراض بر
رئیس متبوع خود نموده قبل از آنکه حکم برخلاف و خطا نماید زیرا که محتمل است
قول آن رئیس اگر ظاهر آن مخالف قاعده دولت باشد در باطن و نفس الامر
بسیار مطابق باشد اما فهم این تابع قاصر از ادراک آن بوده در ظاهر خطا دیده
یا اگر خبر در نفس الامر احتمال خطا است آما با رعایت مصلحتی باقتضای وقت و حالتی
آن قدر از فوائدی که مرجح باشد علی ای وجه مرئوس لازم و نسبت قصور را بفهم
خود دهد نه فعل رئیس چه در قرب باین تیقن و ادب این است به اینکه مرئوس
مبرئ آن است که در ذکر سؤال کند تا آن عمل ظاهر المخالف چه چیز است
تا رفع اشتباه او گردد بنابر این مقدمات رفوذی دولت علیه و چاکر حقیقت
ارفعی نظر دو قرب در اوضاع دول خارجه نموده بعضی امور این دولت جاوید
خلاف ظاهر با قواعد دولتی دیگران دارد چه برمقتضی محض است و ظهور این خلاف
محل اشتباه گردیده حقیقه رفع آن اشتباه با سؤال جزئی جسارت میشود اگر اولیای
دولت بتمع قبول اصغا فرموده قابل جواب دانسته باشند البته مرحمت خواهند فرمود
و اگر محل اعتنا نیز ندانند چشم از این نوع ادب پوشیده عفو فرمایند سؤال اول

ده اوضاع دول خارجه مشاهده میشود همیشه نسبت حال آنها در اطراف و
اکناف و اقطار و امصار سیاحت علمی نموده اطلاع بر احوال دول بعید و قریب
و بلدان بهم میرسانند از روی حقیقت مردم و شهرها را بر چه شخص که در کتابچه و
نقشه ها ضبط مینمایند تا در وقت دولت متبوعه ایشان از اراده عزم لشکرکشی یا
تفردی در سمتی بطرف بلکه دور از برای تحقیق آن نتایج کتابچه و نقشه مذکوره برای
ما خبرت را در روی بصیرت نموده میرسانند در فلان راه مثلاً چقدر بیابان و صحرا است
دور کی کوه یا دریا اهالی فلان مکان صاحب چقدر جمعیت و مردمان فلان شهر
ضعیف یا قوت از برای قطع مسافت فلان جا تدارک اسباب بحری
لازم است یا بری و از برای تسخیر فلان بقعه جمعیت کلی ضرور است یا جزئی اهل مملکت
کی را بقوت میتوان تسخیر کرد یا به رفت حمایت فلان را بغیرت یا بکفایت از
یا برکت خلاصه قبل از حرکت تهیه و تدارک آن امر معقود را دیده بعزم مینماید
و امر را بهولت از پیش میبرند و از برای سیاحت کذا که گاهی از جانب دولت اکثر
کافی و گاهی جغرافی دان همه زبانها فهم را مقرر میکنند و بجای کوت با حرفه
و تجارت یا علم و طبابت کشف مطلب نمایند و گاهی از صاحب منصبان ملت
منصب بجهت تحقیق علم مذکور و تکمیل نقش و ترویج دولت و عقل علوم این امر را مسکینند

یکه اما ما قاطبت نه از جانب سنی الجوانب دولت قویشوکت و نه از اهالی
اهل حق را در این ناحیت دیده و شنیده و چنانچه دیده شده در ابتدای تسخیر ولایت
افغانستان و تنبیه کار ترکستان از جانب اولیای دولت انگلیس بسترت و کلاه
و غیره را مأمور ترکستان نموده و رئیس بلخ و بابتخر و غیره هر یک در یکی از ولایات
افغانستان آمده و اینکه اولیای این دولت جاوید ان اهمالی در آن تراز
و جنبش را نه دانستم چیست بعین خالی از بیگانه نیست سؤال دویم مأمورین جلیل
غیر از کی یکه با دول مجاوره مراوده میکنند اغلب دیده شده در بابس غیر نگارد
داخل مملکتی میشوند و بر اوضاع آن مملکت کمال بصیرت بهم رسانند اگر حالات
اهل از دولتی داشته با دولت متبوعه او متفق خواهند شد و یا در تدارک دولت
بجویی که از مصالح و منافع ناموس دولت بانبه پرورد و اظهار مأموریت خود را
نمایند مقصود را بیابان میکنند و اگر حالات را مختصر نه فرصت اگر کسب پادکار
اینها برده شود خواهند بهیچوجه اقرار نکنند و سیاحت و نخواهد از و بهانه تراز نشد
که اگر خبر بایشان برسد بدنامی ناموس دولت قاهره از احوال پاتخر در هرات و بلخ
در قندهار و بر نیش در کابل و فرنج جنته ضد در حیدرآباد است کمال آگاهی دارد و همه اینها
را ملاقات نموده اما پاتخر در وقتیکه تهنیت مرحوم محمد شاه غازی انار الله برهانه

در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه محاصره هرات را نمود در حین حرکت آن شهریار
معدلت آثار انگلیسان با تجار راه هرات فرستادند در قندهار را ورا دیرم
و دکترم و بریان فارس مغتنم چند روزی در آنجا توقف که بپاس افغانیه
بعد روانه هرات شد در هرات کتابچه ملامحمد قندهاری منزل گرفت ملکیت
جغرافیات و کتاب خوب افغانی تکلم میکرد تا وقتی لشکر ایرانی بر در هرات وارد شد
و یار محمد خان حاکم هرات خود را عزیز نموده بود در آنوقت با تجار اورا
اعلم داشت هر نامور دولت انگلیس کمال اطمینان را تقویت با دولت
فرداً بپاس فرنگان حاضر کرده همراهی داد ایشان آنچه خواست داد و هرچه باید بکند کرد
از طرف دیگر شش ماه قبل از آن پلیچ در قندهار آمده و سرداران انکار دعوت به
لشکر دولت متوجه عفو و ترک مراوده با ایرانیان نمود در ظاهر با حکام این طرح
گفتگو آنچه در باطن با هر یک از رؤسای افغان دیده هر کس را مصدر امری
میدانست بنوعی بخود بست جمعی را به پول و بعضی را به تعلق و وعده زمین و باغات
و غیره تطمیع کرده که اگر سرداران جانی دولا قبول کنند زمین را داده داشته
باشد آن بود که غیرعلی آن جلیل پیش از پلیچ در قندهار آمده بود و سرداران قندهار
محمد عمر خان پسر سردار کهندل خان را با دو بهرات فرستاده نقد دادی انگلیس

انگلیس را قبول کنند و پلیچ را از قندهار بیرون مطلب جواب کنند و از طرف دیگر
و انگلستانه را پرسش و لکابی از جانب انگلیسها بهمین مطلب آمده بود سردار محمد
دل خان دوست کوچک از قندهار با لکابی فرشته امیر دوست محمد خان را از قبول
دوستی انگلیس مانع شدند و اینهم برشان برگشت لهذا انگلیس شاه شجاع الملک را
که برای چنین روزی شاهانه نگاه داشته بود آتش کار ساخته از لودیانه راه
سند به قندهار را آورده تا آنکه او در کلدت بلوچ توقف داشت و از طرف
دیگر شاهزاده تیمور را از راه پیشاور به کابل فرستاد بمحض اینکه شاه شجاع الملک
داخل خاک قندهار شد کلیه پلیچ در انگام توقف او در قندهار حرکتی
داشته باشند حاجی خان کاکر جمعی دیگر همه رو به شجاع الملک دعوت کرده
و آنها قبل منفرد در هر منزل قندهار بسمت لشکر رو بردارد در قندهار عود
شجاع الملک سه روز در پشت دروازه خود دید در روی افاغنه را که
در باطن دیده و دستخط ساخته بود همه در سرداران قوم که هنگام انگلیس و شجاع الملک
شرور و سرداران چاره جز فرار ندیده با تجار کشته و عیال خود را برداشته
ایران آمدند خلاصه بابت تدبیر فرستادن دو سه نفر در هرات و کابل
و قندهار و مخارج جزئی در جزو گفتیم لشکر ایران در هرات کلیات

نمود قندهار و کابل را بدون محاصره و مقاتله متصرف گردیدند و مراد ایشم که در
هنگام حرکت لشکر ایرانی و محاصره هرات در آنوقت در هرات هزار دان
نفس مستعد و اشخاص بزرگ از عموم فارسی و شیعه و غیره اکثر از جانب دولت علیه
ایران آنها اعلام دلجوئی میشد هر کس کار هرات بکار میرفت و بزرگان فارس را
یکیک با زن و بچه داخل تمام میکردند و حسب از ضعف و فقر در آنها فروخته بجنیشتر
و هرات مثل حالا از اهل عقب بود خالی نمیشد و با اطراف رفته و همه شهر
شهر آمدگانی که از حوال خارجه مورخین میتوانم اعاظ نموده بجهت سکنه دادن
و هر زبان فهم و عالم بجغرافی و تواریخ تعبیه نموده حالت هر مملکت را دانسته و از هم
مذاهب دیگر اهالی و معلوم برهان چیزی و در طرف و توابع و نواب هر شهری
مهر و زمین منطبع شد که خواهد اینجا نباشند و فرستاده کان دولت علیه را در این
خصوص چندان مسامحه میکنیم که اگر فرستادها هم کار آنان باشند رجالت قم
با تجارت متمم فوق تحقق فرستاده کان خارجه را دیدم و جای داروش و نحو
که نامیرزا متعهد العقدی عصبی را دارند و برقها و توپخانه تا و غیره را دارید
هر مملکتی هم را بر سر لانه دو دولت را دولت متوجه آنها بجنوبی برقها فرستاده کان
خود را معتبر و معتبر میدانند و هر جا و هر کس را هرچه بخواهند میدهند و در نهر از اعلی خارجی

خارجی سیم شکسته بلکه بهر کس ملاقات کرده و دور از مصدر کاری داشته چیزی داده و بسیار
و فرستادگان دولت علیه این ملاحظات را منظور ندارند چه کمتر مستعد پاینده هر یکی دارند در
هر یک جلو و اسباب آبداری و قلیان منقل و مفرش و بخیه دارند مبادا نه در آنها را زیاد
اعتبار داشته نه با اعتقاد من دولت قاهره اسباب احتیاج است و هر گاه
یکی از آنها کم شود بخصوص محتاج سکنه بقرض کردن و عتبه و قرض کردن هم معلوم
نیست کرده اند باشند یا خیر و همچنین در عوض آنکه کمی تعارف برانه میفرستند
در باب حالی دولت عظیم الله است هر کسی با تعارف ترحم بر سر سؤال اولیای دولت ایران
کلیه اعتقادی آن است هر دولت و قوام لشکر و شرط غلبه بر خصم رواج امرات
یکی از آنها داشتن و مهیا کردن جمیع اخراجات از همه جا همه وقت داشتن چنانچه
لشکر انگلیس در هنگام حرکت به افغانستان آذوقه لشکر حتی علف حیوانات را
از هندوستان بار کرده و هر ذکر ایشان روان نمایند از قوطی تمام شده
با آنکه در هیچ جا محتاج نمیشدند در باب قیمت نخرند و در قندهار را اکثر آنها را
ضایع شده بود به در بیابان ریخته و احتیاط از دست ندادند و از طرف دیگر
در خفیه بهیه و بار تجار که آنها را بهو کار میفرستند آذوقه در هر کجا موجود است
در هر جا غله را خریده ذخیره گذاشته آنها هم در باطن با غله داران دیده غله را که

در اینجا برداشتند وقتی که لشکر انها وارد قندهار شد بی تحاشی علفه را کشیدند و
دولت انگلیس ولایت لشکری ها مرحوم فتح خان هم بر و فرنگیها در حال تهور مصرف
شدند اما چون از قندهار برداشتند شنیدم طاقت اقامت نیاورده مردم بیکه گرفتند
و اینها رکاب بعضی در سر رکابشان شدند و بعضی از کسانشان تلف شدند و بعضی بکجا صحرا خوردن
خود را بحوالی هرات رسانیدند و زن و وزیر یار محمد خان علفه دادند و انها را
دانه گندم ... نگهداشتم این قصور در حق لشکر مرد از چه جهت شد بعضی دلیلم به وجه
مخفی بود و اگرنه این قدر به مبالغه هر کدام بردند پیش نظر بود مرسوم و در جوهر علفه
اعلی حکام ولایت می‌گرفتند و طوری و بمعرفت اشخاص خبر گرفته و ... گرفتند
نقدینه و لطیف نقش هرکس علفه را برداشته و تغیر در ولایت بهم رسید علفه محتکر
بهر طرف متفرق شده و مردم تحمیل میکنند از همه قحطا ... و دفعه ارزانی از ...
پول را بیاورند و عمال جمع میکنند کار رفته رفته بجایی میرسد که ... علفه
در ولایت محتکر شود و هر ضعیف در مخمصه می‌افتد بر ... مزاحم ...
در میانه هرج میکنند در باب ... جاهای دیگر ... دولت لازم داشتند
چه در خفیه یا علانیه وقایع نویس گذاشته باشند و یا فرنگیها خود را در
جاهای ماموره شده ... فرنگیها ... دولت ... خود را بخبر از

بیخبر از امری نمانند اگرچه مخارج زیادی داشته باشد چنانچه در دفعه اول بواسطه اتفاق
ها را انها متهم و دیدند ... خطری ... و از جاهای ... خبر را میرسانید
بخلاف انکه یکوقتی ... که ... یار محمد خان قصد تسخیر فراه
و هرات را که عازم آن طرف شد از قندهار فرنگیها از جانب ... در
حدود خاش بود رسیده ... از این خیال ... مذکور ... دار
او مقرر که با خبر از تصرف فراه و استقرار و محاصره هرات همه جا با هم بودیم
و میرزا احمد خان ناظم دیوان و سام خان ایلخانی ... در هرات بودند در همه
مدت ... آن فرنگیها را دیدم در حدود و در باب احوالی هرات ...
درین راه خرج کنند و نه از طرف هرات کسی دیده شد و برای ... آورده
خبری بیاید مگر از فرنگی ... خبری ... هر جا ... مطلع شدم
رفیق مهمان ... ادم ... از جانب ...
هرات ... دولت علیه بعضی ... اعلام ...
مامورین دولت را از ... اما ... مامورین ...
چرا چنین ... سؤال ... از ... دولت ...
از ... دیوان ... دولت ...

داشت و دعوی دین داری را با عدم رسیدگی مسلم نمی توان داشت اما کی
ملت و دول خارجه را در پنجم هر یک دولت متبوعه خود را معدوم و محو فرض کرده
خود را اجزای آن می شمارند و در قوام و قیام آن معدوم و محو است علی الدوام از فوت
مطلب شخصی خود در صلاح معدوم و محو هرگز دست نکشند بلکه از فوت جزء و
شخص خود را آیین خواسته و هیچ چه در امری خلاف آیین باشند حتی الامکان
اقدام نمی نمایند شدید چنانچه واجبست زمره مسلمین دین اسلام را معدوم و محو دانسته
هر فرد خود را جزء دین معدوم دانسته در امری که موجب نظام و قوام آن باشد
از شریعت خواسته اهتمام ورزد خلاف شرع را جایز ندانسته حتی اگر در
خانه خلوت و شدت گرما و تشنگی در ماه صیام باشد آب نخورد و در هوای
بسیار خنک و آب سرد در وقت صلوة ترک وضو نکنند و در حفظ و حرس شأن
جهاد و دفاع از مال و جان مضایقه نکنند تا خلاف شرع عمل نماید کرد لکن اغلب
دول خارجه در راه دولت خود چنین اعتقاد دارند و عجب اینکه از اهل ملت
و شریعت در دولت اسلامیه تقاضای شریعت نمرده و نظام امر ملت اسلام منوط
بآن ندانسته در انجام آن سعی ننمایند و بغرض شخصی از خیر کلی گذشته
و خود از امری در ترقی دولت در این مشکل تر نیست آه آه از اهل ایران و اهل

وای اهل ایران کاش یکدفعه عبوری در ممالک خارجه می کردید و اطلاعی از حالت اهل
ملت خود که در آنجاها ساکن اند بهم می رسانیدید به بینید چگونه در دست اغیار ذلیل اند و در
پنجه اقتدار و تعدی اسیر کافر که بغیر از دولت ... مؤمنین و صالحین مقدم
می شمارند و گاهی در ترکستان کفار هنود را از مبین بهتر می دانسته گاهی در پنجه
تفتیش دایره دولت مسکین ... و صاحب اختیار زن و دخترهای خود
می نمایند ... دختر ... اجنبی خارج ملت در کالسکه نشسته می گردند
نمی توانسته ... آن حالت را ... در شهر ...
و بعد در ترکستان چگونه دختران و زنان اهل مملکت ... را ...
اسیری کفار خارج اسلام بیع و شرا می نمایند خلاصه چرا شکر این نعمت و
دولت ایران را بجا نمی آورید و سر و جان را در راه دین و دولت نثار نمی کنید
دولت ایران قدیم تر از همه دولتهاست اهالی ایران با عقل و کفایت ...
همه مردمان ... اهالی ممالک محروسه از خراسان الی آذربایجان شجاع ترین ...
جهان ... امروز مملکت ایران رشک ممالک کل عالم است ...
... ملکه جوان ... و جوان ...
رنگین است اگر در خارج نظری کنید و ... فرنگستان ...

ه در راه خدمت این پادشاه مردانه و غلام شاه مردان کمر در بسته زان بیش
از در خفا اگر یک ذره از آفتاب همت و غیرت و پاس ملت و غمخواری دولت
او بر همه اهالی می‌تابید چه ترقیها که نمیکردند و چه مفاخرها که حاصل نمینمودند بعد از
در قلب اعلیحضرت شهریاری و هر کس کفایت و غیرت ذاتی اهل ایران هنوز
مایوس نیستیم تربیت فعلی کامل و ماده و استعداد ایرانیان قابل است عنقریب آن
ه خوبی شده اند از غفلت ها که چرخ اخضر خاک را اخضر کند سؤال میکنیم از
و الف رجعه بعض مورخین مخفیه آنها در هر مملکتی سیر و در همه جا لغت و تباین قوم
ترکست و فی مملکتی اهل آن مملکت [illegible] میکنند و اکثر بهم مربوطند و مخارج دولت
روی هم را بجهد که و بخط اشخاص غیر جمیع کثیری را بر دولت خود آشنا و مانوس
میکنند و عجب است از جانب شیخ جواب ادبا رعایت علیه کامل [illegible] دارد
که دو طائفه خانوار اهل علیت ایران مسکونست و بهر از آن نفر ایرانیان
اسیر و همت والا نهمت پادشاهی بتکلیف ایرا او تصرف آنها بهت جرات هیچ
و مقصودی هر دین دار با کفایت در جزو [illegible] تجارت در آنجا بنا شده و دولت
کابل و ارده هزار [illegible] بیاهی بردن [illegible] کس از حال آنها آگاه
نباشد در کوهستان [illegible] هاو کابل بگور [illegible] خانوار ارث سلطان

سلطان ایران همیشه و بر شیعیان تمام سلطان بودن در آن جهان میرسد
چرا کسی غافل از حال آنها [illegible] کسی را در مملکت افغانستان
ه بغیرت ملی اگر انه که توجهی از جانب سلطان و بر به درانه که [illegible]
اهالی این مملکت را بهم متوانند یافت و ماموریت در همه جا جانب من جمعه تا زده
بهک الفاتی در جانب شهریاری تسخیر آن مملکت را تسخیر سازد چنانچه در فقره
احوال فتوحات [illegible] کابل با اهتمام [illegible] اشاره بان شد اما [illegible] اگر چنین
کسی در حقیقت [illegible] اول [illegible] دولت طالب او خواهد بود [illegible]
لاکن از وجود [illegible] در پیشرفت اکثر کارها ناگزیر است خصوص که اشخاص
خود بغیرت ملی و تقویت دولت ایکار را طالب قطع نظر از جلب منفعت
و وجه احتیاج بامثال این اشخاص دیگر که ما دیده ایم متعلمین بحری انگلیس را
هر یک در علم بحر [illegible] در [illegible] و کارکنیه [illegible] طول و عرض و عمق
[illegible] هر [illegible] که [illegible] نقاط [illegible] حرکت میکنند در قطع مشاق و دانستن مقامات
و [illegible] دریا و حدود [illegible] از روی قواعد کلیه بحریه و آلات [illegible] در دست دارند
محتاج [illegible] جان بحری [illegible] نیستند [illegible]
بحر [illegible] عبور میکنند چون آن بحر کوچک است و اکثر جاها زمین [illegible] کوه [illegible]

کوهایست در آب مخفی است پس معلمین مذکورین باین قواعد کلیه کشتی را حرکت میدهند
و آلات رصدیه نظری فلکی چون [illegible] در روز و شب [illegible] در همه جای آن
دریا گردش میکنند میدانسته آب کجا کم است و عمق کجا بسیار زمین در چه جانب
نزدیک است و کوه از کدام راه [illegible] آن [illegible] و اصطلاح [illegible]
کرده معلمین [illegible] رجوع مقدم داشته در حق و عهده کشتی را [illegible] الیه می‌سپارند
[illegible] مقصود رسانده و کذلک [illegible] جنود و عسکر [illegible]
شناختن راه منزل [illegible] مقام محتاج [illegible] عارف بطرق و شوارع آن
صحاری و بیابان است و تابع [illegible] لشکری [illegible] نظری و [illegible]
در تسخیر [illegible] [illegible] [illegible] جمهور [illegible] کوه [illegible]
[illegible] از [illegible] تسخیر [illegible] [illegible] سهولت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] و [illegible] بواسطه [illegible] آن [illegible]
شهر [illegible] لشکر [illegible] بعد [illegible] عظیم [illegible]
در تسخیر قلعه صغیری [illegible] باین [illegible] اولیای دولت [illegible]
کفایت [illegible] دولت [illegible] [illegible] تحقیق [illegible] حال [illegible]
هر قوم [illegible] [illegible] [illegible] و کیفیت هر جا [illegible] جمع [illegible]

در دست داشته باشند و [illegible] هم در این [illegible] که اولیای دولت جاوید [illegible]
[illegible] است [illegible] میدانسته [illegible] [illegible] از آن است [illegible] در صدد تحقیق آن
[illegible] [illegible] اولیای دولت قاهره سلطانی [illegible] بر حالات [illegible]
[illegible] ایران و مملکت [illegible] افغانستان چه [illegible] است و منظور از این [illegible]
در عهد خاقان مغفور در [illegible] کرده [illegible] دولت ایران [illegible] در
امر قورخانه و توپخانه و انتظام [illegible] نظام [illegible] جمیله [illegible] می‌آوردند و باز در زمان
سلطنت شاهنشاه مرحوم قطع آن مبلغ مقرر شده و در ادای [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] ایشان در کابل و قندهار آمده [illegible] داران [illegible] آنجا را دعوت
[illegible] [illegible] خصومت ایران [illegible] و [illegible] ایشان در [illegible] از
[illegible] خان [illegible] [illegible] در [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کابل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مملکت افغانستان
در حیطه تصرف خود درآورده [illegible] دولت ایران
[illegible] که [illegible] ولایت افغانستان [illegible] [illegible]
[illegible] باشند اما اگر [illegible] دولت [illegible] لشکر [illegible]
در افغانستان [illegible] و امر آنجا را اصلاح [illegible] [illegible] از [illegible]

خود معین میسازد و نگاه دارد در امر منازعه آنها دخیل نباشد دولت انگلیس اهتمامات
دوستانه خود را بکار خواهد برد و اگر از سعی‌ها کاری بر نیاید دولت ایران بلاتکاهل
اعلام باصلاح آنها مینمایم و همچنین از جانب دولت روسیه از اختلاف
حالات جنگها و صلحها و فرستادن قشون در هرات و غرض دولت کوچک
در قندهار و کابل در تعقیب کوتاه افاغنه این دو دولت معظم دیار یکدیگر پلتیک خود را
کوتاه دیده یا میخواهند الآن بشرق کار را واشته بر دیگری از نظرف غلبه کند
و دیگری میخواهند باشند راه خصم او گشته از شر غلبه او محفوظ باشند و ما در میانه
این دو سیل دمان در کمال استراحت آسوده نشسته ایم اگر یکی با ما اظهار محبت میکند
میدانیم یا عشقی دارد رفیع و نقیه اوی نشویم و دیگری را چه از خود برنجانیم اگر
کسی بجا به پاس حرکت میکند فوراً رنجیده خاطر میشویم و هیچ ندانسته ایم از محبت و
عداوت خارجه با ما بالفرض است و مقصود بالذات ایشان چیز دیگر
حالا سؤال از این است که چون مقصود را دانستیم آیا لازم است که در راه این
دو سیل بنای اطاق و منزل گذاشته آسوده بخوابیم یا در دفع چاره و تدبیر سیل
تدبیری لازم است که گفته شود اگر بگوئیم آسوده باید نشست این عاقلانه نخواهد
پذیرفت و اگر بگوئیم در چاره و دفع آن باید کوشید خواهید گفت تدبیر راه دفع این

این دو سیل قوی در باغ عقلا پلتیک دانایان عالم واجب التلاقی
و مانند قضای محکم لازم الوقوع با چگونه میتوانیم ترک میگوئیم ما اقامه دلیل
میکنیم بر اینکه هرگاه خود آن استادان پلتیک بطریق انصاف
اعتراف بر حقیت آن نمایند و اقرار بر امکان آن کرده تسلیم میکنیم
دولت انگلیس از بدو رشد در راه سیل مخالف خود در عهد خاقان
مرحوم طرح دوستی بنحویکه ذکر شد با دولت علیه گذاشت و کمال اهتمام را در
استحکام آن بعمل آورد در طرف دیگر هم دولت روس نای نقود را با
دولت گذاشته و با مرحوم نایب السلطنه و خاقان مرحوم در ولیعهدی
شهنشاه مغفور نهایت بذل وجه را نمودند تا آن مبلغ چندین ساله دولت
انگلیس و تربیتهای عسکرشان را در کار ایران باطل نمود در عهد شهنشاه
مرحوم دوستی ایشان پیش رفت قدم انگلیس گرفت از اینجهت بود در عهد شهنشاه مرحوم
دولت انگلیس پلتیک خود را برهم داده قرارهای عهد خاقانی را تغییر
داد چون شهنشاه مرحوم بقصد تصرف هرات عازم خراسان شد و
دولت روس هم کمال رضایت را داشت چنانچه همراهی سفیر دولت
مذکوره و حرکات دیگر کوچک دلالت صریح بر آن دارد در اینوقت دولت

انگلیس پلتیک خود را در تقویت حاکم هرات و تصرف افغانستان
و نحو آن چه مکرر ذکر شد مقرر نموده و منتهای مطلب خود عدم تصرف ایران
با شهر هرات را در تصرف خود آنها با توابع افغانستان را رسیده ذکر آن
محتاج بیان نیست در بنای قدیم پلتیک انگلیس مقدم رقم مقصود در پیش گرفته
و مطلب را در صحبت به اگر حاصل میکردند [illegible] بغیره و کمال زیاد [illegible]
[illegible] خیال در تعمیر هرات و نظم امور با توابع افغانستان نموده در این ضمن
یار محمد خان بتصور آنکه چون کابل و قندهار در تصرف انگلیس است و مردم
هرات هم گرویده آنها از [illegible] در این ولایت را در حیطه تصاحب
من پرداختن گشته است صاحب وکیل انگلیس را با آنچه جبر و جهد [illegible]
در کار هرات که و مخارج کلیه [illegible] از هرات در نهایت اعلای
پرداخت [illegible] خود را با دولت ایران صرفه دانسته [illegible] حضور [illegible]
در خدمات دولت علیه با استحکام و وفات خود ظاهر ساخت [illegible]
انگلیس از دوستی او مقطوع الطمع گشته و همچنین قندهار و کابل را که [illegible] از
ولایت [illegible] دانسته از کمال خاطرجمعی احکامی را که در [illegible] اجرا [illegible]
در افغانستان مروج نمودند تا با توده مردم را [illegible] یک جا افغانستان [illegible]

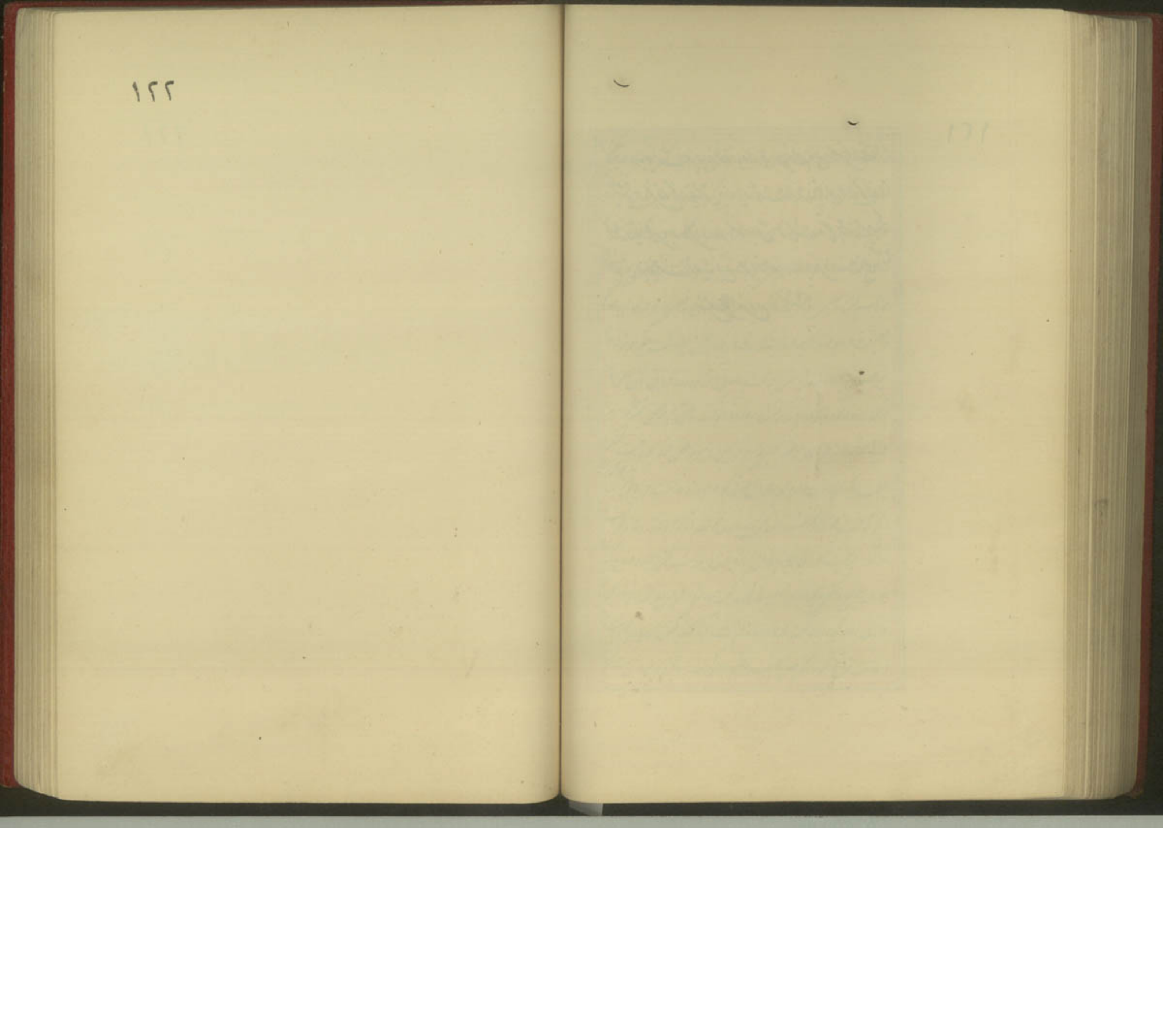
افغانستان آن بیشتر که هر کس [illegible] است از تصرف ایشان بیرون رفت و منظور را
حاصل و آمال خود [illegible] در صحرای بعد دیگر متوقع آن نباشند باز
هرات افتاد و همچنین [illegible] آنها در افغانستان عقلا آنها حکم کرده
واقعه افغانستان [illegible] الا از [illegible] پرستند و [illegible] این [illegible] تصرف
نشده و با [illegible] در حکم واحد نموده قدم بیشتر گذاشتیم پس در فکر تمامیت تصرف [illegible]
افتاده [illegible] بی شعور را [illegible] مرحمت افغانستان تمام کرده و در [illegible]
و [illegible] اسباب چیره [illegible] دستگاه [illegible] را هم [illegible] باعتقاد [illegible]
از داخله [illegible] درین [illegible] خواهیم
[illegible] از داخله [illegible] انتظام [illegible]
وجه خانه [illegible] ولایت [illegible]
از عقب و حکام و عسکری [illegible]
[illegible] و از [illegible] درین قرن [illegible]
طرف [illegible] مشغول نظم [illegible] باشند مقصود ازین تقریر
آن است [illegible] اتفاق بر آن گشته و [illegible] پلتیک حکم
بر آن [illegible] بر آن امر [illegible] بوقوع [illegible] بلکه هر چه [illegible] حکم بر آن [illegible]

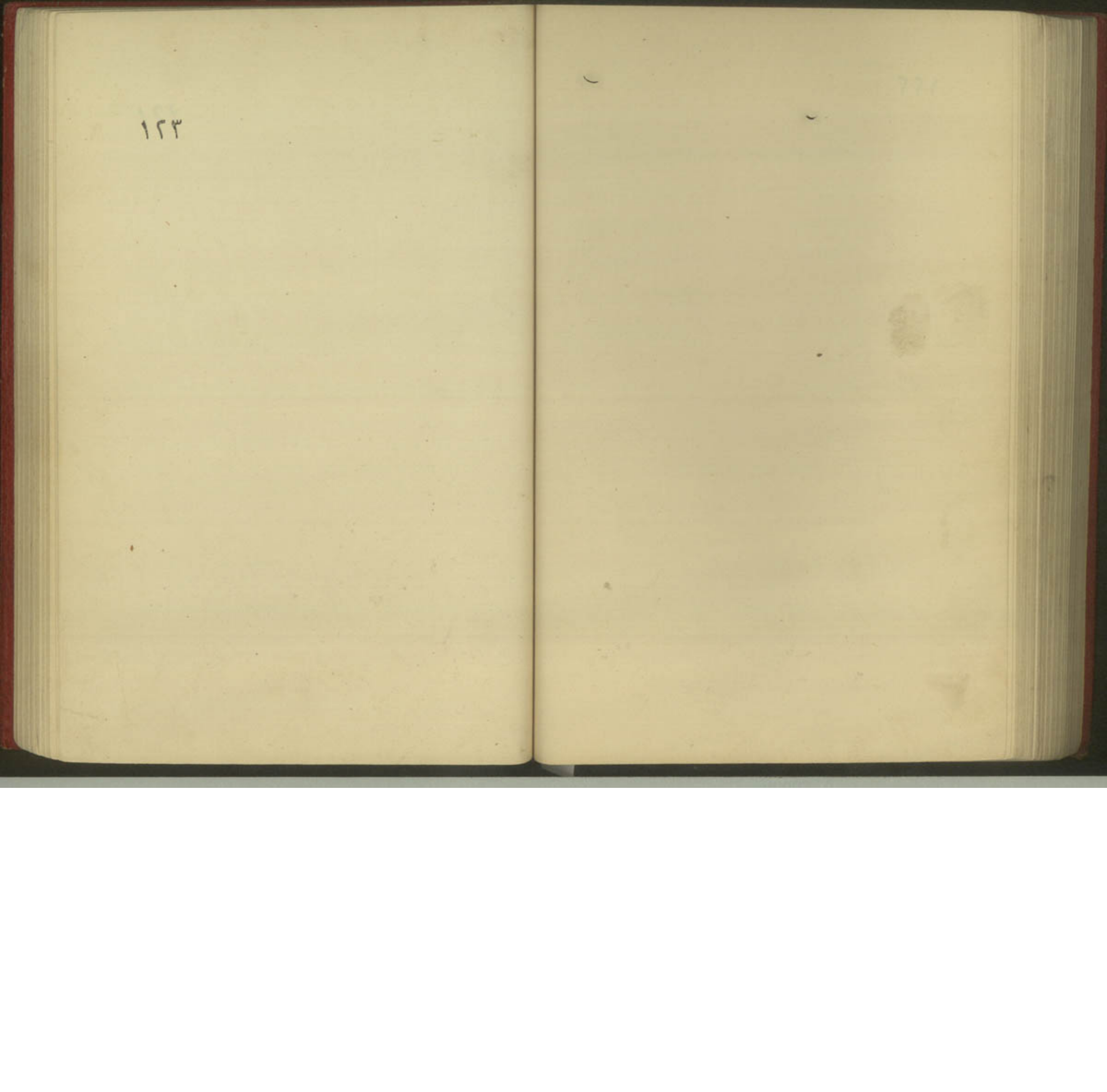
احتمال غیر آن نشده می‌رود چون احتمال غیر را جایز دانستیم حکم قطعی بر وقوع امری
نمی‌توان کرد و در عین ظهور امری متوقع امر دیگر میسر توان بود چنانچه اگر کشتی در چهار موجه
طوفان افتد و شراع آن برگردد آدمی حکم بر هلاک خود باید نمود معهذا امر متوقع که نجات
نیز باشد بوجه اغلب نظایر این را دیده‌ام که بر شرف فنا آمده آثار غرق ظاهر شده
با وجود آن نجات یافته پس هر چه را احتمال دو جانب رود حکم بر آن گذشته قطعی
نمی‌توان تصور کرد با آنکه خلاف معهود حقیقت نزد در همه جا و همه وقت دیده‌ام چنانچه
در شعرات چشمک حال مذکوره در ما در ایران و هرات و افغانستان و بلوچستان
و هندوستان ملاحظه شد و امور متیقن الوصول قریب الوقوع لهبا با امثال این اقدام
ازین جا حکم می‌کنیم بر آنکه اگر دولت علیه ایران بلکه ممالک جزیره افغانستان
غفلت نورزیده یک کار در فرو در قوام چنان اسباب غور کرده قوی بر ممالک دول ارا
بچیزی متزلزل در لرزه و تحمیل در استحکام و ارتفاعات آنها از متزلزل دست قضا
کار کشته عمل آنها باطل شود چنانچه تزلزل احوال عالم همه ازین راه
بعمل آمده است پس چرا خود را بلعبه و بازیچه دولتهای دیگر اندازیم و خود در هر کار لهو
باشد لهذا پرده بازیهای پنهان غم مخور   گر درین کتابچه مذکور شد با فصیحی
نمودند دیگر احوال در نظر نیست از قضا عرضه داشته شد بوده چون اصل این نسخه

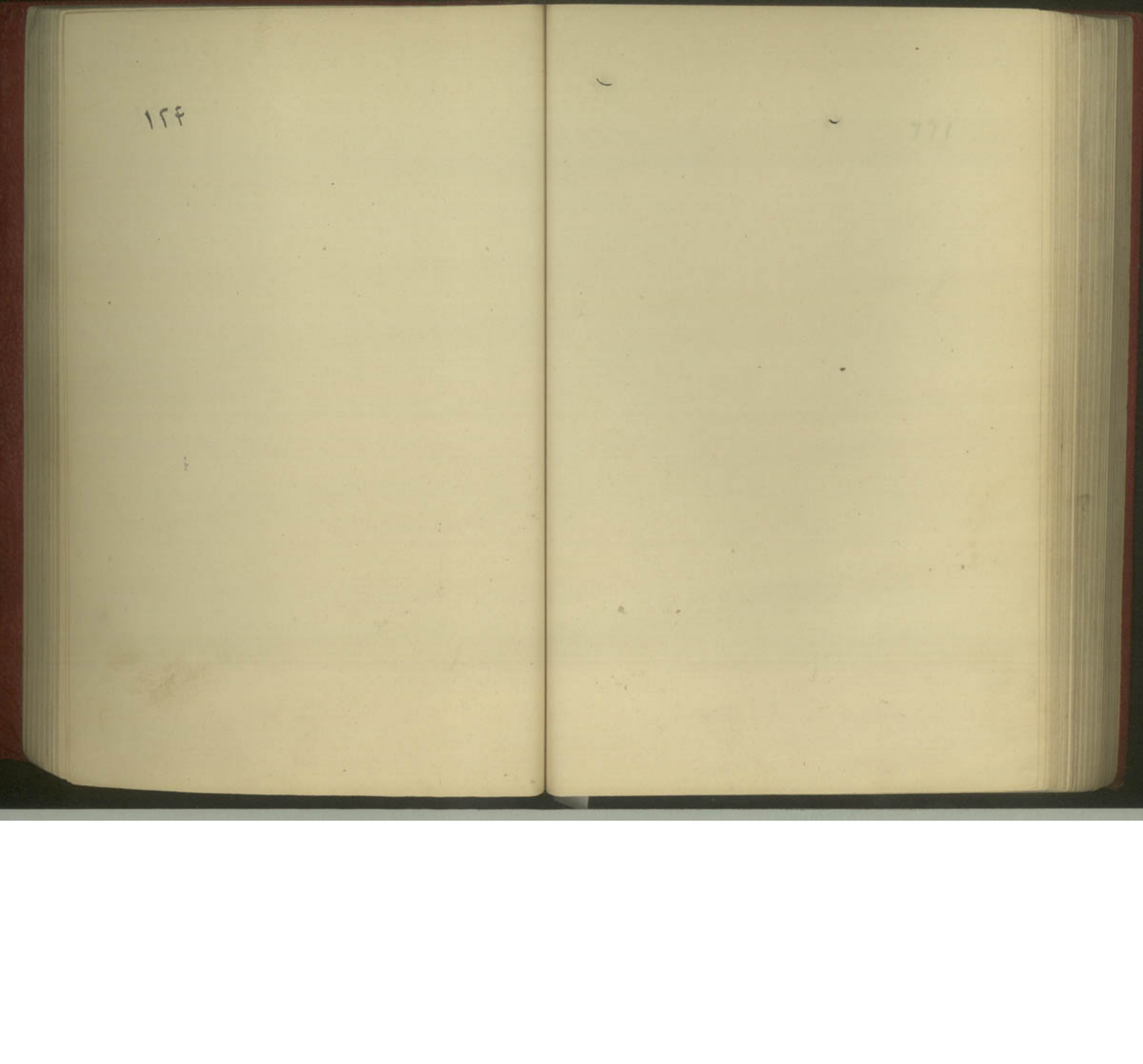
آن نسخه مفقود بود اگر نقد و تا در این عبارات با نسخه اصلی بوده باشد خوانندگان
مطلب واحد است لیکن امثال در فتی مرقوم شده مثل حالتی انگلیس را در هندوستان
و دزدی و صنایع و اولیای علیه در ایران چیزی می‌شنیده لا الجرم حالا که برای العیس او صنایع
اینه دولت جاویدان را دیده اعتقادها دیگر بهم رسیده و شنوائیهای دیگر است که باید
عرض نمود اما گویند یکروز صیادی مرغکی کوچک را در دام آورده بود خواست
او را ذبح کند مرغ گفت ای صیاد در کشتن من چه خواهی شد و از نیم مثقال گوشت
من چه قدر انتفاع خواهی برد اگر مرا رها کنی سه نصیحت تو کنم که هر یک مقابل گنجی
باشد صیاد نصیحت اول را قبول کرد و گفت بگو گفت یا رها لا که در دست تو ام بگویم
یکی چون از دست تو رها شوم دیگری را در وقتی که بر سر آن شاخ بلند نشستم اظهار
می‌دارم پس صیاد گفت حالا که در دست منی آن نصیحت اول را بگو گفت اول آنکه
گذشته اندوه مخور و صیاد او را رها نمود گفت دوم آنکه سخن محال را باور مکن
و بر سر شاخ بلند نشست پس گفت سیم آنکه ای صیاد عجب خطائی کردی اگر مرا کشته
بودی در حوصله من مرواریدی بود که هفت مثقال صیاد از این گفته نابود
با فسوس و اندوه خوردن مرغ گفت حالا تو گفتم بر گذشته اندوه مخور و حالا از دو
نصیحت مرا فراموش کردی صیاد گفت چه شود حالا تا نصیحت سوم را بگو

رزالت کاه دارم مرغ گفت وجه تعلق ترا میدانم هر طمع در مروارید گفت اما نه خیال نبودم گفتم
مال را باور کمن چه سکونه اعتقاد کردی از مرغی دم که رانها ز بیخ مثقال وزن مروارید
جایست مثقال وزن داشته باشد در حوصله من خواهم گنجید این را گفت و صیاد را
وداع کرد بنده ناقص عرض الیقین میخواهم بعرض آن جسارت نمایم بعضی رجال که در ایران
خواهم گفت بعضی را دوستی که از ایران بردم سکوم و بعضی را هم دارنی لم بر دهم گم
وصیت خواهم نمود اگرچه ادعا نیستکه در رفتها ر بودم بعشق این دولت علیه خوبتر از حالا
سیر نقشیدم بحمدالله بدارند پیش دولت وصال انوز ده اینده فرق با آن حال نامزد
آری [illegible] ده بخواهد چون منزل برود اما ذوق رقص من رقص شخصی و دیدم
در زیر نقاره خانه طهران میرقصه شخصی رسیده که این وجه در رقص تو از چه راست گفتم
بعلت آنکه مرده زن دارم مدتیست دل تصور کرده زنده حالت خیال زن [illegible] این
دیگر گرفت لذا [illegible] نشسته ادعای را [illegible] کرده ام در زیر نقاره خانه طهران
از آن صاحب ده زن جای احوال [illegible] چون [illegible] گفت دیگر در رقص کرد [illegible]
چه در [illegible] بوده گفتی وجه [illegible] مرا [illegible] گفت حاش [illegible] در رقص گفته [illegible] ان
ده زن را در کجا داری گفت بمرد در خانه من است آمد گفت [illegible] بیچاره [illegible]
دو [illegible] که [illegible] چنین خوب میرقصم از آن [illegible] در [illegible]

بیا در ادرنا بایان [illegible] در زیر نقاره خانه طهران میرقصم وجه و رقص [illegible] در رفتها ر
داشتم در دفتر بود که از خواستن [illegible] و ایران در میانه اقامه بجم حالا که [illegible] رم
گرفته [illegible] رقص وجه حالتی ولااهمه [illegible] و خواب [illegible] رجب [illegible] مبارک
[illegible] اشرف [illegible] حضرت [illegible] روحنا [illegible]
شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۷







بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الارضین و البلاد و جعلها مقراً و مقاماً للعباد و اروی باقطار
الامطار رود العقور و النجاد و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و سند
الاصفیاء محمد و آله الاخیار الی یوم المعاد و بعد دانستن تهیه و ولایت چین
بس مملکتی رنگین است اساسی دارد نهایت معظم و ارکانی دارد بس مستحکم
الحکمه غریبه الوان آلات بر ناظرین نزهت افزاید و نقطه عجیبه آن مملکت بتفرج چین حکمت
حکمت اهالی بر ارباب حرفت و اصحاب صنعت آنجا را چه ضرور شرح
و بیان تعالی خالق الاشیاء و الانسان خاکش این است که می‌نماید زینت
بزم سلاطین و منجذب بساط خاقانین گشت تا بقاعده بود اذعان بر کسی زدایمن ولایت
میکند ازینها از حرفت و صنعت و امکنه و بقاع و طرق و شوارع و اشجار و انهار
اطلاع و استحضار بهم رسانند و بزرگان بطوری تقریر نمایند که بمثابه مشهود و
منظور در آید پس از خواندن کتب و مطالعه صحف مشتمله بر چگونگی اوضاع
آنجا کیفیت آن دیار را نوشتن داشت و اصحاب فطنت و خردوران
حسرت از علم معالم و آثار آنجا بسیار فراوان است که تا بزبان فارسی

فارسی در خصوص آن نوشته نبوده محروم از خواندن آن بهره برند و حقیر کمترین از اوضاع
آنجا مستحضر شوند لهذا شاهزاده جوان بخت آسمان تخت فیروز روز نهاد
ازو رحمانی فنون شرع دولت ماحی آثار کفر و بدعت غیث عطیت غوث
رعیت لیث و غاعیث غیاث المظفر من السماء المنصور علی الاعداء شاهزاده
بهمن میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان که از درخت شهریار ایران قوی
و از شاخسار تاجداران جهانبانی صنوبر است اکنون حماة و کفاة ملطف و مهرش
رطب اللسان است در عاة و ولاة بعنف و قهرش خایف الجنان
اگر آتشین رتبت افشاند نعیم از کرک رئوف تر شباهنت و اگر دامن
صولت جنباند از مقاومت گرگ آب در روح شبانها زایل اذاله ادام
عدله و احسانه علی الانام و ثبت الله اقدام عزمه الی یوم القیام رباعی

اورا ابد از چرخ دوام ره باد / اعدای وی از مقصد خود کمره باد
تا ماه کند غروب و خورشید طلوع / ایام بکام دل بهمن شه باد

باین بنده خاکسار ذره بمقدار مهر صادق حکم و مقرر فرمودند که پی
از منشیان صاحب منصب دولت بهیه انگلیس بولایت چین رفته و
احوالات و کردارشان را برای العین مشاهده کرده و روز بروز روزنامچه

تغیر و تبدیلی را از زبان انگلیسی نگاشته است همان کتاب را فارسی نویسیده تا
ناظرین آن وقوف کامل حاصل آید پس در سال فرخنده فال [illegible] سنه ۱۲۶۱
هزار و دویست و شصت و یک بمعاونت عالیجاه عمدة الکبراء المسیحیه آدورد
برجیس انگلیس شروع بترجمه نموده میشود بانظار رغبات نظار [illegible] نیز بالله التوفیق

ترجمه

چون در سنه ۱۲۳۰ هزار و دویست و سی تجار انگلیس در شهر کانتان چین
تجارت داشتند از ظلم حاکم آن شهر بسیار شکایت میکردند بیست و چهار نفر
وزراء و کارگذاران ممالک هند بوزرای پادشاه انگلیس عرض کردند که مصلحت
نیست ایلچی از جانب پادشاه انگلیس بپای تخت چین فرستاده شود تا از وزرا
گفته شود تا تجار انگلیس در ولایت چین تجارت داشته تحقیق شود فرستادن
ایلچی صلاح دولت نیست در آن وقت فیمابین دولتین انگلیس و چین عهدنامه
تجارتی نبود و اهل چین از قدیم قاعده داشتند که چند نفر تجار اهل خود را که
شهر کانتان بعضی اذن میدادند با تجار فرنگ که بکانتان آمده اند تجارت و معامله
نمایند و فرنگیها اندرباره معاملات ایشان را بالخصوصه تنها بفرد داشته
واز جمله شکایات تجار انگلیس این بود که باتفاق جمیع کثیر از اهل چین اذن
تجارت میدادند و حال آنکه بسیار است که جمیع کثیری اذن معامله و تجارت داشته و گفتگوها

و گفتگوها و مقالات بسیار در میان حاکم کانتان و تجار انگلیس در خصوص شده
بود قاعده فرنگستان این است که هنگام جنگ کشتیهای یکدیگر را بغارت
میبرند لکن شکایت دیگر هم این بود در آن وقت که فیمابین دولتین انگریز
و ینگی دنیا جنگ بود کشتی از ینگی دنیا بکانتان آمده بود تجارت که بر همکشتی
کشتی جنگ پادشاه انگلیس که در آن سمت بود همان کشتی را از لنگرگاه بیرون کشیده
برده بود حاکم کانتان از تجار انگریز خواهش نموده که کشتی جنگ انگریز در آن دریاها
نماند تجار در جواب گفتند که اختیار کشتی و لنگر پادشاه است و ما تاجریم
و ملک التجار هر چند در امر تجارت مختار و بهمه اعلی را خود در کانتان توقف
دارند متعلق است لکن بر ملک غیر از گفت کشتی جنگ در آن سمتها نگاه دارد
یکی از شکایتهای ایشان این است که چند نفر از نوکرهای انگلیس که کانتان بعضی
گرفته و حبس کرده چند نفر و حاکم کانتان حکم کرده بود که هیچکس از اهل چین نوکری فرنگیها
نموده خدمت نکنند و بخصوصه شخصی از اهل چین که ملک التجار ترجمان بود
حاکم مشارالیه گرفته حبس کرده و گفته بود هر گاه دیگر نزد فرنگیها برود بالقطع گردن
میزنم با جمله همه وزرا بعد از آنکه همه گزارشات را از تجار انگریز که در چین
تجارت داشتند تحقیق نمودند مصلحت دیدند که سفیری و ایلچی عاقل و صاحب منصب

دارای سفارت قابل و شایسته و سزاوار باشند به مملکت چین لازم است درباب
وقایع مزبوره و امورات متعلقه تجارت و ربط قراری که ابتدا و عهدنامه ببندند
و این امر به تجار و مترددین در مملکت چین دهنی و خللی روز بروز علیحده در فصل زمستان
سنه ۱۲۳۱ هزار و دویست و سی و یک هجری لارد امهرست را که یکی از امرای
انگلیس است باتفاق چند نفر صاحبمنصبان و غیره که اسامی و مناصب آنها در
تفصیل است مامور و روانه پای تخت چین نمودند لارد امهرست ایلچی
مستر امهرست پسر ایلچی مستر جارج استانتن نایب اول که سالها
در ولایت چین مانده و از زبان و قواعد ایشان اطلاع کامل بهم رسانده و در شهر
کانتان حسب الامر پادشاه انگلیس حکم الجار بود و در اوایل سن نزد لارد
مکارتنی در ایام سفارت چین داشت همراهی او بپای تخت رفته بود مستر ا
لیس نایب دوم مولف کتاب مستر ماریسن منشی ایلچی مستر تون
مستر دویس مستر منیق مستر ماریسن که این چهار نفر محررین و مترجمین
ایلچی بزبان چین بودند مستر گرفث کشیش مستر ابل طبیب خاصه ایلچی
و دکتر پیرسن طبیب دیگران مستر هول نقاش و لفتنانت کوک
صاحبمنصب کشتیبان ایلچی و لفتنانت سمرست نایب سرکار کشتیبان

لارد در انگلیسیه امهرست

کشتیبان مستر هاریس دفتردار مستر پول و دکتر لین جراح کشتیبان
مستر ابت مستر مارتن صاحبمنصبان کشتی مامورین از نوکر و موزیکانچی
و غیره هفتاد و پنج نفر بودند مامور و روانه ولایت چین شدند احوالات و
گزارشات بدین قرار است در چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۳۱ کشتی نشین
ایلچی و صاحبمنصبان سفارت بجزایر لمنه رسید که در دهنه رودخانه جاریه شهر
کانتان واقعند در پنجم شهر رمضان کشتی ایلچی و اهل سفارت به خلیج
پچیلی وارد شدند دو نفر صاحبمنصب از جانب ایلچی مزبور بخشکی رفته بعد از چند روز
دو نفر منداریں یعنی حکام چین که از جانب پادشاه چین مامور مهمانداری بودند نزد ایلچی
آمدند اسم یکی از آنها چینک و دیگری این بود پیش از ورود شان نوکرهای ایشان
آمده دو طغرا کاغذ آورده در آنها اسامی و مناصب مهمانداران نوشته بود اول
رتبه دارد شده دو نفر سرهنگ کشتیهای انگریز با لباس نظامی سوار گردند و بر
در ورود چینک باهم نزد ایلچی رفته بعد از ادای مراسم مهمانداری پرسیده
برای ایلچی و صاحبمنصبان سفارت و غیره که بسمت پای تخت خواهند رفت
چند لنگه لازم و کافی است یکی از مهمانان ایلچی نوشته اسامی اهل سفارت
و حساب بارخانه نوشته داده بود آن دو نفر منداریں را که پرسیده منظور

ایلچی از این ماموریت جهت گذشته منظور ولیعهد پادشاه انگلیس از فرستادن
این ایلچی آنست که دوستی و اتحاد و یگانگی و اتکا را فیما بین پدر ولیعهد و مرد پادشاه
چین بود بر همین و مستحکم و متین نموده و برسانیده ایلچی را اجزاء این مطلب گفتن
منظور ایلچی البته در مکتوب ماموریت نامه ولیعهد مشخص و بوزیر اعظم در چین ملاقات
خواهد رسید بعضی ترجمه آن کاغذها را با این مترجم و بوزیر اعظم خواهد رسید و خود
ایلچی ماموریت نامه خود را بدست مبارک پادشاه چین خواهد داد قاعده حضور پادشاه
چین این است که هر کس بحضور پادشاه میرود باید سه بار روی زانو زمین گذارد و نه بار
سجده کند و در خصوص گفتگوها شده بود پیش از حضور شش روز قبل از حضور اوایل دکرفت
در حضور پادشاه بطور خوب و موافق ادب در رسم و قاعده بارگاه پادشاه
چین درست عمل آنکه ایلچی گفت بطوریکه ایلچی بایک انگلیز رفتار کنم در حضور خود
خواهم نمود چون ایلچی مصلحت نداشت در آن اول ملاقات بیش از این بهانه نیاوردن
و اظهار مطلب کند گفت که البته آداب رسم سفارت و ادب در حضور پادشاه بعمل
خواهد آمد در شهر دهم ماه رمضان کشتی دولت چین مقامی که انگلیز آمده
صاحب منصبان سفارت و بارخانه ایشان آن کشتیها که از جزیره جزن آورده
داشت و امواج بلند و جزیره صحنه دیگر گذشته سمت ... رفته در شهر ... شاهجهان

... آن در تعریف لنگه‌ها و اوصاف ملاحان چینی ... امروز ...
کدام ... حق است و جایی که در ... لنگه‌ها و ... با کمال نظام و زیرکی ...
هر کس شغل خود مشغول است در ... دهم ماه ... ایلچی و کل صاحب منصبان سفارت
با تواضع ... از کشتی بیرون آمده ... پادشاه چین شدند و از راه رودخانه
... پایتخت بروند چون از حصار ... گذشتیم سه عدد توپ سلام
... و ... در آن قلعه ... بیرون آمده ... نفر در کنار رودخانه
... کشیده ... و هر ده نفری علمی گرفته ... در ... لباس
... نظام داشت رودخانه در آنجا ... و پیچ
پیچ جاری ... گشته ... آب ... نظر می‌آمد که ... در میان
زراعت جاری ... خانه‌ها ... اشجار ... حاکم ...
... ایلچی آمده و در میان صحبت گفت که پادشاه حکم کرده در عمارت ...
پادشاه ... ایلچی و صاحب منصبان سفارت مهمان ...
در شانزدهم ماه رمضان ... شده ... باشد که در ...
پنجم این ماه وارد پایتخت ... در آنجا هفت روز توقف ... تا ...
جمعیت کثیر در کنار رودخانه ... در میان آن چندان ...

که بودند کلاً فرتوت و بدگل اما دختری دیدم که گیسوان و ابروانش را در
هم پیچیده بود اسبهای آن ولایت را اگر چه کوچک و قصیر شنیده بودم چنانکه
دیدم به بلندی اسب تازی بودند لیکن بدشکل و بدهواره و پشت پهن پیاده سپاه شمشیر
و سوار با شمشیر و تیر و کمان داشتند امروز تنبیه مقصری از اهل چین دیدم موی
سرش را در قفا و پشت سر انبوه و سخت در هم پیچیده و میکشیدند تا که
میخواست چشمانش در آید و بیک جرم کلفت بر همین وضع او بر زده بود از تحقیق معلوم شد
دزدی کرده بود در هفدهم صیام در ولایات امروزی از دریوزی بهتر و با
صنعات اطراف و اکناف و مطمح نظر بود بجز ده وزر [illegible] جزیره نظر
می آمد و قطعات زمین بلکه [illegible] از وطن خود شکر دارم از اهل چین و خوش
سلوک و خوش رفتاری آنها خوشم آمد خصوصاً بغربا بسیار رحمت میکنند
و جای [illegible] دیدم که [illegible] نفر با هم درشکه گشته و اطفال در کنار رودخانه [illegible] خاک
می آغشته کرده [illegible] خانه کشتیهای آنها که در [illegible] پیچیده بعضی از آنها
مانند کلاه مینمود اما آنقدر نزدیک نشدم تا کوچکی پاهاشان ببینم و تنگه
در رودخانه بودند با بعضی نفر عمله را [illegible] آنها [illegible] هر روزی
یکصد و پنجاه کشتی است [illegible] و توابع [illegible] هزاران [illegible] قطعه [illegible]

کشتی در صد و پنجاه [illegible]
صد و [illegible]

توقف نمودند و بهر لنگه رئیسان نائبه و آن عمله ها بر او زده بیش از آنکه بولایت
چین رسیده بودم چنین شنیده بودم در این مملکت بجهت جمعیت و ازدحام مردم و کثرت
خلق با وجود اینهمه محصولات و زراعات کفایت آذوقه و خوراک ایشان
نمیکند حتی مرتبه ای بسیاری از گرسنگی میمیرند و شنیده بودم که در شهرهای چین بلکه
خانه‌ها بهم نزدیک و ایشان از تنگی و عسرت [illegible] و اماکن متصل
نزدیک بهم توقف مینمایند زرد فام و ضعیف اندام و سقیم الجسم میشوند
اما چنانکه دیدم خلاف آن بنظرم در آمد و نسبت باین شهرهای معظم دنیا
که مشاهده کرده بودم اهالی این مملکت چندان زردتر و ضعیف‌تر نبودند
ولایتی که در کنار رودخانه واقعند اگر قدری مرتفع میشد خیلی با فضا و صفا
میبود خانه‌هاشان مانند بیوتات حصار تنگ گو در منزلها نزدیک هم
بود از گل ساخته اند در نهایت نظام و با اجزاء خانه‌ها [illegible] مفروش
و طول [illegible] بنا کرده اند کنار رودخانه که وارد شدیم بستان
بود اما ابنیه ارزان و بسیار [illegible] کاشته بعضی امروز خود جنسهای
متعدد دیدم که در کنار آب برای تعمیر و ساختن کشتی درست کرده اند در میان
اعیان و خواص اهل چین پای تنگ و رخت ظریف پوشیدن و قطع

ملبوسات خلاف ادبست اما اهل این ولایت را مثل عوام انگلیس اکثر
بی شرم دیدیم که پاره اعضای مستهجنه و قبیحه ایشان مرئی و نمایان میشود
وچنان نیست که از عدم استطاعت رخت شان کفایت کند محض بی شرمی است
اهل هندوستان هم آنقدر مکتسی نمیشوند اما بجهت کشف عورت و خلاف
عصمت نمی‌نمایند وقتی که بشهر تین ستق نزدیک شدیم رودخانه دیدیم
که از کشتی و لنگه‌ها مالامال بود و در کشتیها که در کنار رودخانه قرار داده بودند
غیر از اطفال مردم توده‌های نمک جبان بود که کوه و تل می‌نمود خانها
بسیار بترکیب غریب و نظام داشتند طرفی رودخانه که از میان شهر جاری
میشد براستی بیوتات و باغات بود از ابتدای شهر مرور کرده بعد دیدیم
را که رسیدیم و لنگر کشتی را انداختیم بصفت شهر را تمام نگاه کردیم از قلعه که نگاه
در اینجا که نشستیم از برای احترام ایلچی توپ سلام انداختند پیاده و کشتیبان از
درون قلعه بیرون آمده صف کشیدند در میان پیاده پاره تفنگها بود
و فتیله دار بعضی و کلاه سیاه کبیر پایه بود چند دسته از نیها بالا پوشی
در بر داشته کرده بعضی شش گوشه بیرق سیاه دار زد داشتند و این
رخت را برای تخویف دشمنان قرار داده‌اند اما از انکه هر یک

هر یک سپر بزرگ در دست گرفته بعد معلوم میشد که حفظ بدن خویشان را
بسیار منظور داشته‌اند از کشتن و صدمه دشمنان رودخانه در قرب لنگرگاه
دو شاخه بود شاخه دست چپ جاری بود بنهری متصل میشد که کشتیها را
در آنجا بطرف کانتان روانه میدارند جمعی در کنار آن رودخانه دیدیم
که بعضی بسیار نمودند مثل آنکه در اهل این مملکت مانند اهل آنجا وقار
و تمکین نداشته اگرچه اکثر ایشان بدشکل و ضعیف و باریک و قصیر بودند
اما نه بمرتبه که از حد اعتدال بیرون بوده باشند بعد از آن که کشتی نشیمن ایلچی در
آن لنگرگاه که در وسط شهر قرار داده بعد لنگر انداخت چند نفر سر رتبه
آنشهر که بجهت ایلچی را پرسیدند چون ایلچی رخت نظامی خود نپوشیده بود ورود
آنها و انتظار دیدن ایشان را صلاح ندانست و عذر خواست منتظر بیان
ملاقات ایلچی آمده بعضی برگشتند و از ایلچی خواهش نمودند صاحب منصبانی که زبان
چینی میدانسته بودند با اینها ایلچی سه نفر مترجم را روانه داشت ایشان
و حسب الاشاره ایلچی رفتند بعمارت رسیدند بس عالی و وسیع بود تحقیق کردند
همینکه این قصر و ایوان مخصوص و متعلق بحاکم آنشهر است بالجمله ایوان
داخل شده نشستند بعد از اظهار مراسم محبت و دوداد و لوازم مودت و دلداری

اتفاق صحبت افتاد و حاکم شهر هم در آنجا حضور داشت از مترجمین پرسیدند
که ایلچی تحفهٔ پادشاه چه پیشکش آورده است و در کاغذی که ولیعهد پادشاه انگلیس
به پادشاه چین نگاشته چه مطلب دارد صورت و ترجمهٔ آن کاغذ باید بما
معلوم و محقق شود گفته شد که توقف ایلچی در پای تخت پکن حسب الامر پادشاه
چین باید از پنج و شش روز صورت نخواهد گرفت و بیشتر از ایام معدوده در آنجا
باید نشست مترجمین گفتند که صدور این حکم موجب بی احترامی سفارت
ما و نهمه مسافات بعیده و ولایات عدیده را طی نمایم و زحمت سفر از
چیهمان رفته رجوع بولایت خویش کنیم خلاف ادب است آنها گفتند
دو نفر مستندرین آن بلند مرتبه [illegible] و دارای مناصب در ولایت خود
بکمالات قریب و شرافت و ذات مشهورند حسب الامر پادشاه بمهمانداری
ایلچی مامور شدند معلوم میکند احترام ایلچی در نزد پادشاه چه قدر منظور است
در باب تحفه و هدیه که ایلچی پادشاه چین آورده بود در میان صحبت ایشان با هم
پیشکش گفته شد ما گفتیم سوغات است پیشکش نیست مترجمین رنجیده دو نفر مهمانداران
مشخص باسم یکی شوتاجن و دیگری گوانک تاجن بود آنها مترجمین بیرون
ایلچی آمده بعد از اظهار و ادای تعارفات شوتاجن گفت که لارد مکارتنی

در سابق بسفارت چین آمده بود اورا در شهر کانتن که وقتی آنجا ماموریت
داشتم ملاقات کرده‌ام پسر او جوانی دیدم او چه شده و کجا است گفتند
مستر جاج ستانتن که الان نزد ایلچی است همان جوان است
و بیرامت را لیه از این گفتار و از ملاقات وی بسیار خرم و خوشحال شد
گوانک تاجن از مستر مارسن مترجم نواب ماموریت نامه ایلچی را خواست
ایلچی بمترجم حکم کرده بود بفهماند منظور ما آن است سواد آن کاغذ را
چند روز پیش از شرفیاب حضور بوزیر برسانیم ایشان گفتند احتمال دارد
ایلچی پیش از حضور وزیر را نبیند تا آنکه بگذرانید امور شما مامورم مخصوصه
فرمان از پادشاه داریم که سواد ماموریت نامه را از شما بگیریم و بپای تخت
بفرستیم ایلچی چون منظور داشت که فردا بدیدن آن دو نفر رود و باعث نشد
و جواب نداده گفته شد پادشاه از راه التفات فرموده اند ایلچی فردا
با مهمانان شما هنگام وداع گو آنکه گفت فردا دستور العمل رای ایلچی
خواهم فرستاد که سکون و حرکت و توقف و مکث ایلچی در پای تخت معلوم
شود و مقدار روز بروزی ایلچی در آن دستور العمل نوشته شده است بعد از رفتن
آنها ایلچی بصاحب منصبان سفارت در باب دادن سواد کاغذ ولیعهد پادشاه

اگر از مصلحت که هر چند آن دو نفر منذرین سفیر با ایلچی شان نزاع کرده
با موریت آن دو نفر معلوم شد و احتمال داشت که اصلا دروغ باشد
و منظورشان آن بوده از ایلچی چیزی بفهمند با مصلحت دیده قرار داد آنرا
باشان دادند نوزدهم رمضان امروز بجماعت در صبح گذشته
ایلچی و صاحبمنصبان حسب الوعده منذریان بلغیر با نواب در خانه
رفته کلیجیان و موزکانچیان پیش ایلچی و عقبش پسر ایلچی باتفاق صاحبمنصبان
رفته در داخل ایوان شدند و در ایوان دیگر میزی که پرده زرد بروی
آن کشیده بلغیر منذریان بسیار در آن ایوان که بودیم حضور داشته
همه رخت نظامی خودشان را پوشیده بودند اگر شان ارباب قلم بودند
شمشیر بندها با رسم عظمت و شخص کشیشی بکرد در اول گویا که گفت که
این جماعت حسب الامر خود پادشاه است و غایب و حضور پادشاه
بی تفاوت هر کس بآنجا وارد شد باید چنان رفتار کند که در حضور پادشاه
می نماید و چنانکه خود مراسم ادب را بحضور پادشاه بجا می آوریم
وارد شدیم باید مطابق رفتار عمل نمایند و باید که آن پرده زرد که
در آن ایوان است نه بار سجده کند ایلچی گفت رفتاری که در حضور پادشاه انگلیس

انگلیس نموده ایم البته در خدمت پادشاه چین هم از آن خواهیم کرد گفتند که باید حالا
ایلچی مشق سجود نماید ایلچی قبول نکرد و گفت یکبار در حرب زانو اکرام کرده
شرط باشد مکرر آنها گفتند که باید از ایلچی در پیش چشم، در اینجا کند ایلچی گفت
انتظار اکرام بالاخره حضور پادشاه شود آنان گویند سرجاج استانتن دید که چاره نیست
پسر ایلچی بیدار خویش گفت که تنبر چاره است یک زانو اکرام نماید او هم
چنین کرد و ایشان نیز پسندیدند و بعد منذریان گفتند که ایلچی انگریز که سابقا آمده بود
در هر جا که با سجده کرده بودیم او هم چنین مینمود و از سرجاج استانتن که
سابقا هم با ایلچی آمده بود مراتب را تحقیق کنید چون استانتن بیدار است که دروغ
میگوئید و نخواست که خود با آنها مقاوم و مقابل شود و بعجز گری رد بکردن خود
جنبید از دو از آنجهت هیچ جواب نتوانستند بکلاه گفت که اراش بعمارت
ایلچی سابق را خود ایلچی بهتر از من میداند از اینکه منضبط مطورات سفارت
و اول ابلاغ عموما و از اوضاع و گذارشات دارد مکاتب خصوصا هر دو مرتبه
مبارزت نموده اطلاع کامل دارد راست اینکه من در زمان ایلچی سابق بچه ایام آنگاه
بچه دوازده ساله بودم و شعور و حرف طفلان چندان اعتبار ندارد منذریان
گفتند که ما خود میدانیم که تکلیف ایلچی همین است که طوری رفتار کند که باعث

رضای پادشاه چیزی نگفته باشد اما کسانی که به ولایت چین آمده اند در جاهای
مناسب سجده که شرایط ادب و اکرام را ملاحظه نموده اند نمیشود که پادشاهان
برادرزاده سجده نمائیم و فرنگیها خلاف آن کرده باشند در صورت احتمال
دارد که اگر ایلچی در خصوص ایستادگی تخت که پادشاه نشسته است آن را نکند
و هیچ نگذارد و در حضور پادشاه ایلچی گفت ما این مهمانان را نمیخواهیم اگر پای تخت
بکشیم رسم این گزارش را من البدایه الی النهایه به پادشاه عرض میکنیم عدم رفتار
حضور اگرچه موجب جرم است لکن چون دربار پادشاه عفو بعضی آورده ایم
حسب الحکم پادشاه چین سجده نکنیم متحمل دیهیم آلام خود میشویم اما از اینکه در
بارگاه پادشاه انگلیس در سکنام غایبان خواهد اشکالی شود تا نه یکبار زانو فرود
میکنند ما نیز آن بچه را زرد دسته فرود میکنیم سند این سه بار سجده نمایند ما هم
سه بار زانو فرود کنیم و مقالات و مناظرات در ایوان دیگر بود در چین
آن ایوان شرم به همان بزرگی زرد و باعث فلاد و فقر و قال زار بودند جامع
هم بالای آن بزرگ گرفته بعد سند این سه بار سجده و ما هم سه بار زانو فرود کردیم
و نشستیم و این عمارت مخصوص پادشاه بود اگرچه آن جلال را است باز
خالی از صفا نبود چهار ستون داشت و ... ن و ...

لب آب رودخانه واقع بود سفره طعام آوردند چون در کتب انگلیسیه گفته اند که
و شرب اهل چین را بسیار نوشته اند لازم نمیدانم مجدداً در اینجا بنویسیم در
جزایر بحر جنوب مرغانی هستند پرستوک میباشند و این مرغها از روی دریا
چیزی مانند سریش جمع میکنند و بر در خانه‌ها آشیانه میسازند و آشیانه همین طیور
را در ولایت چین شوربا میپزند و خیلی هم گران تمام میشود اگرچه در این کتاب
این مقولات را نوشته اند لکن هرزی در کتب علمیه دیده است شوربای مزبور
و مربا و تخم مرغ داخل شوربا که بعضی با طعم و غلیظ بود بعضی ماهی درنده در
آنجا میشود و پر او را مطبوخ مینمایند او را هم خوردم و پسندیدم از طعام
شراب خوب آورده بعضی و این مانند مزه شراب فرنگستان بود شرابی که بیند
اما شراب را در اینجا گرم کرده مینوشند اهل چین مانند فرنگیها شراب را با ملاحت
یکدیگر می آشامند این رسم شرب در اکثر جاها متداول است اما اهل چین
اکل را به این قرار میخورند و این قاعده در هیچ ولایت نیست بعد از برداشتن
سفره رقاصان آمده در پائین ایوان رقص مینمودند و موزیکانچیان مشغول ساز
چیزی را مینواختند خوانندگان با اصوات کریهه میخواندند مرا از استماع آن
سر تخفیدم باز بگیران دیگر هم جهت ... نزد ... اما آنها تعلق میزدند خوب نبود

اگرچه روز اول حضور پادشاه به قاعده فرنگستان رفتار کرده و پیشکش در عید مولود
پادشاه در حضور سجده نمود بعد از آنها که تا چین دکردانگ تا چین در آمده
ایلچی بنا به خواهش آنها خلوت نمود واحدی در اطاق نبود بجز ایلچی و سه نفر
مترجم بعد از آنکه اطاق ممتنع شد مندرینان فرمانی در اقصا که پادشاه چین بخط خود
نگارش کرده و نوشته بود موزکانچیان ایلچی با خود نشسته پای تخت پادشاه آمد
برگشته و در کشتی خودشان منتظر ایلچی را گذاشته ایلچی از این حکم بسیار متعجب شده گفت
موزکانچیان ایلچی پای تخت آمده بعضی موزکانچیان از روز ورود وارد
خاک چین شده اند جز خوش لوکی رفتن رخصت نخواسته اند کردانگ تا چین گفت
من از غایت محبت و فرط مودت ممانعت نکرده ام ایلچی هفتاد و پنج نفر را
ناورد و الا پادشاه بمن نفرستاده اند زیاده از پنجاه نفر نزد ایلچی پای تخت بیاید
احتمال است که اگر ایلچی در باب قواعد حضور ایستادگی کند پادشاه درباره
آن بیست و پنج نفر زیادی فرمایش کنند والا آنها سهل است که فردا خود
... نزد پادشاه مرا مقصر دانند ایلچی گفت که اگر مرا در ... حضور
کیفیت موزکانچیان را به پادشاه عرض کنیم ... نگاه دارم که پادشاه در خصوص
رنجیده خاطر نشود بعد از این گفتگوها مندرینان رخصت شده در همان وقت عصر

و سقام عصر باز برگشته و از ایلچی تحقیق نمودند کشتیهای دولت انگلیس که همراه
سفارت کی است ما خبر آورده ایم کشتیها رفته است و پادشاه چین خیلی از
ایلچی ناراضی و دلرنج شده است که چرا کشتیهای خودشان را بدون اطلاع و اذن
پادشاه برگردانیده اند در خصوص جنس کهکوشه آخر الامر ایلچی گفت من صاحب منصب کشتیها
حسب الحکم پادشاه خویش رجوع کرده و الان از توقف کشتی خبر ندارم که کیست و خصوص
آنجا ما از کشتی جهان جبر اشرم چنان چاره نبوده مان و لشکرگاه متعجب شد از توجه آن
و امتناع ترتیبش داشت اما احتمال داده که اگر ... زیاد موافق ... زنانگی
نگاهداشتن حرکت کرده است چون در سوال العیش در باب توقف ایلچی در پای تخت
بکنیم در خصوص کشتی و مراجعت ایلچی به کشتی خودشان از پادشاه آمده بود کشتیهای
انگریز در همانجا به اهل سفارت جبر اشره اند بمانند ایلچی در سقام ... همراهان
راه آمده است روزانه اخراف بروند حرفی نزدند تا ... در قصد در این حکم
و در نمودن کشتیها در آنجا تا آیا ... که بعد مسافر مقصر باشند حین ... ایشان
باز آمده و گفتند چون از پای تخت با حکم آمده ما مقصر شده ایم چرا
نگذاشتیم ایلچی ما آن بزرگ زرد سجده که ازین ... نگذارد حالا ایلچی باید جواب
صریح و مختصر بگوید در حضور پادشاه سجده خواهد کرد یا نه هرگاه سجده بکند تو عالی...

رخت نظامی مندریان قبای اطلس بود که بروی او برنگهای خوب و
لطیف کشیده بودند و در صدر و ظهر شان نشان کلابتون دوزی داشت که علامت
منصب بود و در دست بعضی شان یک یا دو پر طاوس آویخته بود که این را
هم مانند نشان الماس وغیره که صاحب منصبان فرنگستان دارند علامت حرمت
و نشانهای دیگر هم داشتند این نشانه منصب بعضی تکمه های الوان مراتب منصب دارند
اما تکمه کبود بر سر از همه مناسبت بود از آنکه بمنزل رسیدیم حسب القاعده خوانهای
بقیه طعام را از عقب آوردند و فردا خود هر یک از اهل سفارت جلیقه های
متفاوت از حریر دیدیم با اسم پادشاه فرستادند مردمانی که در معابر و کوچه ها
دیدیم متوضع و متظهر و فربه و تن پرور بودند بعضی از جوانان هر کلی بودند هشتم ماه
رمضان هنگام طلوع صبح از این شهر بیرون آمدیم از سمت یسار رود خانه
شاخی جاری بود و بین خیام مضبوط از سنگ بروی آن پله بودند بکلاف های
دیگر و تنها از چوب بود امروز پنج فرسخ در رود خانه راه رفتیم و در حاشیه
وامتداد این راه و فرسنگها جائی ندیدیم که خالی از کشت زار و نخلستان یا کلزار
درختستان بودند چنان بیکدیگر اتصال داشت و هیچ جای آب کنارش نبود مگر
راهی برای رود و کشتی گذاشته بودند و نکشیده بارهای این کشتیها بارکه غله

غله دیوانست که از بلاد بعیده می آورند و همگی کشتیها را با نظام قرار داده بودند
مثلاً سر یک کشتی را بر بن کشتی دیگر گذاشته بودند الی آخر و بار هر یک را که
از چه جنس و یا چه مقدار است هر چند از رفعت آن کشتی در مقابل این ودن
بنظر می آید اما زیاده از مقدار مرور نبود وقت عصر که لنگر انداختیم تواجن و
کوانک در پیش آمده بعضی مجدداً با ایلچی اظهار داشتند و لقرار سابق طرح
صحبت قواعد حضور رفتن را در انداختند و گفتند که ایلچی سجده را لا بد حالا
این است که پادشاه بحضور نخواهد ارادیکه چند سال پیش از این ایلچی از ولایت
روسیه آمده و تا سرحد رسیده بود و نیز تکلیف سجده را نمودند قبول نکرد
و پادشاه از سرحد مرخص داده باعث برگشتن آن ایلچی این بود و نامه و تعهد
پادشاه انگلیس را که مندرینان ها بیوم آورده رد کردند ما نمیتوانیم اما
بخوانیم از اینکه بخطاب برادری مخاطب کرده و برادرم نگاشته اگر
شما میخواهید بخوانیم فقط و الا ازو محو کنید و لقب دیگر در جای آن نویسید و
بهمان طور بگذارید بیست و نهم رمضان امروز بمنزل تین سن رسیدیم
که از تین سن نود و یک لی راه است باز تین وکانک در آمدند
و بنای صحبت سجده کردن و حضور رفتن را گذاشتند و گفتند لارد مکارتنی

لعله آنست که اگر بحضور رسم ایلچی گفت امید دارم آن رفتاری که در حضور
خواهم نمود چندان منافی با سجود نباشد چون حکم صریح از پادشاه خود دارم که سجده نکنم
از آنجهت سجده نخواهم کرد کوانک گفت چنانچه ایلچی لابد است اطاعت حکم پادشاه
خود را نماید همچنین ما که خلاف امر پادشاه خویش را نمیتوانیم کرد و از این قرار
فهمیده که عزت پادشاه انگلیس بچه مرتبه در حضرت پادشاه ما منظور است در ذکر
لقب و اسم او را که معنی امپراطوری و شهنشاهی است و در این لقب خود
از وجه دیگر است ایلچی گفت فکری و تکلیفی دارم و آن تکلیف این است چون
حکم سخت و صریح از پادشاه خویش دارم که سجده نکنم تنی از مندرینان
که منصبش مقابل منصب من در لقب و صورت ولیعهد پادشاه ما نزد او سجده کند
بعد منهم در پیش پادشاه چین را اطاعت نمایم و الا نمیتوانم که خلاف حکم
نمایم مندرینان بهیچوجه این تکلیف را قبول نکردند و گفتند چه معنی و مناسبت دارد
ما بصورت پادشاه شما سجده نمائیم گفتیم که این تکلیف هم زیاده از آن تکلیف شما
نیست که در این سنق گفتید آن برده ها زود سجده نمایم و حال آنکه تصور بود
مجسم هر چه مندرینان گفتیم که این مناسبت با آن بعد دارد حالی نشدند
آخر الامر ایلچی گفت تکلیف دیگر بکنم اگر من در حضور سجده نمایم سزاوار پادشاه ما کماهو

نخواهد بود که ایلچی دو بار یکی سجده کند پس پادشاه فرمانی بمهر و دروات چین
مضمون آنرا منتشر نماید که هر وقت ایلچی پادشاهی بتخت ما آید پیش ما در
حضور پادشاه انگلیس سجده نماید هرگاه این فرمان را بدهد سجده مینمایم و الا
فلا مندرینان جواب دادند که اینهم محال و ممتنع است آخر ایلچی گفت که بکلی
وقایع و گذارشات را من البدایه الی النهایه بنویسیم و پادشاه چین برسانیم
ایشان گفتند که ما نمیتوانیم نوشته شما را بپادشاه برسانیم ایلچی گفت بعد از آنکه ما
بکار نیاید خود هم پادشاه را نه بینیم عرضه ام نظر شان نرسد چاره ای غیر از آن
نیست که رجوع نمایم و حالا هم براجعت آماده هستم معلوم بود که مندرینان
از این گذارش متأسف بودند اما گفتند که چاره بجز سجده کردن نیست آخر الامر
گفتند که گذارش شما را بپادشاه عرض نمائیم اما تا جواب نیامده است شما
در رود خانه قدری پائین تر از شهر تونگ چو کشتی برگردید تا حکم برسد سلخ
حسب الاشاره آنها قدری عقب رفتیم تا ازونانیان چه کشته کشتیهاتان
تشنه را تا لب در جوف آب صاف و خنک گذاشته بودند هر وقت
آن تشنه میخواهد از آن آب بخورد هر چه دهن را پائین مینمود آب هم
فرو میرفت حالا کار ما مناسب گفته آن یونانی است باید تحت بکنیم

بیست فرسخ مانده و کوههای کبود ترستان که اطراف پایتخت است نمایان
بوده بازبعید نیست که چهار روز دیگر عنان کشتی را رو به پایتخت نگاه داریم و بهر چه خواهیم
بپایتخت نزدیک شویم پس تا بگشند جائی که در رودخانه لنگر انداختیم
باصفا بود چند روز است که از کشتی برای گشتن بیرون نیامده بودیم امروز
فرصت کردیم و بگشتن آمدیم قاعده در اینجا آن است که اگر کسی در معابر
کشتی و لنگرگاه این جنس است تردد کند خلاف ادب است از اینکه همانجای
لنگرگاه بمنزله حیاط است و منع غیر لازم رعایای اطراف از سبزیجات
و تره برای فروختن آورده بودند اگر چند روزی در اینجا توقف نمائیم
گمان داریم که اینها را بازار نمایند میترسیم که اهل چین چند برده بگیرد از
رعایا از زبن رشتن با هم بیاورند اگر ما از اینجا مراجعت کنیم خواست
خود پادشاه چین است از اینکه سکنه را لیست و خلایف در سرزمین
و مرز بخصوصه در ولایت او اتفاق افتاده موجب تشویش سلطنت و
بیم جان او میگذارد از خونریزی باعث ضعف سلطنت میشود و
نیست و ... رمضان مندرینان باز آمده گفته شده تکلیفات ایلچی
نیست که ما به پادشاه عرض کنیم اما عریضه این منوال نوشته ام اگر ایلچی قبول

قبول کند پادشاه بنویسیم مطورات عریضه این است اولاً عرض ایلچی
این است که چون در خصوص سجده از پادشاه خود حکم سخت دارم که نباید
سجده بکنم استدعاش این است که پادشاه اذن بدهد بطور فرنگیها نه بار
فرود کند در یک زانو تا پایچون سر جاج ستانیتن و فرنگیها ایلچیان
بپایتخت بیکن آمد بچه بود چندان تیز است و حال گذارش اوقف را
فراموش که منعقد رسیده اند و آن ایلچی سجده نکرده بود این عریضه را نزد ایلچی خوانده چون
نوشتن این عریضه برای ما عیب است قبول کردیم که ساعت بعد از ظهر فرمان
از پادشاه در آمد و حکم شده بود ایلچی شهر تانگ چو در سمت پکن وا رفت
برود و در آنجا دو نفر مندرین دیگر را آنها از کوانگ تا چین و ترتاجین را اگر
و طلبیده بودند و اسامی آنها هو و مو بود و لقب هو کوانگ لی بود و در
پیش اینها با دقت بسمه بکنیم ایلچی چین دانست که منظور و مطلب آن دو نفر
مندرین دیگر این است در بعضه ایلچی در حضور پادشاه چگونه رفتار خواهد کرد
و پیش از رفتن حضور طور فرش را ایلچی را پادشاه عرض کنند ایلچی خیال کرده روی
یک زانو رفتن و سر فرو کردن لسیاق فرنگیها نزد آنها مایم و ایشان وضع
حضور رفتن پادشاه عرض و دعای باتیه بعد از صحبت الان فهمیدم که منظور در

واینها دوست معلوم شد منظور شان این است که ایلچی نگفی ارژد ها در اطاق
نصب کند بفیر سجده بکند در ولایت چین آن ارژد ها یکی از علامت پادشاهی است
چنانکه شیر و خورشید در ولایت ایران و اینها منظور شان این بوده از یکی
گفته تا ایلچی نگفی این ارژد ها سجده بکند بعد از آنکه سجده نمود دیگر در حضور پادشاه از
سجده کردن تشریف بکند وابو دشوار نباید بعد از آنکه ایلچی جلی آنها را فهمید تا ...
احترام خود شان راه قبلی نکند و سر فرو کردن را نپذیرفت امروز ما از کثرت
این مباحثات و مشغل فرصت نوشتن نکنیم دو باغ نرفتیم که چیزهای دیگر را
هم دیده بودیم و نوشتنی بود بنویسیم زراعات که در کنار رودخانه دیدیم مانند
زراعات منازل سابقه بود لیکن درختها بیشتر از پیش بودند دولت چین اگرچه
اختیار امورات کلا در دست پادشاه است لیکن رعایای زارعین را ظلم
و تعدی نمیکند حتی علمای سکنه برای کشتی اهل تجارت مشغول بودند چند بار اسکله
در بایدمحو ما زیاد از نخود و جهانداران شان اگرچه آنها نو حکم که جهانداران
بعد از آنکه در هر جا دارند خود شان را علاوه میدهند کشتی را بردند این دفعه ها
اشخاص سکنه بخصوصه شغلشان کشتیبانی است و از ولایات متفرقه ای آنند
و بیکار مشغول میشوند و در وقت کشتی را برای تفریح خود شان و هم بواسطه بکمی از آن

یکی از دو کشتی تکلف کشتی رو کشند بشکل بصورت مینویسند که با این خودشان هنگام بهار از
متفق بحرکه مشغول کار باشند امروز در پختن باهی کشتیها تعفن بهم رسیده بود و ماکیان
از برای خورش با برنج طبخ میشود اهل ولایت چین علاوه بر ادام مشغول انگلند
بسیار برنج هنگام پرخوردن ثقل است و اکثر خوراک شان چربیها دارد و با طعام
و بخوراک مقوی طلب و رغبت اند امروز از سقاین متعدد که شتم در حوف
آنها بر زینت و آرایش داشت در صفحه تخته کشتی صاحب منصبان دولت چین خطی
نوشته اند در وقت تردد و عبور این کشتی راه اینها سقاین رعایا نکنند و
از رفتن توقف نمایند بیست و چهارم رمضان راه رفتن ما آهسته آهسته
و روزی زیاده از پنج فرسخ راه نمیرود و قرا و دهات کم بنظر می آید لیکن مردم
جمع است در کنار راه آمده اند که ما کشتیها را تماشا کنند اکثر محصولات و حبوبات
که در کنار رودخانه میبینیم از زمین و کرچین است لیکن در کشتی نشسته و حرکت کرده
بودیم مزاجم اختلال رسانیده بود بیرون نشستم و با اتفاق چند نفر در میان زراعت
نیز یک فرسخ گردیدیم بعد از آنکه یکی از رودخانه برگشتیم برای اینکه هوزی در
کردیم جمع کثیری در آنجا بتماشای ما آمده بودند که از ایشان بوی کثافت میآمد
هوزی از همه بیرون رفته دیدم اهل چین در قشنگی تت ولایت خودشان بلاد ...

اگر یکی از علامات بهشت این بوی کثیف است خوشحالی بهشت این است از دحام
در اینجا کم عمق است و غلاتی که از ولایت می‌آورند کشتیها در آنجا بسیار لنگر
می‌شود این کشتیها اکثر علت است و غله دیوانها را با بارها می‌آورند و کوچ و خانه
اکثر قاچاقی در خوش گشتی هم نیز غله فراوان در میان ولایت چین است در
کنار رود خارج کشتیها را از آنجا بار که می‌آورند در پای تخت تحویل می‌کنند و در این جهت
های یکی از رسیده‌اند به ولایت چین نیست و پنجم رمضان هوای این ولایت
در این وقت که قبلاً نوشته است بسیار اعتدال دارد شبها هم معتدل است
و چنان نیست که آدم سرما بخورد حاکم این ولایت چند وقتی است معزول و مجبور
بوده جهت عزلش این است که کرور و چهار صد هزار تومان از مالیات ایالت
بردن اذن و سند دولتی خرج کرده بود دولت قبول نمی‌کرد منصب‌نشان منفک شد که
این حاکم این قدر قوت و دولت ندارد این مخارج را بر این مسکن با خلاف
از امیر المستقیم از دیگر ثانیها در کاشان حکومت کرده بود و ملاحظه را هم
داشت تو دیگر آنکه عمل بعضی درباره امورات سفارت می‌کرد و خود
پادشاه می‌نویسند نه وزراء و اعیان از آنکه کل امورات سفارت محول
با نهایش است هیچ دولتی نیست که در باب نمره دیگر لازم است اهمیت بدهد از او

بچه را زود خواهد زد پادشاه مقصر باشد در جای تو گورش را اینها معزول کنند
وقوع این امر است هم بعید نیست از اینکه تا حالا است خلاقت میکنم
بیست و ششم رمضان امروز در رودخانه از کشتیهای غله بارکرده گذشتیم
طوفان نداریم در کل فرنگستان رودخانه مثل این رودخانه پرکشتی باشد
رودخانه در بعضی جاها کم عمق است حال که آخر ماه است در این فصل
معلوم است که آب کمتر می‌شود بجهت اینکه آنجاها که در کنار رودخانه نگو
بسته‌اند و علامت نشانه‌اند علامت سیلاب را دارد و نمایان است که
آب بسیار است درآمده در نزدیک رودخانه کشتیهای نشیمن است که بود
و پلهای معلق و مسطح بجهت احترام ایلچی در آنجا صف کشیده بودند کلاههای
آنها را دیدیم تیر و کمان داشتند تیر کمیری تا حالا در ولایت ایران
معمول بود و شمشیر بسته و سینه پوش مانند لحاف از پنبه پر کرده بعضی ترهای
بسیار دراز داشتند پر از پر و تفنگهاشان بسیار بد ساخت بود که
زنگ گرفته بود کلان ندارم در جنگ وقت ضرورت بکار
بیاید شمشیرهاشان کوتاه و کج بود اما بد نبود شلوار گشاد و قبای فراخ
در برشان بود و بعضی از ایشان دستمالی بر پیچیده بعضی دیگر کلاه‌های بزرگ در

سر روی شانه و شمشیر را در پشت سر حمایل زده بودند شان سر که این
فوج تکمه کبود بود ولیکن شان از شانهای سفید بالاتر است چون در چین منصب
ارباب قلم از منصب شمشیربند بلندتر است یک مندرین که تکمه سفید
داشت با وجود آن احترام کرده شد مزبور که تکمه کبود داشت از اینکه ارباب
قلم بود بزرگتر است امروز است جبال عظیمه تاتارستان نمایان است
دوازده کیلو و کبودیش معلوم میشود بسیار ارتفاع دارد یک عمارت برج از ظهر
برج بلند بتخانه تانگ چو پیدا بود اشعار کشیده با این بتخانه که گفتم
در قلعه‌های راه کشیده سفاین با صوت می‌خواندند پنج ساعت از ظهر
گذشته بنگرگاه تانگ چو رسیدیم کشتیها بسیار بود بسیاری سفاین
تجارتی پابها و بیرق صف کشیده و شلیک کرده مستر مارتین
مترجم به عزم دیدن منزل از برای ایلچی قبلاً به شهر رفت دیده بجهت
کل اهل سفارت تنگ دارد و صد قدم از کشتیها راه است وقتی تمام
شد و گفت که آنکه برد ایلچی آمده و در باب منزل تعیین که بعد صحبت
باید کرد و میگفتند که مطالب داشته عالی ایلچی جناب جه دلخواه است
به انجام خواهد رسید و در انضباط کارش بهیچوجه اشکال و دشواری نخواهد بود

نخواهد بود مگر در خصوص سجده کردن و حضور رفتن ایلچی گفته‌اند که بالاتر از این متحیر
شدم که باز امر با رجوع و محول شما گشت از اینکه در ولایت چین اول ملاقات با
شما بوده و آن روز مرافقت و یگانگی و محبت ما با شما داریم باکسان دیگر
نداریم و ثانیاً در باب حضور رفتن و سجده کردن و تکلیف داریم که اینکه شخصی
از اعیان دولت چین منصب او مقابل منصب من باشد نگفتی ولیعهد پادشاه انگریز
سجده کند من هم از ورود در حضور پادشاه چین سجده نمایم و دیگر اینکه پادشاه فرمان صادر
کند که هر وقت ایلچی از جانب پادشاه چین به پای تخت انگریز بیاید در پیش پادشاه
سجده بکند و منظور من در قید این شرایط آن است که اگر بگویم سجده کردن من از راه
تبعیت و حقارت است جنرال پیش از این ایلچی از پادشاه روس بچین آمده بود
امنای دولت چین این تکلیف را یاد کرده بطور قاعده در خانه پادشاه چین
رفتار کرده و کاغذی گرفته هر وقت ایلچی از جانب پادشاه چین به ولایت
روس بیاید ایلچی چین هم در آنجا چنین نماید مندرینان گفتند ممکن نیست شرائط قبول
شود و گفتند که حاکم ناگزیر برای اینکه کشتیهای نشیمن ایلچی انگریز را که اینجا آورده تو جه
از ناکو برده اخراج و معزول شد ما نیز اخراج خواهیم گشت ایلچی گفت که این ادعا
کار بیکاری نیست و احتیاج نیست بسیار مسرور و خرم که ملاقات با شما شده است

و معروف است [illegible] با دیگران بیست و هفتم رمضان لارد [illegible] و دو نفر از
صاحب‌منصبان بهمان منزل و ایلچی اهل سفارت حاضر که بقریه رفته شده ملاقات
مهمانداران و همشاری دولت چیز دیگر نشد و با چاپان شده فرد دار کشتی تا بان عمارت
حرکت کشتی در جنگلی مقابل کشتی ساخته بندی برای نشستن و بجا تماشا کردن ساخته بود
و از وقت صبح تا غروب آفتاب پر از خلق بود اگر هر کسی مبلغی داده در آنجا بجهت
تماشای انگلیسها نشسته کلان دارم خیلی مفت [?] آنها کجند بیست و هشتم رمضان
که اول شنبه بود وقت ظهر پرولت [?] آمده هم بعزم ملاقات آن دو نفر از ایلچی برای
انضباط امورها مامور شده بعد با یوان [?] در خانه رفتیم از منزل تا آنجا سه فرسخ
راه بود ایلچی و سه نفر صاحب‌منصب بزرگ در روی تخته تیر بلند کرسی و کنجها نشسته و
با تو اهل سفارت در عراده مرتبه در نصف راه بدیوار شهر رسیدیم و بسط از این
از کثرت باران بسیار گل بود [illegible] صفا داشت وقتی که رسیدیم و داخل [illegible] بالای
شدیم هو گو انگلیسی و موتاجین و مهمانداران و منبریان علیحده [illegible]
نشسته بودند ایلچی را تکلیف نشستن کردند مستر [illegible] مترجم گفت تا ایلچی نشیند
و قرار نگیرد حرف و گفتار نخواهد شد گفته که ما نشنیم ایلچی هم باید بنشیند
ایلچی قبول کرد و نشست هو گو انگلیسی گفت من و موتاجین [illegible] مامورم

ماموریم که ایلچی پیش شاه سجده کردن را انکه حال رای و جواب ایلچی در جواب
چه می‌شود ایلچی گفت من برای اظهار دوستی و مودت و همچنین و تعهد
پادشاه انگریز و با دست چیزی مکتوب است مامور شده و امیرم همان بوده پادشاه
چنین آنچه برش از لارد مکارتنی ایلچی سابق که رفته بود از همهم قرار عالی را
قبول نماید هو گفت محض ماضی گذشته را اعتماد و نشاید رشته تندی
وخشم و آتش مبلرزید گفت چنانکه در فلک یک آفتاب است در زمین هم
یک پادشاه است و او شهنشاه سلاطین است همه کس باید اطاعت او را
لازم دانند ایلچی این سخن نادیده جواب نداد و گفت من منظور و مطلب
خویش را نوشته بمهمانداران داده‌ام مهمانداران در اینجا حضور داشته
گفتند ما جرئت نکنیم آن عریضه را بنظر پادشاه برسانیم هو گفت ایلچی انگلیس
ایلچی لوازمات رفتن کند بار کند و چاره متصور نیست ایلچی چون پیش رفت کار
خود را در این مرتبه دید عریضه گرفت و مهمورد حاضر کرد و عنوانش بنام پادشاه
نگاشته بود [illegible] در آید و [illegible] چه وقتی [illegible]
[illegible] در اول صحبت را [illegible] اهل سفارت مخالف
بود اما حال چیز مرآید دیگر امورات سفارت در سر این حرف را هم

بجز و از اینکه روی یک زانو سر فرود مینمودند با دو زانو سجده کردن
لازم ندیده حق لغات و مکالمات نقار دیگر نیست چون اهل سفارت
بیشتر از من از وقایع سفارت اطلاع داشتند از آنجهت تکلیف من آن شد
که رای آنها را پذیرفته رای خود را ترک کنم دیوار قلعه شهر از سنگ درشت و گز
در کمال استحکام ساخته بودند و در برج آنجا توپ قرار داده بقدر پنج ذرع
داشت دیگر پشتی از آهن حلقه دار پیچیده بودند محکم تر بود بنا و پای بست
دیوار قلعه از سنگ و بالاش از آجر پخته بود و بقدر هشت ذرع بلندی
داشت و پای دیوار خندقی پر آب بود از عمارات و امکنه شهرها [illegible]
قابل شرح و بیان نبود بر برج توپخانه بسیار بلند بود معابر و کوچها
تنگ بود بسیار گل [illegible] سنگ فرش [illegible] هم مقابر [illegible] و عفونت
داشت و اثر از آرایش و زینت شهر نبود مگر ترک و دکاکین که از چوب
منحوت و تراشیده بترکیب گل گیاه و برگ وغیره و طلا اندود [illegible]
بودند اما [illegible] اهالی آنجا بسیار [illegible] و کثیف بود ده نفر روس و ده نفر
و ژنده و لباس حقیر داشتند و خدمت روئی میکردند سه روز است نزدیک
منزل ما مرآیند و آن فرمانده [illegible] که بود میخواهم اسم [illegible] ایلچی

ایلچی برسم کنگچیان چین ممانعت مینمایند و میگویند اگر کسی از صاحب‌منصبان نزد
ایلچی برود ایلچی هم بخواهد که او با او برود [illegible] غره ماه شوال ایلچی خواست که
نزد هو آدمی بفرستد که روز حرکت اهل سفارت را مشخص نماید و آدم
معین کند برای بردن تحفه‌ها که برای پادشاه آورده بود چون مستر [illegible]
مترجم از اوضاع و قواعد اهل چین مطلع تر بود با ایلچی عرض کرده نهاد این جواب
را معمول نباشید البته گاه است که [illegible] بصورت صواب مینماید
نزدیک منزل ما دهی است گردشگاه من همانجاست دکاکین
در آن ده بقدر [illegible] و جهت حیوانات را در اینجا برای گوشت و کلیچه از
پوست خوش و زر میفروختند [illegible] هم [illegible] در کوچها کباب خانه
و آشپزخانه ساخته بقدر و [illegible] خوردنی و آشامیدنی از جمله [illegible] و خورش
گوشتی و غیره در آنجا حاضر و [illegible] بقدر ده نفر [illegible] در ولایت
چین صندوق و سبد و چلیک را بسیار بسیار خوش طرح و مقبول
میسازند حتی اشیائی که میخواهند از اینجا [illegible] بقدر [illegible]
قیمه ظرف از بهای تحفه گران تر میشد مقابل دیوار خانه‌ها خارج از
خانه باغچه درست کرده‌اند درختها مورد و شجرهای ثمر و معتدل در [illegible]

حسن و سلیقه کاشته اند و نشیمن در بعضی از آن باغچه‌ها قرار داده بودند سایهٔ آن نشیمن
از طلق کلهائی بود روییده و مانند نیلوفر پیچیده و برخواسته بالای آن
نشیمن طاق زده و سایه انداخته بود ایشان از تماشای این دل انگیز
سهل است انگاری که از ما باشان بعید تکلیف دخول با راه ما بند
بتخانه ... لارد مکارتنی ایلچی سابق بود آنست هم در آنجا منزل کرده است
نتوانستیم بتماشای آنجا برویم و بروز بعد بتخانه کوچک نزدیک منزل
رفتیم از بیرون چندین اساس و اوضاع نداشت اما در اندرون چهار عدد
بت بود یکی بشکل مرد پهلوان و عده دیگرش بصورت زن بود
لباس ایشان بسیار آراستگی داشت و دستهارا در دامن کرده بود در اندرون
بتخانه اصنام و دفتر بود از زن و مرد پاره‌ای ایشان متکلل بتاج و بعضی بی آن
متوج بر نیم تاج بود و سه عدد بت بزرگ مرد و زن در مقابل در قرار داده
بودند و در دست زن میوه بود و در آنها سرو مرد در پیش برنج و در آن
میز ظروف از مجمر و غیره گذاشته بعضی برای نذر آوردن بخور و معطرات دیگر
ایشان و اصنام کلا قوی شکل و جسیم اندام اند در چین سلیقه و قاعده چنین
دارند و هر کس از زن و مرد نا ورد جسیم شد آن را بر این مجبور است و باین علت

و باین علت او شان را با آن ضخامت قد در آنجا اند امروز جنگ این
مستر بارستین آمد و در کمال رشتی و ترشی و تغیر حال گفت که یکی از خدمتکاران
که در پکین میشود بمضمون ترجمه نوشته است که پادشاه از ایلچی بقاعده در خاک
چین رفتار نکند و از مراجعت سفارت انگلیس مرتبه رنجیده که علی الفور
در باب ایلچی نوشته بود نتوانستم بنظر شان برسانم جنگ خواسته بودم از خود
مستر بارستین بعضها نزد دست خود آویخته مانند تنگ سردی داشت و اکثر ایشان
تب جنگ نزد او فرمانی که تازه صادر شده بود مستر بارستین فرستاده و ترجمه اش
و مشخص میشود که کشتیبانان علاوه بر دو نفر ... در اطراف کشتی‌ها
سخت بکشند و از تردد اهل چین بنجی ممانعت کنند و این نفر از آن بود
به پادشاه عرض کرده بود که ... در کاشان ... زبان چینی را یاد میگیرند از
ترس اینکه مبادا از خائنین اهل چین بروند و با آنها ... چیزها موده
فضولی کنند از آنجمله این قدغن سخت شد صدور این احکام از قدیم
بود اما بتجدید تاکید نوشتن قدری تکرار و بار ما عیب دارد سوم شوال
در سه روز است مصاحبت با آنها نشده بود امروز ایلچی کاغذی در باب
امورات خود به گورنر کنتون نوشته بصاحبت دو نفر صاحبمنصب ارسال داشت

گورنر جواب کاغذ را ننوشته فرستاد گفته این کاغذ بمن رسید جواب آن از امپراطور
زود نخواهم داد ایلچی درست فکر و تامل نماید و رفتار خود را بفهمد بعضی
ازانکه برهم زدگی بکند سیم شوال امروز گورنر کنتون به دیدن ایلچی در آمد
و ما از دور و دراز بسیار تعجب مینمودیم از اینکه اول ملاقات گفته بود
من بدیدن شما نخواهم آمد ... بعضی از ما ... مشخص ... گفته ایلچی باید مهیا و آماده
شود ... حرکت کند و پس فردا ... تخت وارد شده بحضور خواهد رفت لارد
امهرست گفت ما حاضریم شما باید تدارک ملا و تهیه بار خانه را دیده و از
سند زبان جواب کاغذیکه ایلچی نوشته بود درخواست گفته همه مطالب با کلام
پیوسته از طرفین لازمه دقت بعمل در آید ... طرفین کاملا
اتفاقاً کلاً درست شده و آخر رسیده هر چه زودتر راه بیفتیم بسمت پای تخت
برویم بهتر است چهارم شوال بارخانه‌ها اکثر بار شد و لیکن ارسال کشتی‌ها
امروز فرستاده ... کالسکه ایلچی را نیز آورده زیر آنها بار کشی در چین بیچ اسب است
با استر می‌بندند و بدور عرابه‌ها حصیر میکشیدند بار کش و قطار است باران
فرو نخورد و اینها بجهت بار کشیدن بسته است و از برای نشیمن است ...
میاندازند اما چون بیک طرف ... بسیار زحمت دارد از کثرت جنبش استرها

جنبش استرها بسیار جسیم و قوی شدند و اسبهای ایشان مانند اسب ترکمانی اند اما
نه با آن قد و بلندی اهل چین در کارها بسیار چابک و نظم دارند در یک ساعت
زود کلی بارها را از کشتی بیرون کشیدند و بر عرابه‌ها نشاندند و بسمت پای
تخت فرستادند بی صدا و قیل و قال پنج ساعت از ظهر گذشته از منزل
تا آنجا حرکت کردیم ایلچی و پسرش و سه نفر صاحبمنصب بزرگ سواره
کالسکه شدند و باقی ... عرابه‌های چینی اول از شب دو از شهر
میگذشتیم و بعد از برابر دروازه ... بیرون رفت افتادیم و این راه همه سنگ فرش
که بعضی از پل که گذشتیم بسیار طویل بود و یک چشم داشت ... از آن عبور کردیم
چشم اندازی و مطلع ... بسیار فضا داشت بتخانه و برج بجهت کشتیبانان نزدیک آنجا
قرار داده اند و اطرافش ... عالی است ... نزدیک غروب آفتاب
بشهر که گذشتیم محصور از سنگ و آجر بود در کنار این عمارتها بود ...
بالاخانه‌های عمارات مذکوره مانند ایوان بود چهار طرف ... در دیوارها
نقش حیوانات نهاده اند اما چنان نمیدانم که بعضی حیوانات و اقسام آنها را نمائی
نه عجب باید مگر اینکه بعضی از آنها بصورت شیر بعضی و این عمارات بجهت کارگزاری
کسی است ... بود ... عرش را بجهت رفتاری ... درخور راه بزل

ال و بخشش مثال که در میان مردم به پایه عمل مشهور و بخشش سلوک با ترابعه معاش
بجایی رسیده ام موافق وافره و منازل کثیره داشت برای وقف و اخراجات
سیاحان نمود کودکان تا برنا هر چه بودار بخت بعد تا در دنیا گوارانک بخت را در
موقوف کوچ مشتمل آن شهر را است که به بخت روان داخل پایتخت شود
بفرسخ از این ده گذشته با دل آبادی پکن رسیدیم از ازدحام خلق و کثرت
مردم مانند روزها و جاهایی که گذشته بعد در کمال سکوت و آرامی و اکثرشان
فانوس گرفته تماشای ما را میکردند اما باز یک کالسکه نشین ایلچی تماشا میکردند و تختهای
دکاکین ترکیب گل و غیره منبت کرده به آب طلای زر دوش اندوده بودند
روشنایی چراغها و آتشها چنانچه از پرتو شعاع چشمهامان چنان خیره شده بود
نتوانستیم نگاه بکنیم تعجب میکنم در اخلاق و منافع ارباب دکاکین چه قدر نموده اند بهم
احتیاجات بهیچ وجه را میسنجند در صنعت شان بدروازه شهر پکن رسیدیم
بار دیگر از همان دروازه داخل شهر شده بود نگذرند شده تا اینکه دیر
و در دروازه بسته تو هنگام ورود ما دیدیم که بسته اند از این حصار قلعه
رفتیم تا شهری دیگر رسیده ام که از آنهم مسدود بود با دیوار قلعه تا صبح راه داده اند
وقت طلوع صبح بجایی رسیده ام و هر جهت مکلف شده و خانه نسق تا چند که در آنجا

دیگر از وزرای پادشاه چین در آنجا بود و صاحب شده در آنجا برای اهل سفارت
منزل خالی کرده بودند در آنجا نزول کردیم در آن ده هم شنفادیم و به هر نوع خوراک
خود پادشاه چین در آنجا بود کالسکه ایلچی در آنجا ایستاده و داخل حیاط شدیم و در حیاط دیگر
از ازدحام صاحب منصبان بعضی و مترجمان صاحب شان کمه و اقوام پادشاه
و شان بلکهای بعد داشته و در آنجا نه با صدا و نه استیلا بعد فهمیدیم که پادشاه
در آن حوالی تشریف دارد تا ایلچی نشست چایی اغنیا باره در آمده گفت
پادشاه ایلچی و پسرا و سه نفر از صاحب منصبان بزرگ را بحضور خواسته اند چون حسن بود
و برادر چند روز بحضور برویم ایلچی بسیار متعجب شده گفت ما از خدمت سفر
و بیخوابیها خسته و تن شکسته ایم و لباس نظامی و ماموریت نامه ام حاضر
نیست و مزاجم اختلال بهم رسیده عفو دارم در موقعی که شرفیاب حضور شوم
آن گفتند منظور از طلبیدن حالا محض رؤیت است و دیدن بزرگی
تحقیق امورات سفارت نبودن ماموریت نامه عیبی ندارد و بار شاه مکینه زیارت
قاصد مستلزم ماموریت نامه و اینها و سفارت حال اتوقیت با بید
بهمین طور بحضور بروید ایلچی گفت ما از خدمت تمام و شما مارا با این لباس
سفری داخل این ازدحام کاشته رفقا با ران ما هم حیرانه فضیحت آورد

و مردم تماشایی اورا استند به اینکه ایلچی از جانب پادشاه بزرگ سرور فانه پادشاه
اعظم در آمده مترجمان بسیار سعی کرده ایلچی را کردن گیر گبسته ختی کودرک با
در آمده گفت دیگر عده خواهان حضور بروید بهیچ قسم که از همه اصرارها ما نفر از
مترجمان یکباره باز به همین ایلچی چسبیده اصرار و تعارفات صورت نبست و ایلچی
رفت و جواب گفت که به پادشاه عرض کنید از اینکه مزاجم مختل است و لباس
نظامی ام همراه ندارم چیزی مهلت بخواهند و با لباس نظامی بحضور مشرف بشوم الحمد الله
ایلچی رفت بر حکم در آمده ایلچی در گرفت خودداری کرد و طبیب خاص خود را از برای
ملاحظه مزاج ایلچی روانه داشته بعد هم از آنکه نزد کالسکه نشسته بود گرد انک …
در آمد و با مقرعه و چوب که در دست داشت پیش روی ایلچی میرفت و شخص و غیره بود
و صاحب نشانهای کمه بلند را داشت مردم را دور کرده و متفرق میکرد و راه را ما راحت …
برویم بغرما بسیار رو … تا آن شهر در که ایلچی بود که در حیاط و … شهر
در بیرونی ما هفت جور وردوسین نشسته در کمال نهایت وضع که بودند
و بجز آن چندان آرایش و زینت در حیاط نبود بهمان راه که رفته بودیم مراجعت
نمودیم با تمام صاحب منصبان در آنجا بعد مراجعت کردیم و از آن شب تا
با درباب حضور طلبیدن میکردند چنان خیال کردیم منظورشان آن بود

آن بود که همه صاحب منصبان ما بحضور نروند همین چهار نفر از ما با پادشاه ملاقات نمایند
خانه نسق تاجی که منزل ما بود بسیار وسعت و اطاقهای فراوان داشت
مسکن محبوب و گلزار و بگهاری دلپذیر و اشجار بود کالسکه جای دسترسی و …
بود لیکن ما نیستیم چند روزی در تخت بمانیم رنج سفر از چشمهامان برود
اما نخستین شبی که از خواب راحت حظ برده باشیم شب است … رنجیده از آنکه
چهار نفر از ما احضار کرده و ما رفتیم قدغن نموده بار عرابه حاضر نشد و ما از همانجا
مراجعت کنیم هرچه ما عذر آوری نمودیم و لابه و استمالت کردیم که از خستگی سفر و از
صدمه راه خسته شده ایم لباس … قبول نکردند … از آنها …
و جواب کلی در باب سنجیده حضور نمودیم حالا که التفات بار دیگر قبول …
ما نشد تا چاره و علاجی منظور نیست بر ولایت خود برگردیم که از همین جهت
حکمران شهر پکن و مضافات بود صاحب منصبی نمی گفت که اگر حالا سنجیده کردن را
قبول نکنید … پادشاه شما را بخواهد گفتم پادشاه خودشان قرار که داشته اند
القانون خود مان بحضور برویم چون همه گفتار ایشان با من بود و تحقیق در مراجعت ما
مینمود در آخر الامر گفتم التفات و عنایت پادشاه که ایشان خودمان در اینجا لطف
داشته حالا که در اینجا رسیده و گذشته هم لطف نموده اند چیزی دیگر توقف نمایند

مضطرب نباشید که ما هم بولایت ... گذاریم الغرض یکه از پادشاه منظور دارم
همین بود که نهار سلیقه برای ما فرستاده بسیار لذت بردیم از اینکه شب در راه
بعضی از صاحب‌منصبان شام نکرده و از دیروز غذا اصلاً نخورده اند چهار ساعت از ظهر
گذشته به مجمع تخت خولا از شهر و راه ولایت خولا گذشته و مرحمت کرده در بعد از
دیوارهای شهر پسکن را خوب دیدیم مانند دیوارهای تنگ چو بود سیاه از سنگ دارد
بالایش از آجر پخته و جوش از کلوخ و گل بود اما سکه کلفت بود جابجا برای
نهادن توپهای بزرگ درست کرده بودند هنگام ضرورت بکار بندند برج در
دیوار قلعه ساخته بعد به مرتبه در جای توپ نشانده اما هیچ توپ نگذاشته بودند
مگر یکجا هم از چوب کلفتی توپ بود چنانچه پر آب در اطراف دیوار است
و شهر پسکن در جای سبز و مصفا اتفاق افتاده دو دیوار هست و برج بزرگ
و باستیانهای بزرگ قلعه کلاتی و ثانیه مثل آن پای تخت بوده و در نزدیکی قریه
هر قدر جاها دیدیم هیچ زراعت نیست دیار عجب است در دور شهر
اراضی ... باشد جابل تاتارستان در عقب شهر پسکن از چند نفر از رفقا
بردند بکوچهای شهر مجسم است ... بیایم هیچ جا از بای گشت
نزدیک بروم اما ... گوهای تاتارستان است چون از رفقا با خوش

یکبار خوشش بود تخت خود را باو دادم و خود بعرابه چینی سوار شدم از صدمه
و جنبیدن عرابه دلتنگ شده فرود آمدم و بسیاله رفتم از کثرت باران
و از زحمت سر راههای سنگ فرش زمین و از ازدحام خلق که فانوسها
روشن کرده بصورت ما تماشا کنند چنان رنجیدم و از کج خلق شدم
در عمرم باین مرتبه رنجیده و از حالت طبع بیرون رفته بودم چهار بود که
دیوانه شوم با وصف این زحمت پاکی از صدمه عرابه خوشترم بود تا
رسیدیم در این هنگام شب و بارش باران از رفقای خود جدا شدم محمد عباس
عرابه بوده از آن شام درشتم تو تا جن گفته بود امشب نایب از تکفیر شیخ
راه نخواهیم رفت اما تکبیر ما را از پای تخت شهر تا شب چو در آنجو نزدیک
بطلوع صبح بهمانجا در قرب کنار رودخانه کشتی نشین ما لنگر انداخته بود رسیدیم
نشیم زال منزلی که در غرفه توقف کرده بودیم شنبه ... انوار کشتیها
شدیم بار خانه از پا میرسد و همگی در تدارک مراجعت اند امروز تخته‌ها
و پادشاه چینی که پادشاه انگلیس معزول شده در این تقصیر رسید کرزی از سنگ عقیق
ساخته بعضی و تصویری از سنگهای سبز و سرخ و با رو سبدی از عقیق احمر
مصنوب از مروارید و چند کیسه کلابتون مند زنان در عوض این

...

و پادشاه خواهش کرده که چیزی جزئی از آن تحفه‌ها را ایلچی برای پادشاه چین آورده
بفرستد ایلچی اسم صورت پادشاه و زن پادشاه انگریز را با چند قطعه نقشه
جهان نما و چند عدد صور بهار دیگر فرستاد ایلچی از اینها سؤال کرده بود پادشاه
خود در باب مراجعت خوش بردن اینکه بحضور رویم چگونه عرض کنم گفته شد پادشاه
از راه التفات کامل که داشته شما را بحضور خواهد شد و شما خلاف حکم کرده بحضور
رفته اید از آنجهت شما را بر گردانیده بعضم ثالث یکی از القاب پادشاه چین ابن الخاقان
و قرب از شهر تانکی چو که نشیم دیدیم در دیوارها کاغذها بهمه چسبانده بودند
و مکتوبات انکاغذ تراد فرشان بود پادشاه چین صادر کرده و مضمون بود
زنها باید در حین تردد ایلچی و صاحب‌منصبان در معابر و کوچه‌ها نیستند ... ایلچی
با صاحب‌منصبان تماشای زنها نکنند اما شوق زنان در حکم این الخاقان غالب بود در
میان تماشاچیان زنان فراوان بود اگر از طرفین استعداد بهم رسیده از
طرف زنان بود نه از طرف ما از اینکه آنچه ما دیدیم همه بکلی درشت رود و کثیف
بودند امروز ایلچی صورت پادشاه انگریز را از جعبه در آورده چون از اهل چین در اینجا
حضور نداشته ایلچی پیش رفت ... بهمین صورتها مراسم احترام ...
با آن بجا رزد ... ولایت چین این است که سر مقصر را از

سر مقصر را در میان تخته میگذارند و این تخته‌ها متفاوت است بعضی سنگین است
بتقصیر مقصرین امروز آن تخته را دیدم عرض و طولش شش چارک تبریز و میانش
سوراخ است که سر مقصر را در آنجا میگذارند اگر اهل چین کاکل بلند دارند
ما دیده‌ایم که دو نفر چینی با هم جنگ کنند بهم یکدیگر را بزنند اما فحش کلاه‌شان
بعد از آنکه جنگ سخت کنند کاکل همدیگر را میگیرند و سخت میکشند
و خودم بخصوصه دیدم که چنان میکشیدند که نزدیک بود چشمشان از جا در آید
یکی از علامات بزرگی ما این شده امروز ایلچی از کثرت آن ...
از برای احترام ما پا ایستاد ... از مسند زنان آن ...
چینی‌ها این شهرت ما را با حرفی کنند ...
نمیدانم ما تا سر حد چین چه عذاب ... خواهیم کشید در ولایت چین
رودی بزرگ ... متفاوت میکنند و از رنگ ...
در جوف کشتی ... و آن ... که در کشتی ... نگه داشته بودند
علامت ... ایلچی بود بعد از آنکه از ... آن ...
... و در جای ... امروز نهم شوال بود از نهار خوردن راه ...
مراجعت ... کنار دریای ولایت ...

کاشان برویم اما دیدیم پر معلوم نیست اگر کشتیها در شهر چوپان شوند شاد آنجا
برویم باز بغداد و نا شقاین اقالیم اما آنکه از اینها دیده ایم دیگر اینقدر
تماشا ندارد دیگر اینکه امروز چند نفر از ایشان متشخص جمعی در بعضی از این کشتیها
نشسته بغیر از سیر فیمابین ها، دیگر بنا کنار روستاهای این ولایت که
مانند رنگ بعضی از اهل هندوستان است معلوم میشود که آفتاب در اینجا
بسیار زیر زور است اما تعجب اینست که آفتاب چرا اثر ندارد بر ایشان
و حال آنکه این مملکت بسیار بسمت جنوب اتفاق افتاده است اکثر
خلق غیر از پیراهن و زیر جامه لباس دیگر ندارند و هم آلات آب این رودخانه
بستندی جاری نمیشود و در عرض میان جهت و فتن و برگشتن ما چندان
تفاوت میکند سیورساتی که هر روز بجهة ما می آورند روز بروز کمتر مینمایند
حتی امروز هیچ نیاورده اند کار بر تواری رسیده میکنند که ما خود بخرجه
لازم است از رعایا بگیریم و خود ما هم می آورند چون چنین شنیدیم پادشاه
چین کل اخراجات ما را از تو و گوانگ جو یه خواهد گرفت در صورت این
سخن تعجب نیست دو تا ایشان هم میترسند پادشاه اخراجات ما را
بخرج حکام بیاورد و سیورسات را قبول نکنند و حکام هم از تو و گوانگ

و گوانگ سی طلب کنند و آنها نیز از عهده ادای مخارج برنیایند ناچار از آنکه
مملکت پنجیلی از ناتک جو همراه ما آمده را سیورسات جمع کنند و باشش تا بهمین
مترجم صحبت میداشت و از گفتار ایشان معلوم میشد که کتب کشیشان فرنگ
را که چینی را بزبان فرنگی ترجمه کرده اند خوانده و از احوالات ملوک فرنگستان
اطلاعی بهم رسانده است بمن گفته بود که ادعای شاه در باب پادشاه انگریز در دولت
و عظمت و مرتبت و قدرت و سلطنت و شوکت بالاتر از پادشاه چین است
اما از مطالعه کتب مطوره معلوم نموده ام که آن دعاوی بی اصل است
و پادشاهان دوره از دلیل است در زمان دیلمیان قوی بوده حکم فرما
گویند که یکی از ممالک هندوستان جاری بوده تا آنجا تسلط و اختیار داشتند
اما از فرش معلوم میشود از جنگ نادر انگلیسها با پادشاهان دور آن
حوالی است اتفاق نیفتاده، از دهم شوال یک عدد انگور از برای
ذائقه و طعمه در دیده خوشنود و قدغن کرد انگور خوب و لذیذ و درشتی دارد
در اینجا دیدم که بعضی بهتر از این در ولایت چین ندیده بودم تعجب است از اهل
چین با وجود که طالب شراب نه اند از این انگور شراب میکنند یا مویز و عرق
میسازند از برنج و بیشتر بر طعم میوه از آن میخوانند اینجا نقشه دیده ام

کوان از جمله عبارات اهل چین است که بسبب بزرگشان میخوانند و بزرگتر که
پائین تر از مرتبه لو دست میکنند حال او اخراجات ایستان است زنگوله رنگی
دارد و در اطاق کشتی در جهة ما در ششتاو و معتمین مرتبه ایستاده بود
آنها را نزد ما از مهمانداران و مندرینان وغیره بود جمعیت ما بعضی
شش هفت نفر میشد از جهت این کثرت جمع کردن سیورسات و آوردن
به کشتی مشکل است سپاهیان صف کشیده بودند و در میان ایشان نقاره ای
لباس بر پا داشتند و در وقت عبور شلک سلام مینمودند اما گویا بجهة دیوان بیگی
بودند و ابلحظه احترام منصب دیوان بیگی لب رفته است حتی عریضه ما میگذارد
بخدمت پادشاه مینویسند بوزرا و اعیان ما از دهم شوال دیروز در وقت عصر
لنگر برداشتیم چون هوا ابر و احتمال طوفان داشت وقت ننمودیم قراری
برای گشتن برویم و در این سفر با مزه حظ ما بهمین است که کاسه ها بجهة
تفرج پیاله میرویم هر شب از غروب آفتاب تا طلوع آن کشتیچی میشود بعضی
از کشتیبانان در دست چوب بیان تهی دارند و کاسه ها به چوب دیگر
میزنند صدای بلند میدهند و بعضی از ایشان زنگ دارند و شب تا صبح
که و هوا از صبح ... این ولایت انگلیس جنگ بود و درجه در ترقی

در مرتبه پائین و بهمین ایستاده بود امروز تا بظهر کشتی ایستاد و ما سیر میکردیم
باعث توقف ما جهت بعضی خیال میکردند که تحمل حبه دو باب بخت برگردیم
اما هیچکس مایل نیست از اینکه اگر بحضور برویم بلکه در بحث تجربه کردن اهالی
چین رنجیده اند دیگر منزلت برای ما میشود و منفعت برای دولت میماند
دارد ما بجهة تکمیل آن باشد در این شتق نزدیک راه انداختن بالا
میبینند و اراده داریم که بار ما را سکنین در شتق لب دریا نقل بکنیم امروز
به بتخانه رفتیم که بجهة پرستش ضد از آتش افروخته لعبر معبود آتشی قصیر دفن بود
و در درون محل نشسته بدست راست شمشیری و بدست چپ حلقه ها نه بار گرفته
و علم دست دیگر نزد او قرار داده اند که آنها نیز از همان حلقه ها در دست
داشتند هر چند که اهل چین اکثر بت پرست اند اما با دین دیگر
عداوت ندارند در مملکت چین علیویان فراوانند میشوند امروزها حکام
در خصوص اسم شغل بودن علیویان و باعیان دولت ما بیک بوده اند صاحب
شده است نه اینکه اهل چین با آنها در خصوص دین عداوت داشته باشند
سیزدهم شوال از عمارت مسجدی گذشتیم و میگویند در این اطاق مسلمانان
از مذهب تشنی بسیار زنند و گوشت گاو میخورند و بهیچوجه در میان اهل چین امتیاز دارند

نیست میگویند که اگر دو بیخ آن بسیار معصیت است و بزرگ خوانده است چه در ولایت عجم
بسیار بکار معلوم می آید از کثرت خلق کنار رودخانه و از عمارات عالیه و
از وفور سفاین معلوم میشود شهر پیشتق نزدیک شده ایم در کنار رودخانه
صف سپاه بطریق اکرام دیوان بیگی و مهمانداران ایستاده بودند و هنگام
عبور کشتیها زانو نهادن تعظیم مینمودند و اینطور احترام آنها نه برای ایلچی
معلوم است و سپاهیان چین بسیار جبان میباشند و هر اهل چین
تفنگ سلام دیدیم که تفنگها پر کرده بودند و سر زمین گذاشته خودشان چند قدم
در عقب ایستاده تفنگ بر زمین می نشستند چون فتیله ها افروخته شدند
تفنگها به خود آتش میگرفتند بعد از آن اخشش بر میخیزند و تفنگها را بر
میگیرند و پیش کشتیها در مقابل دهن لنگرگاه و امثال آنجا از چوب و تیر
و تخته جاهائی در میان آب ساخته بعد از اول خیال داشتیم که محل تجهیز
تخته بند کرده اند بعد معلوم شد از برای نشیمن و اجلاس مندرسان بودند
مندرسان از همدیگر بسیار بعید نشسته حتی انچه خوب است بر دیوان بسیار گوناگون
جزای برهه از رشش کودک قبول نکرده از اینکه بادشاه چین در ارشوه
گرفتن بگیران خود تربیت دقت دارد بعد از ظهر رسیدیم شهر پیشتق و در آنجا

و در همانجا که در غرقی لشکر اندخته بودیم نزول کردیم و همان قدر مردم
که در رفتن دیده بودیم بهمان قرار دیدیم و پیش چیزها دیدیم که خالی از تماشا
نبود مثلاً یک لنگه از کنار رودخانه برفت و آنجا که در آن نشسته بودند
فانوسها از کاغذ الوان ساخته بطوری کرده بعضی در روی آب میگذاردند و حرکت
و در ساله و معبر خود بخود میسوخت و در آب جاری میشد چشم انداز و منظر
خوب داشت چهاردهم شوال در اینجا معطل شدیم بجهت اینکه کودک
در اینجا اجازه ملک داشت حالا و سمت کاشان همراه ما خواهد رفت
باید امر اجازه بجهت دیگر محقق گشته از تواردخلق و بیرون کویک می آمد
معلوم گشت که منصب او خیلی بزرگ است حتی شنیدیم که از حاکم آن شهر بالا
تر است و روز که در پیشتق توقف کردیم بالتفات ملک و منصب لکیه ساره
و نزد ما میشود بشهر رفتیم دکانهای خوب دیدیم خاصه دکان قصابهای بسیار
پاک بود و گوشت خوب داشتند چون خانهها مشرف بکوچه دیوار
بودند از زنان ندیدیم که چگونه ساخته اند یک روز دیدیم جنازه
میبردند رنگ لباس عزا در ولایت چین سفید میشود همراه آن جنازه زنها
بعضی لباس سفید پوشیده برخت رودان تواردی تشییع مینمودند و در آنجا

تخته های سفید کشیده بعضی تابوت از تخته بود اما زینت زیادی داشت
تابوت بود طلا اندود بود در دکاکین صندلیهای بزرگ و زینت دار
و چوب آنها از گل و غیره منبت و منقش بعضی و سنگی طاوس بالا از چوب
منحوت بعضی ساخته اند حتی روبان را هم در آنجا کنده بعضی خواستیم که عدد
جعبه که از شیشه ساخته بعضی بخریم در آن جعبه شکل مردان و زنان و اهل
و هر اسباب خانه بزرگان چین بود از چوب تراشیده بودند یازدهم شوال
امروز از پیشتق حرکت کردیم اول از دروازه شهر تا به لب رودخانه رفته بودیم
رفتیم و در اینجا داخل رود پایتخت میشود بعد از رودخانه بر بالا رفتیم در
میان آنها در کنار ایستاده و با تماشا میکردند زنان فراوان بودند بعضی
از ایشان پاهایشان خیلی کوچک بود و این قاعده است در میان
زنان مشخصه اهل چین که از طفولیت قالبی از چوب میسازند و پاهای آنها را
در آن میگذارند که بزرگ نشود شبیه لنگ باشد از خوبی کلفت میباشد
و بسیار بشکل میشود بعد از غروب آفتاب از راه میرفتیم و لنگر میکردیم
تا چند ساعت از شب گذشت و فانوسها را بر سر کشتیها و فانوس دیوان
شرح بود کشتیها با روشنائی فانوسها در روی آب حرکت میکرد منظر خوبی داشت

خوب داشت شانزدهم شوال کنار رودخانه لنگر انداختی و دو ده داشت مانند
شهر مینمود و از پیشتق تا اینجا زراعت است در اطراف فالیز و غیره
که توپها کاشته و کدوها بجا مانده اند بسیار خوش نمود است امروز حمله ها
و کشتیها میکشند و غیر شتر گویا اجرت که بانها میدادند کم بود با اینکه کار
ایشان خیلی دانها که در دست داشتند در ترکیب مثل دانهای درختی
اما دسته آنها بلندتر بود هفدهم شوال نزدیک بشهر رسیدیم که ایشان
شق شانی هین بود ناهار خوردیم وقتی که در کنار رودخانه بالای راه رفتیم
همراه یکی از صاحب منصبان یکنفر از مترجمان شمشیر بند در کشتی او برد که
بکشتیهای بود بکلیف کرده کشتی او بردیم رفتیم و با او بسیار صحبت کرد و
رخت ما بسیار تعجب نمود و پرسش مرا بالباس چینی ملاحظه میپوشیدند کلاه
او را بر سر خود گذاشتیم به جنگ منصب دیوان بیگی مملکت شان بیگ
ظاهر وقت عصر بازدید آمده بود همراه او پیش کش بجهت مبارکی دادیم
اوضاع کشتی او بسیار خوب بود و محرر داشت در اطاق دیگر
می نشستند خود جنگ هم تعجب بانچه حرکت میکرد چیزی آورده از مغز
بادام تخته بود اما طعمش خوب نبود در این مجلس پرسیدیم و آن جای

لبنی که بنا بود وقت حضور رفتن ما بر هر چه طور چیز بود گفتند شیر خالص است
چون به بسیار چیزها اسم چای میگذارند محض آن چای را در کل دنیا میگویند
بست این شیر را چای مینامند و هر چند شیر خالص است در عیدها و در
روزهای عزیز مثلاً در روز ورود ایلچیان و اعیان و غیره متداول است
و معنی این چای دادن این است چون اصل پادشاه تلفظ چینی ترکستانی
بوده و سیاه چادرنشین و خوراک ایشان شیر و دوغ و همچنین چیزها بوده منظور
و معنی این شیر دادن در روز عیاد عزیز و در ایام مبارکه به اجلال تمام در
روی تخت نشسته باید از روزهای سلطنت نرانشده و بعد از آنکه به سلطنت رسیدند
در نخوت و غرور و فرق و سرور پادشاهی اصل خودشان را فراموش
نکنند و این شیر را بر هر قاعده طعام خلفای چینیان است همه
ماکولات را با دو تا چوب سر تیز مانند میل چوب با فر میخورند و یک
قاعده دیگر هم دارند در جشن روزهای عزیز گوشت میخورند باید با کارد ببرند
نه اینکه با چوبها بخورند چنانکه در کل ممالک چین قاعده همچنین دارند باید
این قاعده سهل را فراموش نکنند اما بعضی قواعدشان عمده است مثلاً
رشادت و جلادت و دلیری و شجاعت که در قدیم العهد داشتند حالا مرده یعنی

مثل و مردم بچه بعضی رسم است و رسم نیست در ولایت چین رسم دیوان
بیگی هست در از دیوان بیگی مملکت بیشتر رتبه اش بالاتر است و منصب
جنگ دیوان بیگی معین است در کل ممالک چین همچه رسم ثوال عادت از
ظهر گذشته رسیدیم به شهر تینق بعد کشیکچیان همراه ما هستند اگر از آن جا
ما میشویم در داخل شهر شدیم اما امروز چند نفر از رفقای ما پنهانی به شهر داخل
شدند نوک شهر تا نه بود داخل او شدیم چون شب بود درست نفهمیدیم اما یکی از
ابار چیزی که آنجا بود چراغ روشن کوچک زرد گلابی مدور بود در روی تخته
دیگر چند تایی بزرگتر بود در دو طرف گلدانی مدور دارند و در ازه دار چهار آینه پوش
بودند از سنگ منحوت و در این نوک آن زمین و لاک اکلیله بودند
و چند تا گلدانها که در دست ان چیزی مثال ارک در چوب بود و این […]
مانند فانوسهای نشیمن خلق میسازند در حیاط چراجراها و در پاحیاط بتان عمده دارند
نوروز رسم ثوال کاد آنچه در این ولایت دیدم کوچکتر و از چوب
زمین را پر کوچک نشستند لاکن درشت رفت زمین […] انقدر […] لحیم
یعنی و قوت ورشو […] بطور است […]
با آنچه دارند جمیع تکیه و […] و از فضولات دواب

و خوش و مسرور و جمعها در […] همه اینها را برای من می کشند
ورشو […] منیم شوال […] روز است که در کنار رودخانه تخته بند ماهی می بینیم
[…] زوال از کشتی و واسطه پهنای آبدانه و سایر چیزها درست کرده اند همچنین تعجب است
که در هر مملکت و ولایت دنیا کسی چنین ثابت و خودفروش و متکبر است از راه
رفتن او معلوم میشود بخصوصه کشیکچی های پیش رو امروز دیدم که نزد مسند زرکاری
نشسته عجز و انکسار رساله بود وقتی از آنجا برگشت وارد کشتی […] چنان
به بزرگی و مغروری میرفت که گویا خود پادشاه چین است پیاپانی که در اینجا صف میکشند
شنیدم که بخصوصه واسطه نظم کشیکچیان و تردد خلق رودخانه در اینجا
گذاشته اند نضبط و ربط و رتق و فتق شهرها بخصوصه وزیری هست از اینکه
نظم و نسق ولایت چین سخت تر است از کل ممالک دیده ام منصب ان وزیر
بسیار بلند است و گنبج و گرزهای ایوانیت کلاً از دور پی نظام است در
بعضی جاها درختها و بیشه است و از درخت بید و از و شیح […]
میگویند چنان کاشته اند چون از درخت گرفته […] از آنجه […]
مقصد خود میرسیم در اکثر جاهای کنار رودخانه که هموارند سکوها بسته اند
در فصل فروردین و سیلاب آب زراعات رود و جلو نگیرند میان سکو

میان سکو دروازه زنبیل از چوب درجای دیدیم جهتش پرسیدیم گفتند دیواره
آن ساخته اند که وقت سیلاب سکوها را آب فرا بگیرد در ازای یک سنگ
در آب از آنجا بیرون رفته داخل زمینها نشود و زراعات را ضرر نرساند و وقت
شام به شهر شانگهای رسیدیم از کثرت خلق به تماشا آمده بعد چنان معلوم
میشد این شهر بسیار معمور است اما اطراف شهر رودخانه زیاد است از یک میدان
آب فاصله است که جهازهای بزرگ نتوانند […] همه بیرون در آمده […]
مشخص است بعد از آنکه شنیده اند فرنگی می آید همه کس به این تماشا کردن می آید
حیات و علم شهر […] از کشتیهای متعدد صد عدد دیده بار که غله
بعد گذشتیم اگر […] بسیار بزرگ بود و […] چراغها روشن کرده بودند رسیدیم
گفتند این […] را از آن جهت قرار داده اند که صاحب منصبان هر کشتی جای
خود را مانند نظام دسته سرباز بفهمند تا در رفتن برودخانه غش
نکنند و در بعضی جاها غالب کشتی در دست […] میشود و بسیار شهرها […]
[…] از […] جاها و کار […] دیدم […] و قدرت […]
[…] چه […] چیزی […] از کوچک […] خلاصه
[…] چنانکه شرح این احوالات در روزنامه […]

از عهده صبح عادت خویش که از نوک شهر مزبور تماشا دیدم که اصلاً عمارات آنجا
خراب شده بود از کثرت باران و پریدن غبار رخنه‌شان متغیر و کثیف بوده‌ام گشته
در جاهای بعید از شهر خرابه‌ها را چندان عظمی و رتبه نمانده است پادشاه چین جنگ را
احضار کرده بود از آنجهت بود که دوام آن تحصیل معاش و جمیع سوء ثبات و نظم
امورات با نزاعی در دست حکام عرض راه خواهد بود در چین مانند ولایت فرنگ نبودند
بیرون جنگ کرده رونامه‌ها بمن رسیده است با ما چین پادشاه معزول کرده از اینکه
او صنایع و چگونگی اینجا را بطور شایسته کاری پادشاه عرض کرده است اینجا را که در
اول ورود احضار کرده بود آنجا بسیار تغیر مزاج داشت تا خوبی اینجا را بخصوصه عرض نموده
از آنجهت اخراج کرده اند در ولایت چین قاعده آن نیست که غیر از پادشاه کسی دیگر برای خود حرم
حرمخانه اش نگاه بدارد حرام خاصه پادشاه است اما از جهت محبت و قرب پادشاه
که قصاص حلال کرده حرم رو در بارگاه پادشاه میکشند از منبر زبان و شخصان عزیز
هر چیزی مانند آن اشیاء هم که بصحبت بازار نبود یا اینکه صاحب تمکن طلا بوده باشد
بعضی از محوطه‌ها رفتن بر خود را خراب نمایند تا اینکه بحرم خانه برسند قبل بعضی توپ‌ها
رسیدیم دیگر از محلات شهر همین است خانه‌ها بسیار در دو طرف رود جاری
بود جمعیت این شهر گویا بقدر از دحام تمن کشتی قدیم زنها که در آنجا دیدیم از

دیدیم از جاهای دیگر فراوان بقدر سربازان که در باش هوم بواسطه میکردند
در بعضی جاهای چنین خاک و ریگ زمین را بر میدارند و بچشم مردم میپاشند
بیست و دوم ماه مزبور وقت ظهر نزدیک شهر توئنک کوان همین رسیدیم در
اینجا کاه همین دیدم بزرگی پیره قفر ز کود میکرد و خاک را اینجا ریختند جنگ از
اینجا خواهش کرده بود اینجا بکشتی آورده و در اینجا ملاقات شد ایلچیان با مملکت انجلیس را
و جنگ با چین نام بود که وقت عصر حسب الوعده خویش بمقام توقف تعاین کشتی او
رفته شنیده بودم که این دیوان بسیار خیلی حرامخوت است و قدری ملاقات کردیم را که از این
دیدم حرف در این مجلس از اول ورود ما تا آخر مجلس در کمال طلاقت لسان و حسن تقریر
متکلم و حرف زده بطوری که ایلچی را اکنون تکلیم کند و حرف زیر باری گرفتن در این
امورات تا حقیقه اشتباه کاری شد و تقصیر از ما بود برای کتابجات عرض نمود
اگر هم قال کتابجات معلوم میشد انتقاش پایدار و کاغذ مربوط خاطر جمع باشید در همین
تا از اینجا تا سرحد در ولایت چین مواد این خوشی حکم خانها شب چراغ‌ها کرده و
فانوسهای الوان بچوب بسته بقدر خوب خوب میکردند و در دشت‌ها و قسیده‌ها بین راهها
می‌آویختند میانه مرطاوی رنگارنگ میشود جوش‌ها پنجرها از شاخ چرخهای با تمامشان اراد
شعر تماشا خانه نمایدند که مانند خیال میشود همینکه در جمعیت چراغ

بیست و سیم شوال امروز شنبه یکی از اهل کشتی را دیدم یک نقیمه لغتنامه بینه با
خیرات که از آن نیزه میان زنجیر در دست صاحب بود که با آن میزد بیست و
پنج دفعه از آن به پشت ران او میزد و او نیز چندان زحمت از آن تنبیه
متعجب کردم تنبیه اطفال مدارس انگلیس زیادتر از تنبیه کشتیبانان میشود مدارس انگلیس
تنبیه میزند به پشت ران آن مقررین حکم تنبیه او را داده برمیخیزد و از زاه اطبان
دیگر کناری تا و سمره میکنند در ولایت چین قاعده است هر تنبیه محل آن را زیر غبغب تمام
مانند فضیحتی است که پدر بفرزند میکند از آنجهت مقصرین بزرگ جوه تشبیه نموده
سجده میکنند با منعنی در تنبیه و ازراه تربیت است و من اتفاق و امثال آن
دارم بیست و چهارم شوال امروز کشتیهای ما مقابل دهن لنگرگاه اسند و گوا انگلیس
برارت درآمد از هر مقوله صحبت داشتیم و در باب صحبت از ازدهام دو از ده خاقان
چینی قتال کرده که ربیعه نیست و لیکن روز شنبه دو قوم و تا و جسیم است شهر
میدی نگاه دارد و تیرها از خوبست بخصوصه زبان در ممالک چین و اسلامبول
مرتفع اشیای حالی فرنگی کرده است تو از آن چیزی نوشتم و چگونگیهای
بیان نمایم اما که شان قریکی است نکن آن ولایت نمیکویند طوایف تا تاران
متوقف چین شیاه زیاد و دلیر و شجاع و چین است از اول

از زمان تاتارستان اند و اکثرشان با هم جنین هسم مذهبند بعضی از ایشان در چین
خود را لافکه بهر دسته اند که مخصوص بیکجا جای او و زعالمان پا سزرنگ و به شدید
معتقدند و با ما مرکوره کتب اعتقاد اصل کوانک از
طایفه مغول تاتارستان است و وقتی عصر لارد امهرست باز دید کردیم که بعد
جای آنقدر نسبه رخوب و معطر بود و یک کوچک داشت به مهمیده ما این
جای جایشان شرب است و هم ساده از آن چای غنی نمیشود و کنار رخ
فر غنچه کوچک چای است بیست و پنجم شوال امروز مهمانداران رفتند
و مشتری بیان دیگر جمع آوری سوغات و جای آنها مقرر شده بود
روانه گشته و ایشان از جانب حکام ولایات مورخ چند روز است مردم
در کنار رودخانه جمع با صف اند و دو جهتی سید محلات شاخه‌شان اوراق
بروی آنها میسایند وقت عصر شهر کوچک وارد شدیم اسم آن تیچو است
و قدری مورکابیان با نوجستند جمعیت آن شهر بلند بر رودخانه نشسته اند و بعضی از
آنها بسیار تعجب میکردند و نفر میزند در آنجا بعضی از آنها آدم فرستادیم و تکلف
کردیم که کشتی ایلچی بیاییند تماشا کنند و نوازش آنها را نشنودند از برای احترام ایلچی
جبهٔ نقاشی خوراک را پیش نهاده تنبا کو که در اینجا میشنیم

روییده و خوشه آن بسیار معطر و مقوی است در زیر جهاز کشتی آن جا برای

روشن کردن آتش و مصرفش آن بجز بکار برده گرفته است و چشم ما دور

بلکه رودخانه پیچ پیچ و در اطراف رودخانه کشتیها تردد میکردند چنان بنظر

می‌آمد که کشتیها وصف شده از همدیگر میگذرند و گاه گاه از کثرت کشتی

و پیچش رودخانه تعاین که از دور همدیگر مرتفشه چشم ما از خوب هم از دور

بچه‌ها فانوسها که بسر ترتیب کشتیها کشیده و روشن کرده بودند از تماشا

گذشتیم با احترام و پاکاری چهار نفر زن بعصمت مشهور بودند حاضر بودند

در میان متعلقین تا به چنین متاهل شدن و زن گرفتن نشود و همچنین

دختران که خدمت بتها میکنند مادام العمر شوهر نمیروند حتی و مقیم

شوقلف امروز که اول آنجاست در اول صبح هوا خنک است و در روز

خوش ام مخصوصه گرم نیست درجه هوا در هفتاد و پنجم بود در بعضی جاها گل

تنباکو شکفته و در جاهای دیگر نزدیک بود برگهایش چیده و خشکیده اند

و حساب آن و شیرین است اهل چین که از پادشاه یاغی شده اند عمده جمع و داود

طاغیان شان تنگ بود و حتی قشون پادشاه با اهل این مملکت خلق کنند

کم نزده بود که طاغیان بقشون پادشاه شکست بزنند و پادشاه دیگر در ری تحت

در زیر تخت که از قشون برای حفظ ممالک چین نگاه میدارند با هم قطعی مملکت

لذا اهل خود آن مملکت توقع از اهل خارج چون چنان می‌پندارند اهل خود

ولایت را بهتر از اهل خارج غیرت خاک و وطن خود میدانند قشون اگر از خارج

میفرستند اگر چه از اهل مارستان باشند از در تجه داخل خاک مملکت شان شوند

شده ام می‌بینیم که کل امورات اینها بهتر و با نظام تر راه میروند کشتیها روزی

شش فرسنگ راه میروند و از کل تجارات و غیره معطل نمیشوم فعله‌ها که کشتیها

میکشند روزی شانزده ساعت کار میکنند و در این مشغولی بجهة نان خوردن

یا چیز دیگر هیچ توقف نمیکنند میگویند قیمه کشتی در سر جا رج تا نیتن دفن برابر شده ام

شقه و پنجاه تومان است و در ممالک جنوبی چین ساخته شده است و نهم شوال

شهری کوچک رسیدیم که اسمش بوفاره بود و نزدیک این شهر بتخانه است که

در این مملکت مشهور است ارکین این آمدیم و بتماشای آن بتخانه رفتیم ترکیب عمارت

هشت گوشه و بلندیش نه مرتبه بود مرتبه اول از سنگ تراشیده و باقی

محرابات از آجر پخته و در بالای هر مرتبه طره و شیرازه ساخته اند و قریب ذرع

در ظرفی دیوار بیرون شده و کل محرابات نقش بر شبه نقش کوچکی تر از

پله کانها در حصه و شمار و سر درجه است با یادی آنها رفتیم پله کان و گوشه و دیوار

دیوارها کلاً از سنگ است و بر رویش کاشی کاری سطح بام مرتبه نهم را از برنج
ساخته اند که باران جلاب کند جنبه ی کل مرتبه است و عرضش ذرع بود در درازه
اش تاریخ آنجا را که حک کرده بخط خوانیم ولیت دی و ده سال است
ساخته اند و چندان جلاب بود آن بتخانه محض برای حرمت بتی بود اسم آن
نوشته از بالای شهر لنت تن خوب پیدا بود و از بسکه آنجا رو باغات
بسیار است خانها چند است معلوم نمیشد شب هر در کشتیها طناب کشیده و بطناب هم
زنگ بسته اند که اگر کسی نزدیک کشتیها بیاید و دزدی و برد ثانی کند زنگ مطلع
شوند در اینجا میگویند که خیر مسجد مسلمانان است اما ندیدیم اول ماه ذیقعده
در اول صبح از لنگرگاه روانه شدیم و از رودخانه داخل نهر بزرگ گشتیم در
دو طرف لب این نهر سکوها از سنگ بسته اند و در میان سکوها نوراجها
گذاشته اند که آب بیکی از آنجا برود این نهر کار رسیده یمست و از بردی
رود کشتیها در میان ولایت چین ساخته شده آنکه با آن شهری با آب رودخانه
جاری بود جاری نیست وقتی کشتیها از رودخانه داخل نهر شده کشتیبانان
یک خروس قربان کردند و خونش را بر کشتیها زدند و بعد خودشان خروس را
بخشیدند و خوردند و طعام کیرکوریش کفتن قربانی خدا با عرق ممزوج نموده بودند

و بر آب افتاده اند و با قوری اخلفه امشب یکی از ملاحان در آب افتاد و
هلاک شد از اهل کشتی هیچکس جرئت نکرد او را از آب بیرون آورد و در آوردنش
در آب مانده و یکی از کشتیبانان انگلیسی در خدمت ایلچی بود نعشش را از آب
در آورد گفتند در این اهل کشتی را جمع کرده در باب مردن و به آب افتادن
این شخص تحقیق کرده معلوم شده در حالت مستی در آب افتاده و گرنه اینها را با
و خشک چه حاجت مذکور است بلکه خوب شناوری دارند دوم ذیقعده
بشهر تنگ چک فورتیه رسیدیم مهماندار است چنان که اند و ما از اول صبح از رودخانه
وقت شام وارد شدیم و هیچ فرصت نشد که بجائی برویم شهرها و جاهای
تماشا نمائیم اینجا که دیدیم چند بتخانه بود و آنها را بهتر از خانهای جاهای دیگر ساخته اند
و بسیار آباد و از ولایت مرتبه شهرها است دیوارهای قلعه جوانب شهر در جاهای
بلند داشت امروز از دریائی گذشتیم عریض و وسیع بود و آنجا رودهای کنار
او نمایان نبود و چنان پنداریم در بحر محیط هستیم در طرفین نهرهای بزرگ نیز
و در بعضی جاها توده های خاکی چنان بلندی دارد که مثال کوه مینماید و عجب اینکه
این خاکریز آن قسمت آب نهرها در جای خود نگاه میدارد و در سیلاب از
اند اینها نهر بیرون زند و از این مجرای آب سیل در بحر ما در سکوها که نشسته اند

با قصبه خاکریزهای کنار نهر در بین روزگارها سیلاب چنان جاری که تا چشم کار
میدید کل مملکت را آب فرو گرفته و درختها و بعضی از خانهها که ارتفاع داشت
پیدا بود و دستکها هم تردد میکردند در کتب چینی مسطور است که از ابتدای ساختن
این نهر تا انتهای تعمیر آنجا هزار و پانصد سال است و پادشاهان در آنجا کار میکنند و مصروف
خود با تعمیر مینمایند و بخصوصه بمنظر صاحب منصبان مامور و موکل آنجاست و همه ساله
آنجا را نگاه میدارند امروز مرغابی دیدیم که ماهی گرفتن آموخته اند
دیگر بازو شاهین و باطه صیدی کبک و غیره میکنند اصل است طورنگار آن مرغ
در ... که آب میاندازند زیر آب میرود ماهی را گرفته به لنگه می آورد و یک حلقه
بر گردن آن می بندند که ماهی گرفته را بلع نکند و نخورد بیست و سیم ذیقعده رسیدیم
جوانیتم در آنجا نخواستیم که برویم اما کشتیها حسب الحکم مهماندار ان توقف کردند
فرسنگ از شهر در کنار شهر از دریا گذشتیم و در میان آن جزیره بود و اسمش
کین شان و جزیره هم نزدیک او بود و اسمش ین شان بود بعضی باصطلاح اهل چین
کوه طلا و نقره هم میگویند بغایت خوب شده در قرب آنها لنگر انداخته اند
مهماندار است بکی اندیشه لنگه را که آورده بودیم و جزیرهها را که دیدیم بیست و
سیم ذیقعده چند روز کشتی ها بادهای مخالف میوزد و کشتیها با آن توقف کردند

توقف کردند ملاحان در بتخانه خود در مقابل اصنام قربان چیزی دعا
میکنند و از برای حلول باد موافق استغاثه میکنند بیست و چهارم ماه مزبور میان شهر
گوا ابوه رفتیم کوچهای بلند و دکاکین زیاد داشت یک نهر از شهر میگذرد
از نهر بزرگ رود پادشاه از شهر مزبور تا کوه طلا ساخته اند زنان خوش چهره و خوش گل
بودند اما در تنزیه سپاه مامور اینجا حکم پادشاه را درباب پنهان داشتن زنها
در حین عبور فرنگیها شنیده اطاعت نمی نمایند بیکار نشستند زنان اهل قول جمع شده
بود ایلچی خواهش تماشای قول چینی را نموده چند نفر را پیش او آورده تماشا
بازی کردند و آواز دهرف را از ساز قهی قدیم ... بعد از آن نقلچیان
در لباس خوش نما شدند و حرکات ماهرانه نمودند و حرکات مجزا و نقلان فسقه دار بود
و تکیدی و چابکی بر میکردند و می ایستند و حرکات و رقاصان با نواختن میان بود
هیچی و یکبار یورش ورق رنگ در دیوار سر در خانه خط طولانی فصیله قله اند
و سر باز الحکام توقف بکاری بستیان حوش عمارت کشیده بود بیست و ششم ذیقعده
از گوا ابوه روانه شدیم هرچند باد مخالف بزحمت از نهر بیرون آمدیم و داخل
رود کوانک چی کیانک شدیم کشتیها دیدیم خیلی بزرگ و در عرض هشت ذرع
از آب میکند و ارتفاعش ده ذرع و نیم گفته میشد بلندی اینها را از برای کردن

نمک از آب خود ساخته اند که نمک را رطوبت نخورد چند روز است که در حجره چوب
کوههای سنگ و از توریک بگذشتیم تا پای کوهی رسیده ایم شنیده ام که چند روز پیش از این
در باب کار و بار فرمان از جانب خاقان چین صادر شده بود از جمله مضمون
فرمان که از آن [illegible] مضمون بود که ایلچی از تخت [illegible] خواهد رسید نهایت [illegible]
الله و پادشاه را شایسته که ایلچی و صاحب منصبان پای تخت [illegible] بحضور
به در خصوص [illegible] و [illegible] در شهرها که منظور پادشاه این بود
ایلچی تحفه و هدیه کلیه [illegible] جز ایلچی خواست خدمات و فرط ارادت
درگاه خاقان [illegible] جلوه [illegible] خاقان [illegible]
بعید [illegible] وقتی که و چون ایلچی [illegible] دوست خود
معلوم که [illegible] پادشاه بحکام ممالک و [illegible] حکم کرده ایلچی
[illegible] چنانکه [illegible] ایلچیان [illegible] خارجه [illegible]
[illegible] از این [illegible] پاینده [illegible] در میان [illegible]
بعضی [illegible] خاقان [illegible] چنین فرمان صادر شده
دیگر [illegible] خاک [illegible] رود خانه در بعضی جاها
میدان است و در بعضی جاها [illegible] عرض داشت از کثرت [illegible] که بارها این مردم

بیابان میروند و از خلل علم امراج ضعیف [illegible] دریای [illegible] ذیقعده [illegible]
امروز از [illegible] حاکم ولایت [illegible] آمد [illegible]
گوانک [illegible] منصب [illegible] منصب حاکم ولایت [illegible] امروز
از ورود حاکم و از ملاقات [illegible] معلوم بود که گفته اند [illegible] حاکم [illegible]
منصب نیابت سلطان را داشت [illegible] از [illegible] گذشته دیوارهای شهر [illegible]
بود در آن روز از کوچهای شهر که گذشتیم و معبرها [illegible] رودخانه بودند
تنگ و [illegible] و اشرف [illegible] در این کوچها فراوان بود اکثر [illegible]
[illegible] از [illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible] روی
[illegible] حاضر در دکان که [illegible] از جمله [illegible] و شلغم و کلم
و غیره [illegible] بعضی [illegible] از [illegible] مشهور [illegible] دیگر
[illegible] از [illegible] شهر [illegible] در فرنگستان [illegible]
بزرگترین شهرهای چین است اما حال [illegible] است از دروازه [illegible]
[illegible] یک فرسخ [illegible] باغات بود [illegible] تر [illegible] دروازه
[illegible] بعضی [illegible] از [illegible] دانا و [illegible]
در ایام [illegible] فوت شده اند در آنجا [illegible] نقش [illegible]

بود و همه را در کمال خوبی کنده بعضی در [illegible] کار [illegible] بعضی [illegible] مرد
در آنجا دیدم [illegible] پای [illegible] ساخته اند [illegible]
[illegible] در فرط ایمان [illegible] حق [illegible]
و عبارت [illegible] صحرا [illegible] و [illegible] از [illegible] و اطاعت
با کمال عجز و مسکنت رو به پای او [illegible] و نزد [illegible]
از ظروف [illegible] ترکیب ظروف [illegible] فرنگستان در آنجا [illegible]
[illegible] در پهلوی بتخانه حمامی بود [illegible] که دیده ام شهری [illegible]
و حمامی [illegible] که [illegible] امروز حاکم این ولایت [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] کاغذی [illegible] است [illegible] این [illegible] ایلچی
غره شهر ذیحجه [illegible] از صاحب منصبان [illegible] رفته و از شهر [illegible]
دروازه [illegible] دروازه [illegible] برویم [illegible] بتخانه چینی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و [illegible] حکم خاقان
چیزی است از آنجهه نخواستیم کار [illegible] و آنها [illegible] از [illegible]
[illegible] در این شهر [illegible] بالا [illegible] و از آنجا
شهر [illegible] از [illegible] شهر [illegible] تا [illegible]

بتخانه بتکده است

شده است و [illegible] معلوم است در میان شهر باغات [illegible] چهار کوچه بزرگ
و چهار سو بود در شهر و در یکی از آنها [illegible] آراسته [illegible]
[illegible] خلق [illegible] ریخته اند [illegible] کوچها چندان وسیع و فراخ نبودند اما
نسبت بشهرهای عظیمه چینی [illegible] سلیقه بودند لکن در جهت و [illegible]
فراوانی و بلند بعضی عمارات و خانهها [illegible] و نمایان بودند چون
چگونگی و طرح و تفصیل و شرح این [illegible] چینی در کتب [illegible]
نوشته اند لازم [illegible] کتاب [illegible]
و هم [illegible] نوشتن چگونگی این برج را [illegible] آنچه لازم [illegible]
[illegible] آن [illegible] چینی برجی است نه مرتبه و هر مرتبه هشت [illegible]
و بلندی آن [illegible] و در بالای بام [illegible]
[illegible] برج [illegible]
و بعضی نوشته اند [illegible] این برج [illegible] چینی [illegible] است [illegible]
[illegible] از آن [illegible] احتمال دارد [illegible]
و در [illegible] چین [illegible] فرنگستان [illegible] از آن
چینی [illegible] چون [illegible] و [illegible] نه دانم [illegible]

و در سنه ششصد و چهارده هجری ساخته شده و مدت نوزده سال در آن
کار کرده و سه کرور و صد هزار تومان بر او خرج نموده اند در نزدیک
بتخانه دیگر بود که صورت حوادث دنیا کشیده بودند ستون بود و از اینجای
مرتفع که ایستاده ایم هشت فرسخ اطراف شهر و رودخانه های جاری
و دریاچه های معروده و مزارعات و زمینهای معموره و هر چه در این هشت
فرسخی است کلاً نمایان و در پیش چشم بنظر و کوهها هم در اطراف شهر واقع
در نظر است دوم ذیحجه از لشکرگاه خاقان حرکت کردیم چون اثر از باد
از سمت شمالی مغرب بود هوا فی الجمله سردی داشت و آفتاب در
برج عقرب بود یک فرسخ رفته به نهری رسیدیم که لتکه های کوچک
برای یکبارگی حمل و نقل بارخانه بشهر [illegible] بودند اهالی چین بسیار
محبت بما میکردند و با بای خارج مهربانند و شریر و مفسد نیستند و آنچه
میشنیدم حفظ اینها و [illegible] آنان لیکن رودخانه در اینجا یکفرسخ
عرض دارد و اسم آن را ابن البحر میگویند حقیقت اسم با مسمی و مطابقت
دارد که از صدمه و تلاطمش با خوف شدم و از این ابن البحر بیشتر از
پدرش که دریا است صدمه خوردم پنجم ذیحجه ذکر سیاحت شده به بیرون شهر

شهر کوچکی که اسمش هونوا است رفتیم که یکفرسخ از رودخانه بشهر کشیده اند
که لتکه های مال کمپانی بشهر برند اطراف شهر زراعات و اکثر مزارع برنج
است اینجا پنبه بود و پنبه زرد که در چین میشود بسیار تفحص کردم پیدا نمودم و داشتن
خانه این شهر کوچک بسیار است جهت کثرت آتشخانه در ولایات
چین این است که حسب القاعده خود سالی نصف مرد عملجات
و اصناف را اجاره با آتشخانه حواله میکنند هر چه دلش بخواهد بکند
و بخورد و نصف دیگر را نگاه میدارند که در مدت [illegible] در اینجا دیدم در این
مدت نفر [illegible] زغال [illegible] ام اکثر میشوند [illegible] وسیع قرار بلند
مرتبه که در این ولایت میتوان چاپ و قریه [illegible] فرتوت و فرو
تن و [illegible] رنگ [illegible] و هیچ جهت مرد را [illegible] در مقابل شهر هو
هونشین ایستاده ایم در این شهر دکانها دیدم که در آرایش و زینت بهتر از
بازارهٔ دکاکین شهر لندن انگلیس بود بهتر خاصه دکان جوهریان که هم
مال فراوان و گران بها داشتند و هم وسیع و دولتمند حکمی از زمان ولات
چین از خاقان صادر شده بود که در چین عبور اهل انگلیس ممنوع نمودند چون اول
امروز از یک نفر منشی این شنیدم که چه باعث شد از این یکنفر ایلچی از جانب

و دلربای آنها معلوم میشد که گویا در بنای خود از عصمت خویش زیاد تر
منظور میداشتند در این شهر هم مانند شهرهای کل ممالک چین خانهای رعیت
متمول بسیار بود اگر چه ادعای خاقان این است که پادشاه کل دنیا و جهاندار
بسیط زمین منم اما سخن است بچه گانه و ادعائی است طفلانه لیکن همه را اقرار
این است که در کل دنیا مملکتی باین احاطت و ولایتی باین بسطت در اقتدار یک
پادشاه نیست بیست و یکم ذیحجه دیروز یک نفر انگلیس هم قراول ایلچی بود در آب
افتاد و غرق شد بعد از چند ساعت نعش او را از آب در آوردند امروز در خاک
دفن کردیم بعد از ادای نماز میت لازمی چند نفر از سپاه چین هم آنجا بودند تفنگ
خود را خالی کردند از برای احترام میت [illegible] اهل چین [illegible]
داشته باشند از کوهی گذشتیم در میان آب واقع شده و در قلهٔ همان کوه
بتخانه بیست و پنج ذرع از آب بلند تر بود و در آن کوه آشیانه مرغابی فراوان داشت
کشتیبانان چینی از دیدن [illegible] قربان [illegible] بیست و پنجم ذیحجه دیروز از رودخانه
که یانق سی کیانق نام داشت در آمدیم و بدریای یانق که آب شیرین داشت
رسیدیم هفتاد فرسنگ بود که روی این رودخانه یانق سی کیانق راه آمده
ایم و در اکثر جاها نیم فرسنگ عرض داشت چون باران و طوفان بود گرد در اینجا

پرگرد در اینجا لنگر کردیم کوههای چین رسیده بود که گمی برف داشتند طوفان
وحشی اگرچه فروکش کرده اما باز باد شدید و امواج بلند و هوا ابر بود
بیست و نهم ذیحجه [illegible] این دریا یازده فرسنگ بود بعد از آن رودخانه
دیگر رسیدیم در کنار دریا شهری بزرگ بود که اسم آن نان کان فو بود در
اطراف کوههای بلند بود چون از پای تخت پکین تا این نزدیکیها کوهی نبود و همه جا
صاف و هموار بود از دیدن کوهها خیلی خوشحال شدیم امروز در نزدیک رودخانه
چمنی بود این چمن اوّل ولایت چین است تمام زمین اینجا را زراعت میکنند و جایی
[illegible] باشد دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۲ چون باد مخالف بود کشتیها را
عمالها میکشیدند چنانچه سابقاً ترجمه شده در اینجا رودخانه شصت ذرع عرض داشت
در سیم ماه رسیدیم بشهر تنق چنگ فو چینی امروز روز مولود پادشاه چین بود
کوانگ خواهش کرده بود که کسی از ما بشهر نرود و [illegible] هم خواهش کرده بود از برای
حرمت این روز سربازان کشتیهای خود شلیک کنند کوانگ قبول کرد و گفت
قاعده اهل چین چنین است در اینجا چند نفر زن دیدم که گونه غازه بودند زنهای
کل ولایت در رخساره خود [illegible] گلگونه میزنند سرخ و سفید [illegible] اما در چین
بلکه استعمال میکنند تمام چهره را [illegible] سرخ [illegible] عالمی [illegible]

تا رستان بخش آمده بود جمعیت وافره هم داشت در مراجعت بهره کم
میرسید از زبان آنجا با زور مکشیدند و تفصیح مینمودند اهل چین همه اهل
ولایات خارجه را بطور و عمل اتهامی انگارند و تفاوت از هم
میکردند از آنکه با آن خوشرانت را از ما پنهان میدارند اگر ولایات
چین راهموار و صاف دیده ام و کوههای منظم مانند بود آه این خلاف
وضع اتهامات از آبهای ارشمک جوشیده و از کوههای عظیم سر بالا
کشیده و از محصولات از زمین روئیده بسیار است درخت پنبه در چراغ
میوز اشند تغیر نقش را شنیده بودم اول روئیت من در اینجا شد و آن
درختی است بزرگ برگش بزرگ نحو زبان میوه میوه اش ... بزرگ
و میوه اش نورش فندق رنگ و میوه تمام رسیده اش با پوست می شود انتهام چون
وقت آن می افتد ... هم ... دهان ... میشکنند و در این
نوز ... رود خانه در این ملک فرنج عرض دارد و کوههای
بزرگ در قبل این رود خانه بود در کنار رود ... و بجز رود خانهای
... دنیا ... باین فراخی و بزرگی رود خانه بعینه چهار روز هم
نه روز است در گوشه رود خانه لنگر انداختیم و بجهة ... باز می ...

مخالف توقف کرده ام در نقویا ماده کوچک است و اطراف زمین تپه تپه و پر
زراعت است در این درخت چای دیدم و درخت آن کوچک و بلندی
یک ذرع یا ذرع و نیم و برگش ترکیبا مثل برگ درخت ... است گلش زرد
و معطر دارد و در نقویا بسم درخت زنجبیل بود و چوب ... در بابای ...
ساخته اند که مرغها نخورد ... از کوهی رفتیم و چهار اطراف درش جنگل است و در
مراجعت جمعی از ... ما آمده و آواز بلند کردند اول خیال کردم
با ما استهزاء مینمایند بعد فهمیدیم ... دیگران ... میکنند ... نگهبان
تماشا نمائیم ... هفدهم ذیحجه بجزیره رسیدیم و از شدت باد در اینجا توقف
کردیم و درش جای بد خطرناک و ... بود هنگام ... طوفان ...
نوبتش میشد مزروعات این جزیره چای و گندم و پنبه و برنج و سبزیات و غیره
بود و درخت چای شکوفه و اکرده بود رسیدیم بشهر ...
... رفتیم بجای انکه ... این ولایت است ... دکاکین
بازارش ... بسیار و گران بها باشد اما بهتر از دکاکین شهر ... نشین
بودند هر چند از خاقان ... هر چیزی ... اما هرچه میخواستیم بخریم
زنانی که در در خانها دیدیم بسیار خوشگل بعضی و از ایما ... و از ...

جزء این است که آنها که قشر ... و از ... آنجا ... عده غریبه ... در یک ...
... در دست ... یکی ... که ... رنگ ... تا چیزی در میان ...
بگذارند میدان ... چیزی ... که ... قدم طول داشت و در هر جا
قدم ... بزرگ آدم از کاغذ ساخته و کرباسه بعد ... خشک
باران و جوانان ... از آن ... خوشحال ... از آن ... ها از ...
قدم ... اند ... و تیری ... که از ... منحرف ... و نخورد ... دیدیم
هر کس از این جوانان ... از همگنان ... در آنجا منصب اول ... و ...
فراخور حال ... که در میان ... نصب ... بود و تیری
بهدف نخورده بود ... محرم وقت صبح از لنگرگاه ... چنگ ... فرود ...
شدیم و در این کشتیها ... عوض ... از ... این رود خانه ...
بر رود خانها و دریاها کشتیهای سابقه کوچکند و ... کم عمق ... باد
شدت دارد ... آفتاب در برج ... این ... منازل ... برده
امروز ... خوب بود از برای ... کشتیهای کوچک اگر ... بطور ... زد ... آن
... خشک ... از ... دهم محرم باران ... خیز
روز ... امروز ... و از ... کشتی تنگ ... گرما ... خانه

... خانه بود ... آمدیم و بلکه هوا ... بخورم و بعض آن ... بکنیم
در نزدیک جنگلی از درخت نارنج و کافور بود از همه درختها زیاده شکوه دارد که در
فصول اربعه برگ سبز دارد و ... درختها در فصل خزان الوان ... در
کافور که همیشه سبز و خرم است ... و تماشا دارد امروز درخت موم ... که ...
از این درخت موم میچینند و ... در شاخ این درخت ... سبز ...
میکنند این رود ... رودهای دیگر ... مختلف است و آب بسیار صاف ...
دارد و ... آب ... سنگ و ریگ ... عجب ... کشتیها ...
با این ... هوا که کم ... جنبه ... صبح تا شب در میان ... بعضی از
برنج چیزی ... میخورند و ... کم ... میشنیم ... و ...
غسل میکنند ... محرم ... جنوب ... آمده ایم و در اینجا درخت
بزرگی درخت ... و درخت نارنج ... این جنگل بسیار ...
و آب رود خانه در بعضی جاها ... کم عمق است رنگ رود خانه ... و از ...
... گذاشته ... کوه ... عبور ... وقت عصر بشهر ... رسیدیم
و بعضی از کشتیها ... تا ... آب ... معطل شده ... تماشای
عمارت ... رفتیم ... این ... فوری ... اما

در فرنگستان باسم کنفوشیوس شهرت دارد و او شخص بود حکیم و خیلی دانا و حلیم و بی
چیز اورا امام می‌نامند و احادیث او را زیاد حکایت میکنند تا بعضی که دارد
کلمات نصایح و مواعظ و مانند حکیم سقراط در تواریخ مشهور است تمثیل میکرد در
عمارت در صفحات یکی بسیاری از اسامی حکما نقش شده اند و معلوم که اشخاص مشهوری شده
بوده اند در حیات یکی که او در حضور رفتار بعد دیگر اوراد و اینجا آن داشته اند
و اسامی آنها در عمارت موقوفه خاصه مگوگ مرده اند حیات کونگ فوزی دو هزار و
چهار صد سال پیش از این بوده است بیست و سیم محرم از بسکه رودخانه پیچ پیچ بود
تا وقت عصر به فرسنگ زیاد از شهر دور نرفته ایم دهات بسیار بود چند نفر
از صاحب منصبان همراه از خشکی فرستاده شد از کشتی رعیت دهات زنان دهات
امروز دیدیم اسباب رسیم بعضی دهات مخفیه و بزله و لطیفه میکشیدند اگر شان کیست
بود در یک کوچکی که نزدیک بیست و نهم محرم شهر تن کیئن فو رسیدیم چون رودخانه
در این بالاها کم عمق است در شهر اینها از برای ما حاضر کرده اند و از اینجا باید گاری
کالسکه و غیره برداشته بجهت کاشان برویم و سیم صفر المظفر از تن کیئن فو حرکت کردیم
از برای همراهی و صاحب منصبان صندلیها حاضر که بعضی آدمها سوار شده بودیم تنها
در بعضی کوچک راه ها از شهر دور نرفته بودیم از کوه پیچ پیچ راه را از سنگ فرش کرده اند

از سنگ فرش کرده اند و کوه را شکافته اند که رود خشکی شده است باد و سوار
و پیاده در بالاسر خیلی در پیش بهتر و جابگیر از تابعه اند داشتن بیرون
اینها در ده پنج فرسخی از دیبا آمدیم و بهار خوابیدیم مهماندار برای
حاضر که بعضی در پنج فرسخی دیگر شهر تن هوتق فو رسیدیم که در لب رودخانه
کاشان و قلعه و کشتیها در اینجا حاضر که بعضی سوار شدیم و فرستیم میخواهیم در این
شهر بگذرانیم اما فرصت نداشتیم و بگفتند در این فصل رود
خانه کم آب میشود هر چه زودتر برویم بهتر است در این سفر بسیار اتفاق
افتاده در کشتی رودخانه در حالت پیاده که زیاد از گاری گذرانیده ایم
هم ولایت را می‌بینیم و هم در گشتن از زحمت تنگی کشتی خلاص میشویم از این
دهات و غیره که یکدیگر گذشتیم محبت و مهمانی رسیدیم چهاردهم صفر
نزدیک کاشان رسیدیم تجار بزرگ آنجا میتوانند از اینجا کرده و در دو فرسخی
کشتی مشغول و کل صاحب منصبان و اکثر تجار اهالی کاشان سوار
لنگه های خود شده بودند از آنجا دسته خود اینجا را زیر همراه خود آورده
اینجا از لنگه چیزی بیرون آمد و بلکه خود سوار شد و لنگهای دیگر هم صف همراه ما
شده تا بره موتق وارد شب در اینجا مهمان تاجر انگلیس شد آبادی شهر کاشان از

کل شهرهای چین سلطان آباد آنکه وجه معاش خارج که از قطع روی زمین در اینجا جمع
شده اند از کثرت تجارت و رواج کشتیها از همه شهرهای چین قابل ترقی تر
مگر پکین که اینجا پای تخت است فرمانی از خاقان در آمد و منشیان مجرد گشته
ایلچی در گرفتن فرمان روی یک زانو بود و آنها سجده کنند ایلچی قبول نکرد و بعد از
گفتگوی بسیار فرمان را ایستاده ایلچی گرفت و بعد از آنکه خودشان سجده کنند با ایلچی
روی یک زانو زده فرمان در میان نی بود و روی آن ابریشم زرد کشیده بعد
بعد از آنکه حاکم کاشان این فرمان را با ایلچی داد و به اطاق رفته ایلچی را
مهمان داشته و سفره انداخته بعد رفت و کم صحبت جرات کرد پیش از این
کوانگ ... ایلچی آمده بود امروز ایلچی سیم زده بود که در عبور ایلچی
از کشتی خیلی ترتیب و تعارف تمام خالی نکرده شنیدم که خاقان از کاشان
شمل تقصیر و طعن ایلچی نوشته که ایلچی در وقت عبور از کاشان مهمانی کنند
و در آن مهمانی همان ... ایلچی از مضمون فرمان خبر دار شد پیش از
وقت ... کرده بود که ... ایلچی ... در جواب نامه از آن خلعت شنیده آن بود
نخواهند از جمله مضمون فرمان که ... همه تقصیر ایلچی بود خاقان
دیگر که کفر ... فرشته ... ایلچی ... منظور ...

شرحی اسم پادشاه انگریز گذاشته در عبارات آن عظم و تکلم خویش ملحوظ
داشته بود بیت و پنجم صفر کوانگ رسیده که تاکی تحف و هدایا که او لقبه
چه خواهد کرد و گفت تحمیل خاقان وقتی آنها را قبول کند ایلچی گفت انطور بحری
در یورن میون بار رسیده شود است در خصوص هدایا حرفی دیگر زده منظور
کوانگ آن بود این تحفها را انطور بحری از ایلچی بگیرد و به اظهار حسن جدید
کاشان بفرستد ایلچی تاجری که از قدیم تاجر و بود در ثروت و غنا از تجار
در گذشته بود مهمان شد تاجر چینی دیگری که صاحب ... نیز شخوی مستعد دارد
منصب مندری می خرید و حال آنکه فایده بدان نمی بخشد مگر اینکه از کوچک خوردن
فارغ و ایمن می شود و کسی از مندریان بتقصیر از او چیزی از منصب خود معزول نمایند
و بعد بچوب تنبیه می شوند تجارتخانه بزرگی که انبار منزل اهل چین جای ها ... داشت
بزرگی که در آنجا بود از آنجا بیرون که به این ... الظرف رود خانه
بود فرستاده معکوس تجارتخانه با وجود اینکه با منزل ما که از بقر ... خوردن می دید
و مشغول عبادت می شوند کشتیهای ما که همه تمام ما ... دریای زرد که ... بودیم
از راه دریای بزرگ بقصد کاشان آمده ... روز ایلچی را بکشتی نشانده تا ایلچی
در ... ماه ربیع الاول ... سوار شده و کشتی نهادیم و بولایت ... برگردیم

سه ربع بعد از ظهر بکشتیهای بزرگ رسیدیم که تا روز صاحب انگلیس در آنجا بودند
مشایعت بجز لاهمیو در وقتی که بکشتی بزرگ جهازات رسیدیم سر جارج استانتن بکشتی دیگر
سوار و از ما جدا شد و با هم وداع نمودیم چون در امر سفارت از تجربه کردن
دو وقایع دیگر با هم مخالف بودیم و حقیقه در کل امورات سفارت او از من
قابلتر و اعلم بود بسیار خوب شده در هر جا با او موافق شوم و خلاف رای
او را نگویم تا بیست و دوم ربیع الاول بجزیره ماکو رسیدیم و میخواهیم که از آنجا بجزیره
مثلثه هند رفته بولایت انگریز برویم دلگشا و فرح حاصل شد که از چین
خلاص گشته و کشتیهای ما نیز از آب دریای چین فارغ شده سر شمار
و نفوس اهالی چین از قرار ثبت دفتر چهار صد کرور است اگر چه فرنگیها زیاد
میگویند اما گمان ندارم اهالی چین کمتر از آنکه جمعیت آنجا است بنویسند از اینکه در
ولایت چین حساب امر قاعده است و هر صاحبخانه باید عدد اهل خود و عیال خود را در
سر در کوچه بنویسد و در باب مالیات آنجا اگر چه درست ندانستم و چه قدر مالیات
چین است اما همینقدر میدانم که اکثر مال دیوان چین است از این معلوم میشود انقدر که تنها
دیدیم از هر جور اجناس چه قدر میشود و بدیوان میرود و قشون آنجا همینقدر است
که کافی حفظ ولایت میشود اگر از دولت خارجه قشون کشی شود کلان آن ندارم و قشون

و قشون چین تاب مقاومت دول خارجه را ندارند و یقین دارم که یکی از قشون
از فرنگستان با تجربه بر قشون چین قطعا از ایشان شکست خواهد خورد آنچه ظن ما است
اگر دولتی بعزم تصرف بولایت چین برود بمحض ورود آنجا را بحیطه تصرف خود
میآورد اگر چه دولت چین در بند تجارت با دول خارجه نیست اما در بیان مملکت
خود در باب تجارت اهل خود بسیار سعی و جاهد است از جمله نهرها شعبه در کنار
رود خانه و چیزهای دیگر حمل و نقل بار مال التجاره آسان تر و سهل تر بود چون
اهالی ممالک چین بهیچ وجه احتیاج بدول خارجه ندارند گویا از آنجهت در بند تجارت
دول خارجه نمیشد در سر حد سمت شمالی روسها با چینیان تجارت دارند گویا منازعه
دولت چین میترسند از اینکه با خود روسها چینیان بجنگند یا اینکه بخواهد و نمی
واله اعانت با تاتارستان که فیمابین این دولت واقعست بکند و با دشمنها
بجنگند دول خارجه که دولت چین ملاحظه دارند از تبعیت خودشان است از جمله
مملکت تبت و نپال است که بقاآن چین باج میدهند و مرابطه میان آنها وقتی که دولت
انگلیس با مملکت نپال دعوا داشت قشون چین هم تا سه چهار منزلی نزدیک قشون
انگلیس آمده بود و سردار انها هر دو قشون نزد همدیگر آمدند و مکالمه داشته و معلومات
با یکدیگر نمودند در خصوص دینداری اهل چین اگر چه بتخانهای وسیع و بتهای جلیل دارند هم

اما بغیر از معتکفین کسی که در بتخانه اطاعت معبود بکند و پرستش کند نیست [illegible] اما چنان

اعتقاد ندارند باشند هنگام تنگی یا سفر خطرناک قربان و هدیه‌ها را در بتخانه‌ها نذر

ومعبودهاشان میکنند و درباره خود دیدن آنها چون زبان چینی نمیدانستم و صحبت چون

من وابسته بتعارفات رسمی و امور دولتی بود و ملاقات و گفتاری که با آنها

مینمودم با ترجمه بود درباره اخلاقات زنان و سیرت مردم و زناشوئی و ولادت اولاد

نیز ننوشته‌ام الا آنچه بنظر من رسید و از کتب فارسی آنها معلوم شد که از لازم است

خارج عرض از آنها که نیها با ادب نشسته و کارکنان از آنجا در بعضی ملاحظات

دولت احتیاط بسیار رعایت نمایند و حکام خاقان و بزرگان را اطاعت

میکنند تا در دروغ گفتن بهیچ بعضی نزارند ما تعجب دارند کذب و فریب میگویند و خیانت

ترجمه شده لکن رعایای ایشان و غریب و ثبت چیزی تا اگر ذات [illegible] از آن جهت

اوضاع کتب آنها را ننوشتم که موافق عقلی نبود ما اگر قرآن [illegible] بخود بهتر است

باید اگرچه تحریراتش خط اشکال باشد و خود آنها که قبول شده بطی و دشواری [illegible] درباره

ماموریت دیگر اقلیمی دیگر را بعد بعهد قاعده ماموریت ننوشته‌ام و از اقلیم چین

حیثیت و مولد خویش ماموریت باید که تو کرده و در جایی شد ماموریت آنها نزد ایشان

باشد و کجایی غیر از مولد خویش مرکزی دست یافتن نتیجه بجایی که مامور شده از آنجا

مامور شد در آنجا مثل شوهران که از نوعی از تنبیه اما قلم تقصیری از او سر زد

و در منصب بالا منصب پستتری تنزل میکند یا در مرتبت عزل منصب خود را حکم

کند یا تخلق معلوم شود قرار عوض جنایت چنان است که هر امیر و حاکم در ورود

زنگی آورده مژده عوض می‌آویزند با روز هر وقت بعد آن زنان امیر

حاکم هر جا باشد دور راه میروند و عوض حقوق را مینمایند اگر خلاف عرض کنند

تنبیهش میکنند اگرچه رشوه گرفتن در چین تنبیه کامل است با وجود این دو نفر

با هم مرعی شده‌اند و مدرسه ما را سر فرش شد لاکن مسوده سخن دو بنا و اعتبار دارد

بگیرد و زن نخواهند در آنجا گرفتن و طلاق قسم در چه جای مقصد متوان

ولکن هیچ زن عقیم شد و فرزند نیاورد لاکن ناشزه شد و اطاعت مرد

نکرد یا هم لاکن بر زبان شود و شوهر را برنجاند و با تعشق ارزو پاید همین زن

و شوهرش بگذرد و مرتب سفرش سه سال بکشد اگرچه این قاعده قبیح است

اما زن نمیتواند از شوهر خود مطلقه بعد شوهر دیگر اختیار کند آنچه نوشتیم

بود تحریر و تقریر موهوم بجهت جزیره خیله حرکت کردیم و از ملک روس الدیه

گذشتیم و در چهاردهم ماه رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دو هجری

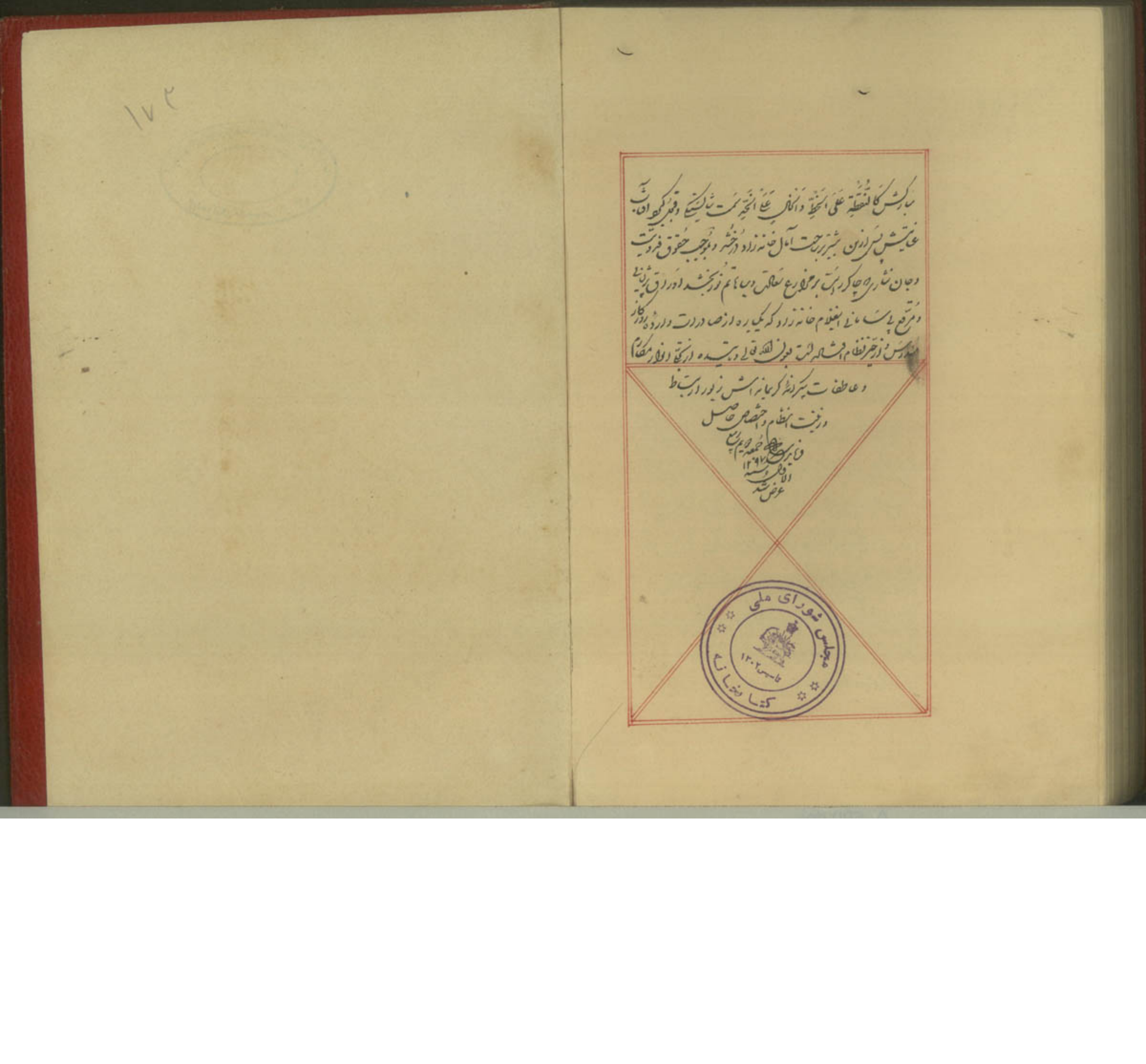
وارد دولت انگریز شدم بحمد الله تم و بعونه ختم و منه الفضل و الکرم

احوالات روز ورود حضور لارد مکارتنی ایلچی پادشاه انگلیس که در سنه ۱۲۱۰ هجری بدیدن
و یک پاس از روز دو ساعت مانده ایلچی [illegible] بولایت چین رفته بحضور خاقان رسیده
بعنوان است که پیش از حضور رفتن ایلچی و صاحبمنصبان بباغ عمارت خاقانی
رفته بودند در میان باغ چادری کلان برپا زده بودند و آنجا نشیمن خاقان در
وسط چادر تختی گذارده بودند و چند باب چادر هم در نزد آن زده بودند و چادری
در عقب برای خلوت خاقان قرار داده بودند و چادرها در پیش بودند که ایلچی
لارد مکارتنی و باقی [illegible] میان تاتاران منصب که بعد سفیران [illegible] در
دو قطار خاقان صف کشیده و لباس بعضیشان با صورت انگلیسی بود اگرچه با قبا
فرق بود [illegible] نمی‌پوشیده و صاحبمنصبان غیر از [illegible] در حضور ایلچی در تن
میکردند این [illegible] برای احترام ایلچی انگریز پوشیده بودند همه آنها کلاه [illegible]
و بعضیشان پر طاوس [illegible] زده بودند پیش از بیرون آمدن خاقان جمعی بیرون ایلچی
آمده از [illegible] در [illegible] نفر پسر دو نفر نوه زاده خاقان بودند که از ایلچیان تاتار
از [illegible] خاقان آمده بودند و زبان [illegible] با ایلچی و صاحبمنصبان
انگریز بسیار صحبت نمودند وقت طلوع آفتاب خاقان [illegible] در آمد در پیش [illegible] جمعیت
کثیری داشت که همه [illegible] مشتمل بر القاب و تعظیم خاقان را با آواز بلند میخواندند

میخواندند بعد از آنکه داخل چادر شده در روی تخت قرار گرفت وزیر و دو نفر منشی بزرگ که
ایستاده بودند و در وقت تکلم روی زانو حرف میزدند کل مقربان از اعیان و اقوام
خاقان هر یک در جای خود قرار گرفتند آنگاه ایلچی در آمد و لارد مکارتنی را بحضور وارد
ایلچی و نایب اول و مترجم و یک صاحبمنصب [illegible] حاضر کرده [illegible] صاحبمنصبان
پیش چادر از بیرون ایستاده [illegible] تماشا میکردند لباس خاقان از ابریشم
فام بود و کلاه از مخمل و یک مروارید درشت [illegible] نصب کرده بود و غیر از این جواهری
نداشت ایلچی [illegible] تخت [illegible] که طرف چپ [illegible] بالا رفت ایلچی
ماموریت نامه و دستخط پادشاه انگلیس [illegible] مصور به جواهر گذاشته در دست گرفته
بود ایلچی [illegible] که قاعده چین است [illegible] دست بالای سر خود [illegible]
بالا روی زانو رفته [illegible] خاقان داده و خاقان هم با دو دست [illegible] گرفت و پیش
خود گذاشت و با ایلچی گفت [illegible] خرم و سلام [illegible] پادشاه انگلیس در باب [illegible]
ایشان [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] و امیدوارم که این دولت
دائما جاوید و برقرار [illegible] خاقان [illegible] جواهر [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] ایلچی و نایب [illegible] خوشحالی نمایان [illegible] خاقان [illegible]
فراوان و [illegible] لطف [illegible] ایلچی [illegible] وزیر [illegible] از انگلیسیان [illegible]

چیز برابر در بر عرض کرد جوانی همت سیزده ساله اگرچه اکثر در سن کمتر از آنه اما زبان صحبت را
سیده خاقان با حضار دو دسته آن ها در آن عصر با خاقان صحبت نمود و بسیار
در تکلم دو جوش آمد و گریه از نگرش در آمده بود اگر چه از بیم زرد بود و نقش
بسته ازدها در نگاه برگشت در من دلبر بود از این ایلچیان دیگر و ایلچیان مسلمان
از قرب دریای حاجی طرخان آمده بعد بحضور آمده نه بار بخشیده که هر از دو
آنها ملدر د ملکان ترکی و سه نفر صاحب منصب در دور مکان در آنجا نهاده بعد نشسته و اقوام
دسته رئیسان و معتبران خاقان هر یک فراخور حال خود در دور مکانی جدا جدا در حضور نشسته
هر بنا بر طعام خوردن گشته میزی بجهت خاقان در دیدگاه در آنجا در زمین گذاشته و بهر
دو نفر میز کوچک نهاده و در میز را از جز دستمال خاقان از آنها رخصه خواسته چیز نشان
داد و بعد از طعام قدحی رنگ از شراب کرم بر کرد و ایلچی ها را از مجلس رخصت داده باشد
اگر زبان تحقیق کرد مرا از غرض ایلچی خود در مسئله دارم که بیشتر در سال دارم دوم دو
معتبر و زیرک بود اما چنین گفته در رفتار خاقان با طبیعت ایلچی بسیار
احترام داشتم بود

چون بنده درگاه جهانیان پناه میرزا ... خان ... که با عجز از قدیمی
خانه زادان دولت ابد پیمان و در رتبت و شرف ملازمت فردوس
دولت خدمت بزرگان حضرت شهریار نظم منتخب مجموعه دانش و بینش شاه
جنت نفخه آفرینش نقاده خردمندان سلطنت عظمی خلاصه خاندان خلافت
کبری نوباوه باغ دولت جهان آرای شیرازه بند اوراق ابهت و فر دادی
دیباچه طراز کتاب اقبال و جهانبانی فروغ جبهه دولت و اقبال درخشان
آفتاب اوج اجلال ... پادشاه هفت کشور وارث دیهیم ایران
زیر دستی منحصر ... شاهزاده والا اختر خورشید افسر محمد تقی میرزا
رکن الدوله العلیه العالیه روحی فداه شرف و سرافراز و در سلک کتاب
ملازمات کتاب ... لحرمت طراز ... اختصاص ... داد
این اوقات که خبر ... دیگر کس ... از خصیصین ... ... که ...
نگارش این کتابچه که وقایع دیگر ارش امور ممالک ... و حقایق حالات اهالی
آنجا ... منتخب و مختار کرد در لاجرم ان شاء الله ... شرف الانزع
تمام این نسخه را سه روزه در سلسله تحریر کشیده امید چنان است که در پیشگاه آفتاب ... لازم

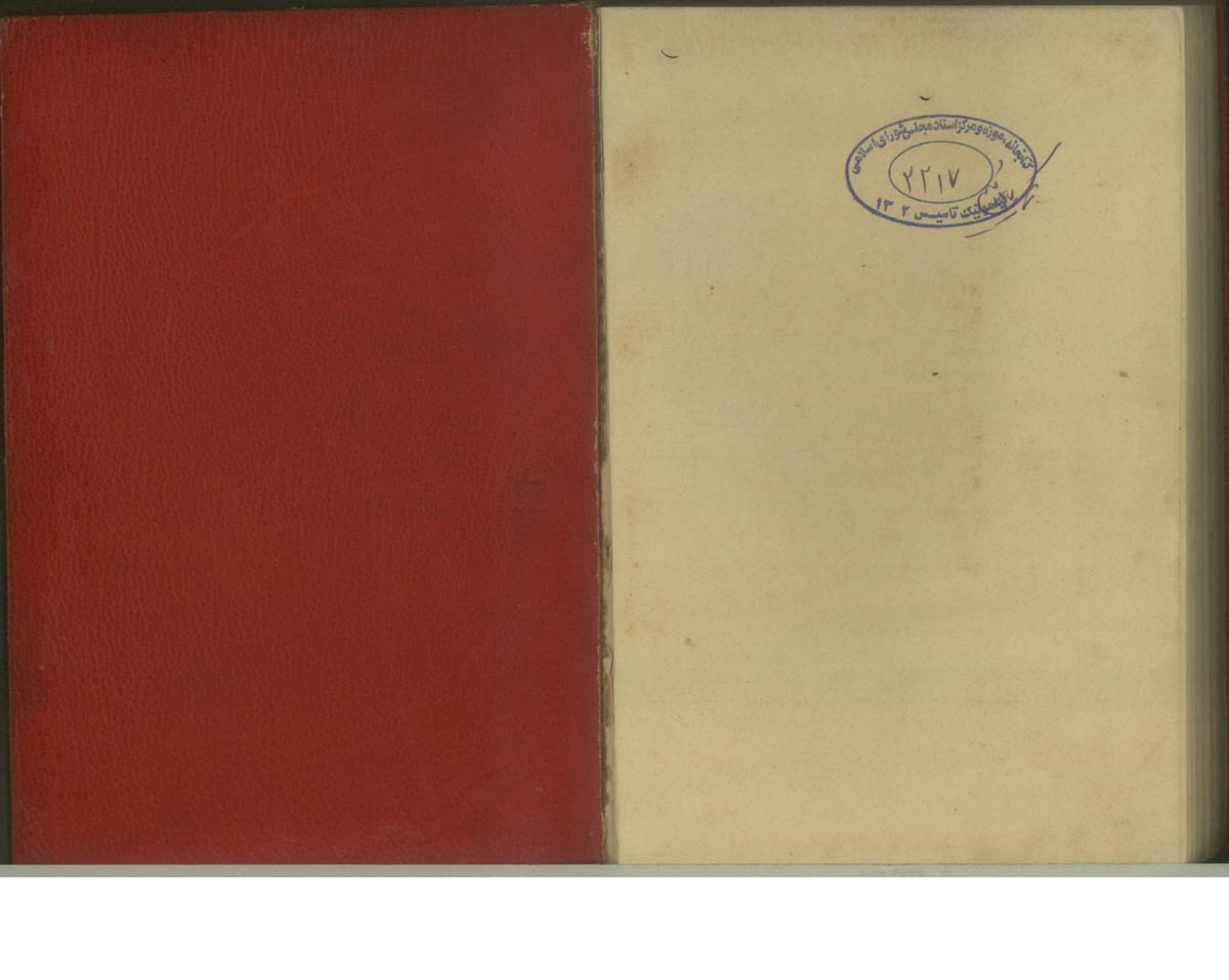


۱۷۲

سایرش کالنقطة علی الخط و الکاف علی الجیم تمت [illegible] وقع بکوه اتابک
عنایتش پس از این بشیر رحمت آمال خانه زاد در خشر و موجب حقوق فدویت
و جان نثاری چاکر است بر مطالع تعالی و بام تم زر بخشد او در ق [illegible]
و مرقع پاس ها انغلام خانه زاد که یکباره از صدر درات وارده ابواز کار
[illegible] ز حیز نظام ان شاء الله تعالی بعون الله تعالی و بتائیده از تکاثر انوار مکارم
و عاطفت بیکرانش که بمانه اش زیور ارتباط
در رشته انتظام و اختصاص حاصل

فی [illegible] جمعه [illegible] ربیع الاول سنه ۱۲۹۷
عرض شد

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۲۱۷

